

خرافات و فور در زیارات قبور

تألیف:

آیت الله علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقعى قمى رحمته الله

(۱۲۸۷ - ۱۳۷۰ شمسی)

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	خرافات وفور در زیارات قبور
عنوان عربی کتاب:	الخرافات الوافرة حول زیارات القبور
تألیف:	آیت الله العظمی علامه سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی (۱۳۳۰-۱۴۱۴ه.ق مطابق با ۱۲۸۷-۱۳۷۰ شمسی)
ناشر:	انتشارات عقیده www.aqideh.com
سال چاپ:	۱۳۹۳ ه.ش / ۱۴۳۵ ه.ق
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه

مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

contact@mowahedin.com

ترجمه، نظارت علمی و فنی:

فهرست مطالب

۱	مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین.....
۵	مقدمه‌ی ناشر.....
۹	پیش‌گفتار.....
۱۳	زندگی‌نامه مؤلف از زبان خودش.....
۱۴	[نسب مؤلف].....
۱۵	[تحصیلات ابتدایی].....
۱۶	[تحصیلات حوزوی].....
۱۷	[برقعی از نگاه دیگران].....
۲۳	[جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم].....
۲۵	[اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود].....
۲۸	[شعری درباره اوضاع کنونی ایران].....
۲۹	[مطالعه کتاب الغدیر امینی و نظریه‌ی مؤلف درباره آن].....
۳۱	[استادان].....
۳۷	[من و دعبل خزاعی].....
۳۸	[خطاب به جوانان].....
۳۹	مقدمه.....
۴۳	ارواح انبیاء و اولیاء پس از وفات کجا هستند؟.....

- ۴۶..... آیا انبیاء و اولیاء از زوار خود مطلع می شوند؟
- ۶۰..... آیات قرآن درباره‌ی مددجویی از غیر خدا.....
- ۶۳..... سخنان علی علیه السلام درباره اموات.....
- ۶۶..... مسأله‌ی زیارت در کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم.....
- ۶۸..... آیا ارواح اولیاء به دنیا باز می گردند؟.....
- ۶۹..... آیا وظیفه‌ی مسلمان مدح و ذم گذشتگان است؟.....
- ۷۲..... آیا ساختن مرقد و بارگاه سنت انبیاء بوده است؟.....
- ۷۷..... نکته‌ی قابل توجه.....
- ۷۹..... احادیث مربوط به تعمیر و تجدید بنای قبور.....
- ۸۴..... مسأله احترام اموات و زیارت قبور.....
- ۸۹..... ذکر یک خاطره و بیان یک نکته.....
- ۹۱..... بررسی آداب زیارت.....
- ۹۵..... آیات الهی و جملات زیارات.....
- ۱۰۵..... **باب دوم از ابواب زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم**.....
- ۱۰۹..... باب زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دور.....
- ۱۱۱..... **باب زیارت حضرت زهرا علیها السلام**.....
- ۱۱۳..... **باب زیارت ائمه در بقیع**.....
- ۱۲۴..... **باب حیرت‌انگیز «فضل نجف و آب فرات»**.....
- ۱۲۷..... **باب فضل زیارت حضرت علی علیه السلام**.....
- ۱۲۹..... **باب زیارات مطلقه**.....
- ۱۷۸..... ثواب زیارت در عید غدیر و اوقات دیگر و زیارت حضرت معصومه.....
- ۱۸۵..... نکته قابل توجه مبلغین مذهبی.....
- ۱۸۶..... زیارت روز هفدهم ربیع‌الاول.....

۱۸۹ زیارت شب مبعث و روز مبعث
۱۹۳ نظری به ابواب زیارت حسین <small>علیه السلام</small>
۱۹۶ باب وجوب زیارت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۹۹ باب فضیلت نماز در بارگاه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۰۰ باب زیارات مطلقه
۲۰۸ زیارت ۳۱ از جابر بن عبدالله و مقایسه آن با روایات دیگر
۲۰۹ زیارت ۳۲ منقول از صفوان
۲۱۰ زیارت ۳۳ منقول از شیخ مفید
۲۱۲ زیارت ۳۴ منقول از ابن طاووس
۲۱۸ زیارت ۳۵ به نقل از ابن طاووس از قول مردی ناشناس
۲۱۹ زیارت ۳۶ به نقل از جابر جعفی
۲۲۰ زیارت ۳۷ به نقل از کفعمی
۲۲۱ زیارت ۳۸ که از سید مرتضی است
۲۲۳ زیارت ۳۹ به بعد
۲۲۴ باب الزيارة في التقيية و تجویز انشاء الزيارة
۲۲۵ زیارت جامعه
۲۳۳ سخنی با مردم
۲۳۹ نتایج شیوع خرافات
۲۴۱ سخنی با خواننده کتاب
۲۴۲ قابل توجه خوانندگان

تذکر

در کتاب حاضر ارجاعاتی که در پاورقی صفحات به کتب مؤلف یا کتب مرحوم قلمداران شده است، ارجاع به صفحات نسخه‌ای است که با حروف آی. بی. ام. تکثیر و توزیع گردیده است. ارجاعات مؤلف به صفحات دیگر همین کتاب، براساس نسخه‌ی حاضر، تصحیح و تنظیم گردیده است.

(ناشر)

خرافت ضد آیات الهی است
ولی مذهب خرافت را پناهی است
خرافت نیست در دین الهی
ز مذهب باشد این کفر و تباهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند. آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُنْسَک، بر قامت رعنا‌ی دینِ حق نشست و شرک و غلو و گرافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز،

مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه‌ی پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده‌ی شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه‌ی غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌داند و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگوییست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه‌ی دین‌پژوهی

و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه‌ی آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه‌ی امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آن‌ها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده‌ی پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

- ۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه‌ی مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه‌ی غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره‌ی پژوهش‌های بی‌شائبه‌ی آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه‌آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

چشم انداز

تردید نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه‌ی فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه‌ی موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه‌ی دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند

و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گردد برخاسته
 نبینی که هر جا که برخاست گرد نیند نظر، گرچه بیناست مرد

تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفهٔ بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده

است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌ای است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری‌شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامت بلافصل ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا این که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

پیش‌گفتار

خواننده‌ی گرامی!

شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که گاهی فلان موضوع طوری گنگ و مبهم می‌نماید که تشخیص آن مقدور نیست، یا یک خبر از راه دور تا زمانی که مستند ثابت نشود به اندازه‌ای برای شما گیج‌کننده و خسته‌کننده است که شما را کلافه می‌کند به ویژه اگر موضوع خیلی مهم باشد، کشمکش مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری قرن‌هاست ادامه دارد و در این اواخر با پیشرفت علم و تکنولوژی و رشد چشمگیر اقتصاد و اسباب و امکانات نشر و پخش و دعوت پر و پا قرص بسیاری از این مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری راه تبلیغات و پروپاگنده را در سطح خیلی قوی و گسترده‌ای پیش گرفته‌اند به گونه‌ای که شاید برای خیلی‌ها حتی کسانی که اهل فکر و مطالعه هستند صدها شبهه و اشکال ایجاد کرده‌اند، یکی از قوی‌ترین و قدرتمندترین این مذاهب اعتقادی، مذهب شیعه اثناعشری است که گرچه پنج درصد (۵٪) مسلمانان جهان را بیشتر تشکیل نمی‌دهند اما بدلیل داشتن امکانات سیاسی و اقتصادی گسترده چنان طوفانی از تبلیغات و شایعات و شبهات به پا کرده‌اند که خودشان هم در شگفت‌اند، بخشی از این تبلیغات متعلق به موضع به اصطلاح خودشان «استبصار» [منظور از استبصار یعنی راهیاب شدن و هدایت یافتن از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه اثناعشری] است. مبلغان مذهب اثناعشری به گزاف مدعی هستند که تعدادی از شخصیت‌های عمده اهل سنت از عقیده خودشان برگشته و مذهب اثناعشری را پذیرفته‌اند اما دریغ از یک سند و مدرک قاطع، گاهی

مصری و گاهی اردنی و گاهی آسیایی و گاهی اروپایی و آفریقایی مستبصر می‌شوند، نه افراد عادی بلکه علماء و دانشمندان، جالب این‌که این فتوحات مبین! زیر عبای وحدت و تقریب انجام می‌گیرد!

در این اسلام ناب! تناقض زیاد است این هم یکی!، اگر وحدت و تقریب است این ادعاها چیست؟! اگر هدف و برنامه «استبصار» اهل سنت است پس شعار وحدت و تقریب چه معنایی دارد؟! اگر این ادعاها درست می‌بود حداقل این تناقض هم کمی وزن می‌داشت اما کجاست استبصار و هدایت علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟! چند نفر گمنام و بی‌هویت به خود اجازه داده و برایشان سوژه ساخته‌اند که گویا اینها هدایت شده‌اند یا عده‌ای عوام از فلان کشور آفریقایی یا آسیایی به خاطر سد رمق و فرار از شرایط سخت زندگی فقیرانه تن به شیعه شدن و حتی نصرانی شدن می‌دهند! اما کجاست «استبصار» علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟!!

اما در عوض شخصیت‌های بزرگ و حقیقی که با علم و دانش و عقل و منطق از خرافات روی گردانیده و راه حق را انتخاب کرده‌اند آقایان سعی می‌کنند که آن‌ها را در تاریکی مطلق نگه دارند و هیچ‌گونه اثری از آنان بدست مردم نرسد.

اما این واقعیت است که این شخصیت‌های بزرگواری که از تشیع به مذهب اهل سنت روی آورده‌اند نه تنها عالماند بلکه مانند سایر اهل سنت همواره داعی وحدت حقیقی بوده و هستند، غیر از آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی مؤلف این کتاب که ایشان را با قلم خودشان خواهید شناخت چند شخصیت را به طور نمونه معرفی می‌کنیم:

- ۱- آیت الله سید علی اصغر بنابی تبریزی
- ۲- علامه سید اسماعیل آل اسحاق خوئینی زنجان‌ی
- ۳- استاد حیدر علی قلمداران قمی
- ۴- آیت الله شریعت سنگلجی تهرانی
- ۵- دکتر یوسف شعار تبریزی

- ۶- مهندس محمد حسین برازنده مشهدی
- ۷- حجت‌الاسلام دکتر مرتضی رادمهر تهرانی
- ۸- علی رضا محمدی تهرانی
- ۹- استاد علی محمد قضیبه بحرینی
- ۱۰- آیت‌الله العظمی محمد بن محمد مهدی خالصی عراقی
- ۱۱- آیت‌الله اسدالله خرقانی
- ۱۲- دکتر صادق تقوی، استاد صادق دانشگاه تهران
- ۱۳- دکتر علی مظفریان شیرازی

که تقریباً تمامی شخصیت‌ها از خود آثار علمی و تحقیقی به جای گذاشته‌اند، امیدواریم پس از مطالعه‌ی این کتاب خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند که حق چیست و حق جو کیست و چه کسانی باید راه استبصار را بپیمایند!

اما از پیروان و داعیان شیعه‌ی اثناعشری مخلصانه و مجدانه خواهشمندیم که برای تحقق وحدت واقعی بین مسلمانان از لعنت و نفرین صحابه‌ی رسول الله ﷺ، دست بردارند و از تبلیغ منفی و منحرف کردن اهل سنت صرف نظر کنند تا همه‌ی امت اسلامی بتواند در مقابل دشمنان اسلام محکم و استوار بایستد و از مقدسات اسلامی دفاع کند.

اگر قرار باشد به بهانه‌ی وحدت و تقریب، بعضی مسلمانان ناآگاه و خوشنیت اهل سنت را از عقاید و باورهایشان منحرف کرده و از مذهب اصیل اهل سنت دور کنند و به مذهب شیعه‌ی اثناعشری سوق دهند، مطمئن باشند که مسلمانان بالاخره از این برخورد غیر اخلاقی سر در خواهند آورد و آنگاه همه‌ی تلاش‌ها و زحمت‌هایشان بر باد خواهد رفت، به امید آن‌که عقلای این مذهب با مسلمانان رک و راست پیش بیایند و در فکر وحدت عملی و حقیقی مسلمانان باشند و جلو فعالان عاطفی خودشان را بگیرند زیرا که مصلحت علیای امت اسلامی مهم‌تر از مصلحت

یک مذهب و طائفه است و وحدت و اتحاد هرگز با دشنام و اهانت و لعن و نفرین و تبلیغ برای شیعه گری ممکن نیست.

ناشر

زندگی‌نامه مؤلف از زبان خودش^(۱)

حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد.

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دلتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفی ص وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقاءه.

و بعد. عده‌ای از دوستان و هم‌فکران اصرار کردند که این حقیر فقیر سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشته‌ی تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم تا مفتریان نتوانند پس از موت من تهمتی جعل نمایند. زیرا کسی که با عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده دشمن بسیار دارد، دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می‌دانند! و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع، آن روایات را دیده باشد می‌پندارد که آن‌ها صحیح‌اند!

۱- خوانندگان گرامی! لازم به ذکر است که شایسته دانستیم مؤلف این کتاب آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی را از زبان خود ایشان معرفی کنیم لذا مطالبی را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطرات که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده را انتخاب کردیم. ان شاء الله که بتوانید شخصیت این بزرگوار را به درستی بشناسید و تأکید می‌کنیم برای آشنایی بیشتر با این چهره ناشناخته‌ی ایران زمین تمام کتاب‌های دیگر ایشان بویژه سوانح ایام (یا خاطرات) مراجعه کنید.

به هر حال این ذره‌ی بی‌مقدار خود را قابل نمی‌دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم، ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم، و بخشی از زندگانی‌ام را به اختصار برایشان بنگارم، گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده‌ام و به لحاظ اهمیت آن، ناگزیر، در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می‌کنم.

[نسب مؤلف]

بدان‌که نویسنده از اهل قم و پدرانم تا سی نسل در قم بوده‌اند و جد اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسله نسبم چون به موسی مبرقع می‌رسد ما را برقعی می‌گویند، و چون به حضرت رضا می‌رسد رضوی و یا ابن الرضا می‌خوانند و از همین جهت است که شناسنامه‌ی خود را «ابن الرضا» گرفته‌ام.

سلسله‌ی نسب و شجره‌نامه‌ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره‌نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته‌ام، چنین است: «ابوالفضل بن حسن بن احمد بن رضی الدین بن میر یحیی بن میر میران بن امیران الأول ابن میر صفی الدین بن میر ابوالقاسم بن میر یحیی بن السید محسن الرضوی رئیس بمشهدالرضا من أعلام زمانه بن رضی الدین بن فخر الدین علی بن رضی الدین حسین پادشاه بن ابی القاسم علی بن أبی علی محمد بن احمد بن محمد الأعرج ابن احمد بن موسی المبرقع، ابن الامام محمد الجواد. رضی الله عن آبائی و عنی و غفر الله لی ولهم».

والدم سید حسن، اعتنائی به دنیا نداشت و فقیر و تهی دست و از زاهدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی حتی در فصل زمستان و در هوای یخ‌بندان، کار می‌کرد. ولی خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسیار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و اما جد اول یعنی والد والدم، سید

احمد مجتهدی بود مبارز و بی‌ریا و از شاگردان میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی بود و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده‌ام وی پس از ارتقاء به درجه‌ی اجتهاد از سامراء به قم مراجعت کرد و مرجع امور دین و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البیت او مانند سلمان و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

[تحصیلات ابتدایی]

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت، بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم که مرا به مکتب می‌فرستاد و هر طور بود ماهی یک ریال به عنوان شهریه برای معلم می‌فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانع بود که پدرش حاج شیخ غلامرضا قمی صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرر برادران مادرم می‌باشند و کتاب «فائدة الممارة» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندانش را به توفیق الهی از قحطی نجات داد. و در سال قحطی یعنی در جنگ بین الملل اول که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم، بلکه به واسطه‌ی گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم کم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان یک اتاق درس بگوید بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی‌دادم درس خصوصی نداشتم، فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتم بلکه از کاغذهای دکان بقالی و عطاری که یک طرف آن سفید بود استفاده می‌کردم، ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه‌های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود. زیرا با این برنامه‌های جدید هر طفلی باید چندین دفتر و چندین کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند، اما

همچو منی که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی‌توانستم تهیه کنم چگونه می‌توانستم دانش بیاموزم.

[تحصیلات حوزوی]

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه‌ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا ۱۲ سال داشتم تصمیم گرفتم در درس طلاب شرکت کنم، و به مدرسه‌ی رضویه که در بازار کهنه‌ی قم واقع است، رفتم تا حجره‌ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف که پسر خاله‌ی مادرم بود در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می‌کرد، اما چون کوچک بودم حجره‌ای به من ندادند لذا ایوان ماندی که یک متر در یک متر و در گوشه‌ی دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می‌گذاشت به من واگذار شد، خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد من هم از خانه‌ی مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجره‌ی محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد، زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال مدتی قریب به دو سال در آن حجره‌ی محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه‌ی مختصری برای ادامه‌ی تحصیل فراهم می‌کردم. و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچ‌گونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود، تا اینکه تصریف و نحو یعنی دو کتاب مغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می‌کردند، رفتم و به خوبی از عهده‌ی امتحان برآمدم. بنا شد شهریه‌ی مختصری که ماهی پنج ریال باشد به من بدهند، ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود، لذا چند نفر را

واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم ماهی چهار ریال به نانوائی می‌دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت. بنابر این هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه چهار ریال و نیم می‌شد. و دو ریال دیگر را برای خورش می‌دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه‌ای در گوشه‌ی حجره‌ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می‌ماند برای مخارج حمام می‌گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ریال و نیم می‌شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می‌خواندند تدریس می‌کردم و کم‌کم در ردیف مدرسین حوزه‌ی علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب‌های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می‌گفتم.

[برقی از نگاه دیگران]

- علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری هم‌درس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی‌کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از ولایت» تا حدودی از من حمایت می‌کرد و مهم‌تر اینکه تأییدیه‌ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابق با وی، جواب او را به استقتیایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می‌آمدند، یکی از این کارت‌ها می‌دادم.

همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می نویسد:

• کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عالم عادل آقای برقعی را خوانده ام، عقیده او صحیح است و ترویج و هابی نمی کند. سخنان مردم تهمت به ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می فرماید این قبیل شعر درست نیست:

جهان اگر فنا شود علی فناش می کند قیامت اگر بپا شود علی بپاش می کند
بنده هم عرض می کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی

• آقای علی مشکینی نجفی نیز می نویسد:
اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.

امضاء: علی مشکینی

• آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می نویسد:
بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقعی دامت افاضاته العالیه، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده اش می باشد) و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می کنند کوچک ترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد و ای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای شدید بر یک نفر

مسلمان عالم فقیه می‌زند. حق تعالی فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَلَحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹]

خادم الشرع المبین: سید وحیدالدین مرعشی نجفی

به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹

۱۳۴۸/۱۰/۲۲

- آیت الله خویی مرا خوب می‌شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می‌کردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم، ایشان سخنان مرا بسیار می‌پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدن از منبر، دهانم را می‌بوسید.
- آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می‌کرد. و حتی زمانی در نجف شعب باطله‌ای از فلسفه بوجود آمده و عده‌ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای طلاب آنجا که اکثراً در اثر بی اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آن‌ها را با افکار فلاسفه نمی‌دانند، سخنرانی کنم، و بدین منظور آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می‌نمود و از من می‌خواست که منبر بروم و مسایل اعتقادی را برای طلاب بیان کنم، من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می‌کردم. و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می‌نمود، ولی در این اواخر که به مبارزه با خرافات قیام کردم همه کسانی که مرا می‌شناختند و سوابق مرا می‌دانستند مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.
- پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم، زیرا در جوانی حدود سی سال با یکدیگر همدرس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملاً می‌شناخت و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه ۹ روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۹ چاپ شده) هر چند جرأت نکرد اسم را بیاورد ولی به اشاره گفته بود: «از آقایان علمای اعلام گله دارم! اینها هم از بسیاری از امور غفلت دارند، از باب اینکه اذهان ساده‌ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوء که دستگاه راه می‌اندازد واقع

می‌شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دست‌هایی درکار است که اینها را به غفلت وا می‌دارد، یعنی دست‌هایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه بیاندازند، هرچند وقت یکبار مسأله‌ای در ایران درست می‌شود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام و قنشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف می‌کنند. در اینکه زید مثلاً کافر است و عمرو مرتد و آن يك وهابی است صرف می‌کنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه‌تر می‌باشد می‌گویند وهابی است!، این اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نکنید، یکی یکی را کنار نگذارید، نگویید این وهابی است و آن بی‌دین است و آن نمی‌دانم چه هست؟! (اگر این کار را کردید) برای شما چه می‌ماند؟!»

- با شنیدن نامم آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می‌گیریم و برایتان به تهران می‌آوریم. پس از مدتی خانم تقی به تهران آمد و میهمان دخترم شد ولی پاسخی همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقعی خودشان مجتهد و صاحب نظرند، ولی ایشان مردم دار نیستند.
- دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثنای صحبت ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگویم! من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سؤال می‌کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟! است
- نمی‌دانم اعلامیه‌ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه، به هر حال در ایامی که دوره نگاهت را در منزل می‌گذراندم آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادت‌م به منزل ما آمدند. پس از احوال‌پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آیا نتیجه تقلید را دیدید، کسی که با من چنین کرده يك مقلد است که کورکورانه از دیگران تقلید می‌کند و اصلاً از آن‌ها نمی‌پرسد، دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؟ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.
- پسر من که می‌دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می‌شناسد و در دوران جوانی زمانی که من در انزلی منبر می‌رفتم وی پس از من به منبر می‌رفت.
- رونوشت این نامه را خطاب به آقای محمد امامی کاشانی که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات بپردازم، به این‌جانب بسیار اظهار ارادت می‌کرد، نیز فرستادند.

• پسرم در دوران طلبگی با محمد محمدی ری‌شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حجتیه حجره‌هایشان به هم متصل بود و ری‌شهری او را می‌شناخت.

از قضا روز جمعه‌ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت، چون برای دل‌داری و تسلیت‌گویی خدمت ایشان رسیدم با آن‌که همیشه اظهار لطف و خصوصیت می‌کرد، این مرتبه با چهره‌ای عبوس با من روبرو شد، مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت، عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند من از شما توقع نداشتم. عرض کردم موضوع چیست؟ گفت شما نامه‌ای نوشته‌اید و مرا تهدید کرده‌اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم آبروی ما را در بازار قم می‌ریزید. عرض کردم من از این نامه خبری ندارم، ممکن است نامه را بیاورید اگر امضا و خط من باشد مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سخنم را باور کردند.

پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید درکار است و قضیه آن‌چنان که من می‌پندارم ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم بازی شده برای بازی‌گرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره‌ها برد.

• در سال ۱۳۲۸ شمسی در زمان رئیس الوزرای احمد قوام، آیت الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد. نویسنده از دوستان صمیمی آیت الله کاشانی بودم و تابستان‌ها که می‌آمدم تهران به منزل ایشان وارد می‌شدم، در همین سال بود که به من فرمودند شما بروید یک ماشین در بست کرایه کنید برای سفر به خراسان، این بنده نیز چنین کردم و مهابی مسافرت شدیم. آقای شیخ محمد باقر کمره‌ای و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندان‌شان که جمعاً شش نفر می‌شدیم به طرف مشهد حرکت کردیم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبادا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگان که خیرخواه ملت باشند، و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال

شدند و از آن طرف دولت به مأمورین شهرستان‌های بین راه ابلاغ کرده بود که تا می‌توانند اخلال کنند و بهانه‌های بدست دولت بدهند که آیت الله کاشانی را به تهران برگردانند.

• سرهنگ و اطرافیان چون نوشته‌ی مرا دیدند گفتند خوب نوشته‌اید، نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.

• در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند، پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم. گفتم اشکالی ندارد تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند، گفتند ممکن است ما را به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم چه اتهامی، نترسید بگذارید بیایند. به هر حال آمدند و اظهار خوش‌وقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم، آن‌ها سؤالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آن‌ها جواب گفتم.

• چون ما را در توپخانه پیاده کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی، کاشانی مجتهدی شجاع و بیدار بود. اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده‌اش در تهران بودند. چون من وارد شدم بسیار خوشحال شدند.

در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم چندان مورد علاقه مردم نبودیم، و اصلاً مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند! فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران به وجود آورد تا آن زمان جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی غیر ملی اصلاً وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند. ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیایند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند، و لذا در همان زندان لبنان به این جانب نامه‌ای نوشت که آقای برقی مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و پرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به اوضاع ملت نداشته باشد و کناره‌گیر باشد، گوش مده و کاری کنید که

مردم مصدق را انتخاب کنند، تا آن وقت ملت نمی‌دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه می‌کرد که وکلایی صحیح‌العمل از آن جمله مصدق را انتخاب کنید، پس به واسطه‌ی سفارشات و سخنرانی‌های کاشانی و پیروانش [که در رأسشان خود ایشان یعنی آیت الله ابوالفضل برقعی قمی بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه‌ای شناختند. و در مواقع انتخابات مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوق‌ها می‌خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند، مردم را تحریک می‌کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا این‌که به واسطه فعالیت مریدان کاشانی این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند، دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.

چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می‌شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می‌کردیم، تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.

[جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم]

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد، معروف است که در آن جزیره قدم می‌زده و به خود گفته اعلی‌حضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی آی زکی، آی زکی، که یاد زمان سلطنت خود می‌کرده و مقصود او این بوده که در ایران اطرافیان او یک مشت مردمان هوا پرست متملق بودند که به او می‌گفتند اعلی‌حضرت قدر قدرت، و چون وفات کرد جنازه او را به ایران آوردند، و دولت و شاه تشویق می‌کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید، آیت الله بروجردی که مرجع تقلید بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند، و آقای بروجردی که یکی از علمای ریاست مآب بود و از هر کاری برای حفظ

ریاست خود خودداری نمی کرد و به علاوه به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، حاضر گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدن کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند، در آن زمان تقریباً سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم، این فداییان جوان که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود با من مانوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید، گفتند شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می دهیم. اعلامیه ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصاً آقای بروجردی به هراس افتادند که مبادا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند. و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند، فداییان که در قم منزل معینی نداشتند پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی رفت، و از طرفی کمتر احتمال می دادند که نویسنده اعلامیه ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقی قمی باشد و علاوه بر این وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند، ولی آن چنانکه می خواستند تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد، چون دولت چنین دید از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، دیگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

[اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود]

در ایامی که روحانی نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد و کمر به بدنام کردن من بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد [گذر دفتر وزیر] تحریک کردند و منزلم در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگی‌ام سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

گمراهان را بهر خود دشمن نمود	برقعی چون راه حق روشن نمود
راه پرچار است و پرآزار بود	آری آری راه حق دشوار بود
بایدش سختی کشد در راه حق	هر که عزت خواهد از درگاه حق
روضه خوانان عوام بی حیا	زین سبب عالم نمایان دغا
با خران خود به کوشش آمدند	پس به همدستی به جنبش آمدند
تا که بنمودند ما را متهم	رشوه‌ها دادند بر اهل ستم
بسته شد مسجد ز اهل شور و شر	پس به زور پاسبان و سیم و زر
باز شد دکان نقالان خواب	پایگاه حق پرستی شد خراب
جای آن شد نقل کذب هر کتاب	پایگاه دین و قرآن شد خراب
سود دیدی نی زیان زین کار و بار	برقعی گفتا به دل ای هوشیار
غم مخور در راه حق پرداختی	گفت بادل، آنچه اینجا باختی
آنچه آید پیش، حق پدر چاره ساز	نیست بازی کار حق، خود را مراز
صاحب مسجد تو را اندر دل است	گرکه مسجد رفت گو رو کان گل است
تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست	گرکه مسجد رفت گو رو، پاک نیست
ترک آن بنما که مسجد شد دکان	گشت مسجد خانقاه صوفیان
جای جمع حق پرستان مسجد است	جای درس و بحث قرآن، مسجد است
نیست مسجد جای هر شمر و سنان	نیست مسجد جای مدح و روضه خوان
روضه خوانست روضه خوانست روضه خوان	آنکه همکار است با شمر و سنان

اقتدا کن بر امام لافتنی
 آن امام کارگر در بوستان
 آن امامی که نبودی اهل زور
 نی گرفتی خمس یا سهم امام
 آن امام دانش و فضل و هنر
 آن امامی که نخواندی جز خدا
 قاضی الحاجات در عالم تک است
 آن که هستی، نقشی از فرمان اوست
 برقی با حق بساز و کن حذر

دین حق را میکن از بدعت جدا
 نی امامی که کند دین را دکان
 نی گرفتی مسجدی با شر و شور
 می نخوردی آن امام از این حرام
 نی امام فاسقان بی خبر
 ناخدایان را نخواندی در دعا
 ناخدای کشتی امکان یک است
 خاک و باد و آب سرگردان اوست
 از حسودان دنی بی خبر

خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان «به دشمن‌ها رسان پیغام ما را» شعری سرودم:

روز و شب با عز و شأنش کارباد
 او میان مردمان دیندار باد
 بار إله‌ها راه او گلزار باد
 راه او خواهم همی هموار باد
 ملک و مالش در جهان بسیار باد
 گوکه ما دیوانه، او هوشیار باد!
 دادخواه ما به عقبی قادر جبار باد
 همچنین در همان احوال پنداری مورد إلهام حضرت حق واقع شده‌ام، مستزاد ذیل

دشمن ما را سعادت یار باد
 هر که کافر خواند ما را گو بخوان
 هر که خاری می‌نهد در راه ما
 هر که چاهی می‌کند در راه ما
 هر که علم و فضل ما را منکراست
 هر که گوید برقی دیوانه است
 ما نه اهل جنگ و نی ظلم ونه زور

را سرودم:

بنده بی کس من، من کس و غمخوار توام
 گر تو تنها شده‌ای، غصه مخور یار توام
 گر جهان رفت زدستت، طرف یأس مرو

غم مخور یار توام
 غم مخور یار توام
 باز نامید مشو

باز گردان جهان من حق دار توام
 گر تو را نیست انیسی به جهان در شب و روز
 مونس تو، همه جا و مددگار توام
 گر چه حق را نبود رونق بازار ولی
 أظهر الحق، که من رونق بازار توام
 گر تو را کارگشایی نبود هیچ کسی
 غم مخور کار گشا هستم و در کار توام
 گر تو را غصه و غم، رنج و ستم خسته کند
 رو به من آر که من دافع آزار توام
 رنج و غمهای تو بی‌علت و بیحکمت نیست
 مصلحت بین و گنه بخش و نگهدار توام
 گر که او باش بکنند در منزل تو
 با خبر باش که من حافظ آثار توام
 دوست دارم شنوم صوت تو در رنج و بلا
 طالب ناله و افغان به شب تار توام
 گر رمیدند ز تو مردم دون، غصه مخور
 من رفیق تو و هم ناظر پیکار توام
 گر ز غمهای جهان دیده تو گریان است
 من تلافی کن آن دیده خونبار توام
 بر دلت بار غم و غصه اگر سنگین است
 دافع هر غم و شوینده زدل بار توام
 گر کسی ناز تو را می‌نخرد خندان باش
 راز با خالق خود گو که خریدار توام

غم مخور یار توام
 از همه دیده بدوز
 غم مخور یار توام
 نیست حق را بدلی
 غم مخور یار توام
 نیست یک دادرسی
 غم مخور یار توام
 تا که شایسته کند
 غم مخور یار توام
 غمت از ذلت نیست
 غم مخور یار توام
 مسجد و محفل تو
 غم مخور یار توام
 کان هذا لولا
 غم مخور یار توام
 باش یک بنده خُر
 غم مخور یار توام
 یا دلت بریان است
 غم مخور یار توام
 یا دلت غمگین است
 غم مخور یار توام
 باز با یزدان باش
 غم مخور یار توام

غم خود با من گو	گر که مظلوم شدی از ستم و جور عدو
غم مخور یار توام	دادگر حقم و از عدل، طرفدار توام
در ره ذوالمنن است	برقعی سعی تو گر بهر من است
غم مخور یار توام	قابل سعی تو و ناشر افکار توام

[شعری درباره اوضاع کنونی ایران]

این جانب درباره‌ی اوضاع ایران در این زمانه، شعر زیر را سروده‌ام:

محفلی بود و نازنین یاری	یاری آگاه و نیک پنداری
گفتمش در زمین‌ه اسلام	بازگو آنچه گفتنی داری
گفت: دینی بدون روحانی	فارغ از هر کشیش و احباری
مصطفی مجتهد نبود و اُمی بود	مرتضی هم نه مرد بیکاری
گفتمش: رهنمای مردم کیست؟	چه کس از دین کند نگهداری؟
گفت: هان! رهنما بود قرآن	بر همه فرض، دین نگهداری
بر همه علم دین بود واجب	واجب عینی است بر طالب
هادی دین کجا فروشد دین	نی بود گلّ و نی که سر باری
دین فروشان نه رهنما باشند	دین نباشد ز جنس بازاری
کسب روزی ز راه دین نکنند	دینشان ایمن از دغلکاری
نردبان سیاستش نکنند	دینشان ایمن از دکانداری
حکمرانی نداشت پیش علی	ارزش کفش پاره خواری
ملک ایشان قلمرو دلهاست	نه حجاز و هلند و بلغاری
نقش آخوند را شدم جویا	گفت: بر دوش خلق سر باری
کار او را چه؟ جستجو کردم	گفت: تکفیر و حبس و کشتاری
او بُود مست از شراب غرور	کی به عهدش بود وفاداری

گفت: احیای رسم تاتاری
گفت: بیمار بی پرستاری
داشت از بهر ما چه آثاری؟
موجبی شد برای بیداری
کرد از جان و دل فداکاری
صد برابر شدش گرفتاری
چاره بیداری است و هشیاری
گفت وقت تضرع و زاری
رفع این سختی و گرفتاری

گفتمش: گو که چیست حزب الله؟
گفتمش: حال مملکت چونست؟
گفتمش: انقلاب بهمن ماه
گفت: آری ضرر فراوان داشت
ملت اندر هوای آزادی
گر چه از چاله افتاد به چاه
چون ز غفلت به دام افتادند
گفتمش: گو نجات کی باشد؟
بایدی جمله از خدا خواهند

[مطالعه کتاب الغدير امینی و نظریه‌ی مؤلف درباره آن]

در آن‌جا [زنداد] که بودم کتاب الغدير تألیف علامه عبدالحسین امینی تبریزی را که سال‌ها پیش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم، صادقانه و بی‌تعصب بگویم، آنان که گفته‌اند «کار آقای امینی در این کتاب جز افزودن چند سند بر اسناد حدیث غدیر نیست» درست گفته‌اند. اگر این کتاب بتواند عوام یا افراد کم اطلاع و غیر متخصص را بفریبد ولی در نزد مطلعین منصف وزن چندانی نخواهد داشت، مگر آنکه اهل فن نیز از روی تعصب یا به قصد فریفتن عوام به تعریف و تمجید این کتاب پردازند. به نظر من استاد ما آیت‌الله سید ابوالحسین اصفهانی در این مورد مصیب بود که چون از او در مورد پرداخت هزینه‌ی چاپ این کتاب از وجوه شرعی اجازه خواستند، موافقت نکرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام علیه السلام برای چاپ کتاب شعراً، شاید مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بسیاری از مستندات این کتاب از منابع نامعتبر که به صدر اسلام اتصال وثیق ندارند اخذ شده که این کار در نظر اهل تحقیق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده، ولی ایشان به روی مبارک نیاورده و مجدداً آن‌ها را ذکر

کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن می‌دانند که با الغدیر نمی‌توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان این کتاب که امروز زمام امور در چنگشان است به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند کتبی از قبیل تألیف محققانه آقای حیدرعلی قلمداران به نام «شاهراه اتحاد یا نصوص امامت» یا کتاب باقیات صالحات که توسط یکی از علمای شیعه شبه‌ی قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوی^(۲۲) و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوه‌ی مختصر «راز دلیران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسه‌ی «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه‌ی این حقیر و نظایر آن‌ها که برای فارسی‌زبانان قابل استفاده است چاپ شود، بلکه اجازه نمی‌دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد. در حالی که اگر مغرض نبوده و حق طلب می‌بودند اجازه می‌دادند که مردم هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آن‌ها را با یکدیگر مقایسه و از علما درباره‌ی مطالب آن‌ها سؤال کنند و پس از مقایسه اقوال،

۲- این جمله ظاهراً سهوی است از مؤلف رحمته‌الله کتاب «باقیات صالحات» در واقع ترجمه بخش اول کتاب «آیات بینات» می‌باشد که شاکر شاخص‌ترین شخصیت علمی هند در زمان خود «حضرت علامه نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی خان» است که پس از هدایت به مذهب توحید و یکتاپرستی اهل سنت و جماعت و نجات از شرکیات و بدعات مذهب خودساخته تشیع برای روشن نمودن چهره حقیقت برای قوم و خویش و هم‌کیشان پیشینش به زبان اردو به رشته تحریر درآورد. بخش اول این کتاب چهار بخشی را یکی از علمای برجسته اهل سنت هند به نام «محمد عبدالشکور فاروقی لکنوی» با نام «باقیات صالحات» به فارسی برگردانید. سه بخش دیگر آن تاکنون به فارسی ترجمه نشده است. کتاب «آیات بینات» توانسته تار و پود شیعه را بیرون ریزد، و تا کنون شیعه نتوانسته ردی شایان این کتاب بنویسد. آن‌ها تنها موفق شده‌اند با استفاده از قدرت مال و سیاست در پاکستان و ایران تداول کتاب را قذغن نمایند. البته در سال ۲۰۰۶ میلادی توسط یکی از اندیشمندان هندی که کتاب سبب هدایت او به نور اسلام و نجات از خزعبلات مذاهب شرکی و بدعتی بوده در هند تجدید چاپ شده است. [مُصحح]

این هم لینک کتاب باقیات صالحات در سایت عقیده:

<http://www.aqeedeh.com/view/book/321/>

<http://www.aqeedeh.com/view/book/1024/>

و این هم لینک آیات بینات به زبان اردو:

حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند. فقط در این صورت است که به آیه‌ی: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷]، [۱۸] یعنی: «بشارت ده بندگان را که سخن را بشنوند و نیکوترینش را پیروی کنند» عمل کرده‌اند. اما نه خود چنین می‌کنند و نه اجازه می‌دهند که دیگران این‌گونه عمل کنند بلکه جواب امثال مرا با گلوله و یا به زندانی کردن می‌دهند!

[استادان]

علاوه بر ۱- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، ۲- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلایی، ۳- آقای میرزا محمد سامرای، ۴- آقای سید محمدحجت کوه کمری، ۵- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، ۶- حاج سیدابوالحسن اصفهانی و ۷- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده‌ام که تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: «محمد بن رجب علی تهرانی سامرای» مؤلف کتاب «الإشارات و الدلائل فی ما تقدم و یأتی من الرسائل» و «مستدرک البحار» که ایشان در خاتمه اجازه‌ی استادش برایم اجازه‌ای نوشت و متن اجازه ایشان به این حقیر چنین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد
 فيقول العبد الجاني محمد بن رجب علي الطهراني عفى عنها وأوتيا كتابها بيمينها قد استجازني
 السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأماثل ابوالفضل البرقي القمي أدام الله تعالى
 تأييده رواية ما صحت لي روايته وسأغت لي إجازته ولما رأيته أهلاً لذلك وفوق ما هنالك
 استخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الاجازة المذكورة والطرق
 المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرک البحار وهو على عدد مجلدات
 البحار خبرنا العلامة المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول
 والعمل إن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في

عصر يوم الاثنين الرابع والعشرين من رجب الاصب من شهر سنه خمس و ستين بعد الثلاثائه وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

۹- حاج شيخ آقا بزرگ تهراني مؤلف كتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» اجازته
زیر را برای این حقیر نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتي

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى
أوصيائه المعصومين الائمة الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.

و بعد: فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل
والمفاخر المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد ابو الفضل الرضوي نجل المولى
المؤتمن السيد حسن البرقي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز من رشحات
قلمه الشريف ما يغنيننا عن التقريظ والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه إجازة الرواية لنفسه
ولمحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السيد محمد حسين حرسه الله من شر كل عين
فأجزتها أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافة مشايخي الأعلام من الخاص والعام
وأخص بالذكر اول مشايخي وهو خاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامة
الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف الأشرف في سنة ۱۳۲۰ فليرويا أطال الله بقائهما
عني عنه بجميع طرقه الخمسة المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع
النجوم لمن شاء وأحبّ مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في
الحياة وبعد الممات، حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد
الطالقاني وأنا المسيء المسمي بمحسن والفاني الشهير بأقا بزرگ الطهراني في سالخ ربيع
المولود ۱۳۸۲ (مهر)

۱۰- عبدالنبی نجفی عراقی رفسی مؤلف کتاب «غوالی اللئالی در فروع علم اجمالی» و کتب کثیره دیگر که از شاگردان «میرزا حسین نایینی» بوده است. برایم متن ذیل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة وعلى أصحابه التابعين الصالحاء إلى يوم اللقاء.

امابعد مخفی نماندکه جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضایل والفواضل قدوه الفضلاء و المدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقة الاسلام و المسلمین آقای آقاسید ابوالفضل قمی طهرانی معروف و ملقب به علامه رضوی سنین متمادیه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقیق حاضر شدند و نیز در قم سال‌های عدیده به حوزه دروس این بنده حاضر شدند برای تحصیل معارف الهیه و علوم شرعیه و مسایل دینیه و نوامیس محمدیه پس آنچه توانست کوشش نمود «فکد وجد واجتهد» تا آنکه بحمد الله رسید به حد قوه اجتهاد و جایز است از برای ایشان که اگر استنباط نمود احکام شرعیه را به نهج معهود بین أصحاب رضوان الله علیهم اجمعین عمل نمایند به آن، و اجازه دادم ایشان را که نقل روایه نماید از من به طرق نه‌گانه که برای حقیق باشد به معصومین (علیهم السلام) و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی کما این‌که مجاز است که تصرف نماید در امور شرعیه که جایز نیست تصدی مگر با اجازه مجتهدین و مجاز است در قبض حقوق مالیه و لا سیما سهم امام (علیه السلام) و تمام اینها مشروط است به مراعات احتیاط و تقوی به تاریخ ذی‌الحجه الحرام فی سنه ۱۳۷۰ من الفانی الجانی نجفی عراقی (مهر)

۱۱- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت که متن آن را ذیلاً نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد فان جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامة البرقي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى صار ذا القوة القدسية من رد الفروع الفقهية إلى أصولها فله العمل بما استنبطه وإجتهده ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني (مهر)

۱۲- سيد ابوالحسن اصفهانی نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتیم، تصدیق زیر را برایم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة و السلام علي خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين وبعد فان جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام قرة عيني الاعز السيد ابوالفضل البرقي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعية والمعارف الالهيه برهه من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الاساطين حتي بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الامام عليه السلام بقدر الاحتياج و إرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه و اوصيه بملازمة التقوي ومراعاة الاحتياط و أن لا ينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو ارحم الراحمين ۲۲ ذيججه ۶۲ ابوالحسن الموسوي الاصفهاني (مهر)

۱۳- سيد شهاب الدين مرعشي معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب برایم اجازه زیر را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علي ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام علي محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقه المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيها وزين الاسرة من آل طه علم الفخار الشامخ و منار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن يتتظم في سلك المحدثين والرواة عن اجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط العالي ولما وجدته أهلاً وأحرزت منه علماً وفضلاً أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وسأغت إجازته تم سنه وقويت عننته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم عدة تبلغ المأتين من أصحابنا الإماميه مضافاً الي مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والاسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركا بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام ائمة الرواية والجههد المقدام في الرجال والدراية مركز الاجازة مسند الآفاق علامة العراق استاذي ومن إليه في هذه العلوم إستنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي و سيدي أبو محمد السيد حسن صدرالدين الموسوي المتوفي سنة ١٣٥٤ هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصلة المعنونة إلى ائمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعيًا للشرائط المقررة في محلها من الثبوت في النقل ورعايه الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوي والسداد في أفعاله وأقواله وأن يصرف اكثر عمره في خدمة العلم والدين وترويج شرع سيد المرسلين ﷺ وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكتر من ذكر الموت فقد ورد أن أكيس المؤمنين أكثرهم ذكراً للموت وأن يكتر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأجداد الدوائر فانه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتامل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا

وکیف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا یتک صلاة اللیل ما استطاع وأن یوقت لنفسه وقتاً یحاسب فیہ نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزید علیہ فمئنا قوله حاسبوا قبل أن تحاسبوا وقوله حاسب نفسك حسبة الشریک شریکة فانه اءام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عین لها وقتالم تتضیع أوقاته فقد قال توزیع الأوقات توفیرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف علی زلة فی أعماله لئی الحساب تدارکها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع علی خیر صدر منه حمد الله وشکر له علی التوفیق بهذه النعمة الجليلة وأوصیه حقق الله آماله وأصلح أعماله أن یقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سیما المتسمین بسمة العلم فإن نوادیهم ومحافلهم مشتمله علی ما یورث سخط الرحمن غالباً إذ أكثر مذاکرتهم الاغتیاب وأکل لحوم الإخوان فقد قیل إن الغیبة أکل لحم المغتاب میتا وإذا کان المغتاب من أهل العلم کان اغتیابه كأکل لحمه میتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإیاءک من الزلل والخطل ومن الهفوة فی القول والعمل إنه القدیر علی ذلك والجدید بما هنالك وأسأله تعالی أن یجعلک من أعلام الدین ویشد بک وأمثالك أزر المسلمین آمین آمین وأنا الراجی فضل ربه العبد المسکین أبوالمعالی شهاب الدین الحسینی الحسینی المرعشی الموسوی الرضوی الصفوی المدعو بالنجفی نسبة آل رسول الله ﷺ عفی الله عنه وکان له وقد فرغ من تحریرها فی مجالس آخرها لثلاث مضمّن من صفر ۱۳۵۸ ببلدة قم المشرفه حرم الأئمة (مهر)

۱۴- شیخ عبدالکریم حائری و ۱۵- آیت الله سید محمد حجت کوه کمری نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشتند که اصل اجازه نامه این دو تن را برای تعیین تکلیف در مسأله سربازی به وزارت فرهنگ آن زمان تحویل دادم که طبعاً باید این دو اجازه نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می آورم:

۱۶- وزارت فرهنگ

نظریه بند اول و تبصره ی اول ماده ۶۲ قانون اصلاح پاره ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه ۱۳۲۱ و نظر به آیین نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد مصوب

۲۵ آذرماه ۱۳۲۳ شورای عالی فرهنگ، اجازه‌ی اجتهاد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقی) دارنده شناسنامه شماره ۲۱۲۸۵ صادره از قم متولد ۱۲۸۷ شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی فرهنگ، مورخ ۱۳۲۹/۸/۷ مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخیص داده شد.

وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری

ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع ذلک حکومت به اصطلاح مشروطه گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می‌برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می‌شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنان‌که خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رئوف خواستارم.

در این جا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیده‌ی تائیه او» که سال‌ها پیش تألیف کرده‌ام و وصف حال این‌جانب است، می‌آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده‌ام، خاتمه می‌دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علی من اتبع الهدی.

[من و دعبل خزاعی]

تشکر دید از صاحب مقامی
که در آن‌ها بیان گشته عقاید
به جز ایراد و طعن ناروایی
مرا خوف است از اهل خرافات
مرا گریه برای اصل دین است
مرا امنی نباشد از مقامی
هدف، این مادحین را جمله پول است
دو سی سال است ما را دل پر از خوف

اگر زر داد دعبل را امامی
مرا صدها کتاب است و قصائد
ندیدم یک تشکر، نی عطایی
اگر وی بود خائف از مقامات
اگر وی گریه اش بر اهل دین است
اگر وی گفت رازش با امامی
اگر اشعار وی طبق اصول است
اگر سی سال ترسی داشت در جوف

الها بر غم و رنجم گواهی
 الها من بسی هستم پشیمان
 در اینجا خسته جانم از بلا شد
 زمان ما زمان کفر و طغیان
 در این پیری ندارم من انیسی
 مگر ما را کنی مشمول رحمت
 إلهها بر قعی را بها کن

[خطاب به جوانان]

ای جوانان که شکر گفتارید
 چون شما ناطق و گل رخسارید
 بر قعی را پس موتش گه گاه
 گاه گاهی اگرش یاد کنید
 بر قعی خادمتان بود و برفت
 یاد آرید از این خسته که بود
 دید آزار بس از مردم دون
 خسته از زخم زبان، زخم قلم
 دستش از گشت ز دنیا کوتاه

ندارم غیر الطافت پناهی
 چرا مرآت گشتم بهر کوران
 تنم رنجور از صد ابتلا شد
 ندارد دهر ما جز رنج و عصیان
 نه یاری نی معینی نه جلیسی
 رسانی مرگ ما با روح و راحت
 مزید فضل خود بر او عطا کن

مؤمن و سالم و خوش رفتارید
 از خموشان جهان یاد آرید
 زمجبان خدا بشمارید
 دستی از بهر دعا بردارید
 خدمتش را به نظر بسپارید
 خسته از محنت این چرخ کبود
 دل او گشت پر از غصه و خون
 خسته از تهمت و بهتان و ستم
 رفت در محکمه عدل إله

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. ۱۳۷۰/۲/۲ هـ.

مقدمه

الحمد لله مالك ديان الدين، مجيب الداعين والمضطرين، ومغيث المهمومين وصریح المكروبين، وهادي المضلين، وصلى الله على رسوله وعلى آله وأصحابه وأتباعه أجمعين.

یکی از بدعت‌ها که هزاران بدعت دیگر را به همراه خود داشته و بیشتر مردم ما به آن مبتلا گشته و عمر و مال خود را در آن صرف کرده‌اند زیارت قبور و توجه به آن است. قبل از پرداختن به این موضوع ابتدا لازم است چند مطلب روشن و واضح گردد:

اول آن‌که می‌پرسیم ارواح بزرگانی چون پیامبران، اولیاء، صالحین و شهدا در کجا قرار دارند؟ در اعماق قبر یا در بالای آن و یا در اطرافش؟ و آیا اصلا از قبر و زیارت‌کنندگان آن با خبرند یا خیر؟

دوم آن‌که اگر هیچ تعلقی به قبر نداشته باشند به گونه‌ای که در عالمی دیگر به سر می‌برند آیا از زیارت‌کنندگان خود آگاه می‌شوند یا خیر؟

سوم آن‌که اگر چنین پنداریم که از حال زوار خود آگاه می‌شوند، آیا می‌توانند به دنیا برگردند و آن‌ها را اجابت می‌کنند و خواسته‌های آنان را برآورده کنند؟

چهارم آن‌که آگاهی آنان از درد و رنج و بلاها و مصیبت‌های مردم می‌تواند نفعی داشته باشد؟ و آیا از مداحی و ذکر فضایل خود در زیارتنامه‌ها خرسند می‌شوند یا خیر؟ و آیا میل دارند که مردم در مقابل قبرشان با فروتنی ایستاده و هر چه بیش‌تر از ایشان تعریف و تمجید کرده و به چاپلوسی پردازند؟ و آیا کسی که خود صبر و تقوایی ندارد می‌تواند با سخن گفتن از صبر و تقوای ایشان به نتیجه‌ای برسد؟ و آیا

کسی که خود نمی‌تواند از جان و مال خویش در راه دین و جهاد بگذرد حال با ذکر جهاد و شهادت این بزرگان کاری را از پیش می‌برد؟ و آیا کسی که خود دینش را آن‌چنان که باید، خوب نمی‌شناسد و از کتاب و قانون آسمانی و الهی خود بی‌خبر است، فایده‌ای در مداحی از علم و دانش آن بزرگان و امرشان به نیکی‌ها و نهی‌شان از بدی‌ها هست یا خیر؟

پنجم آن‌که آیا مردم وظیفه‌شان این است که به نام دین به مداحی و تعریف از گذشتگان خود پردازند؟ و آیا خداوند از آن‌ها چنین عملی را خواسته است؟ و آیا وظیفه‌ی آیندگان پرداختن به ذکر حسنات و یا بدی‌های گذشتگان است یا این‌که چنین وظیفه‌ای ندارند؟

ششم آن‌که آیا زینت دادن به قبور و تعمیر آن‌ها و ساختن گنبد و گلدسته و صحن و سرا، و وقف باغ و خانه و زمین و مغازه برای مردگان و صرف درآمدشان جهت حفظ مقابرشان، شیوه‌ی پیامبران و اولیا بوده، یا کار ستمگران و جباران و غارت‌گران؟!

پس از این‌که این مطالب واضح گردید اگر خدا بخواهد به صحیح و ناصحیح بودن و حق و باطل بودن زیارت خواهیم پرداخت، و سند و متن روایات وارد در زیارت را بررسی خواهیم کرد. لازم به ذکر است که هدف ما از بیان این مسایل جداسازی خرافات مذهبی از حقایق دینی بوده تا مبادا این خرافات و موهومات به نام دین به مردم عرضه شود.

اما پیش از پرداختن به این موضوع لازم است تصریح کنم که این‌جانب از پیروان امام متقین حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بوده و هستم، و اصول و فروع دین آن بزرگوار را پذیرفته‌ام، ولی با کسانی که به نام آن حضرت و یا با ادعای دوستی با او و فرزندان پاکش، دین اسلام را ویران کرده و اصول و فروع اسلام و قرآن را با زیارتنامه‌های خرافی مورد بی‌اعتنایی قرار داده مخالفم، و آنان را دوستدار علی علیه السلام نمی‌دانم.

ما در پرداختن به موضوع این کتاب جز به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ، و ادله‌ی عقلی استدلال نخواهیم کرد، در مورد احادیث طبق دستور خدا و پیامبر و ائمه، احادیث مخالف با قرآن را از هر کسی باشد نمی‌پذیریم، و هر حدیثی که موافق با قرآن باشد قبول کرده و بر چشم می‌گذاریم.

خداوند بزرگ‌مرتبه، قرآن را میزانی برای صحت مطالب اسلامی قرار داده و آن را فرقان یعنی جدا کننده‌ی بین حق و باطل نامیده است، آن‌چنان‌که در سوره‌ی فرقان می‌فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝١﴾ [الفرقان: ۱] «مبارک است کسی که فرقان را بر بنده‌اش نازل فرموده تا هشدار برای جهانیان باشد». و در سوره‌ی شوری آن را میزان بین صحیح و ناصحیح دانسته و فرموده: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷] «خدا است که کتاب را به حق و میزان نازل فرموده است». و هم‌چنین در سوره‌ی طارق آن را فصل یعنی جدا کننده‌ی حق از باطل خوانده است و فرموده: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ۝١٣﴾ [الطارق: ۱۳] «همانا که آن کلام، جدا کننده‌ی حق از باطل است». و نیز در سوره‌ی فرقان، قرآن را بهترین تفسیر معرفی کرده و فرموده: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۝٣٣﴾ [الفرقان: ۳۳] «و با هیچ مثالی با تو بحث و جدل نمی‌کنند مگر این‌که ما تو را با حق و بهترین تفسیر یاری دادیم». و آن را هدایت و بیان نامیده و فرموده: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿بَيَانٌ لِّلنَّاسِ﴾.

و اما احادیث صریحی که دلالت بر میزان بودن قرآن دارد به اندازه‌ای مشهور و زیاد است که نیاز به بیان ندارد، ولی از باب نمونه سه خبر را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم:

۱- در وسائل الشیعه (۷۸/۱۸) از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «ما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فدعوه»: آنچه را که موافق کتاب خدا بود قبول کنید، و آنچه را که مخالف کتاب خدا بود رد کنید.

۲- وسائل در همان صفحه به نقل از کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: «ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف»: هر حدیثی که موافق قرآن نباشد دروغی بیش نیست.

۳- در اصول کافی (۹۶/۱) از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «إذا كانت الروایات مخالفة للقرآن کذبها» هر گاه روایات مخالف قرآن بود آن‌ها را رد می‌کنم. (یعنی در حقیقت روایات مخالف با قرآن قابل قبول نیست).

بنا بر آنچه ذکر شد اگر ما با براهین و ادله ثابت کردیم که زیارت و ندورات آن مخالف قرآن است، دوست‌دارن خرافات بهتر است به جای تهمت و افتراء سخن ما را با دلیل رد کنند و ما چون مبارزه با خرافات را از هر جهادی ضروری‌تر می‌دانیم از هیچ آزار و تهمتی واهمه و هراسی نداریم. زیرا کار هر چه مهم‌تر باشد اجر و مزد الهی آن بیشتر است و از آنجا که برخی از اعمال که بعضی از مقدس‌نمایان انجام می‌دهند هم‌چون بت‌پرستی می‌دانیم بی‌درنگ پیکار با آن را جهاد فی سبیل الله می‌شماریم، زیرا آنان اصول اسلام را ویران کرده‌اند.

ناگفته نماند که قبل از نگارنده، برادر مجاهد و محقق عالی‌قدر جناب استاد حیدر علی قلمداران رحمته الله کتابی بسیار مفید در موضوع "زیارت" تألیف کرده بودند، که این جانب مطالبی از آن را در چاپ اول کتاب خود آورده، ولی نام ایشان را ذکر نکردم، زیرا احتمال بسیار می‌رفت که مجدداً از جانب خرافیون در معرض خطر قرار گیرد و یا توسط مسئولین حکومت باز داشت شود، اما اینک که آن جناب به رحمت حق پیوسته و از عمر این حقیر نیز چند صباحی بیشتر باقی نمانده، پس از آزادی از آخرین زندان، در اختصار و اصلاح کتاب خود کوشیدم و به منظور تکمیل تألیف آن بزرگوار، برخی از مطالب چاپ اول کتابم را به عنوان حاشیه بر کتاب ایشان نوشتم و قسمت زیادی از مطالب را به جهت تناسب موضوع به کتاب دیگر «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» نقل کردم و در تحریر دوم کتاب حاضر، به مطالبی که در کتاب آن جناب نیامده بود، اکتفا نمودم. هر چند که هنوز ممکن است کتاب حاضر

از برخی مطالب که در تألیف ایشان آمده، خالی نباشد. به هر حال امیدوارم که مطالب هر دو کتاب حق جویان را به کار آید.

از خداوند متعال برای آن برادر فاضل و خودم امید اجر دارم. ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾.

خادم شریعت مطهره: سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

ارواح انبیاء و اولیاء پس از وفات کجا هستند؟

به مقتضای آیهی ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ [الحجر: ۲۹] «و در آن از روح خویش دمیدم» روح مکان دارد و مجرد از زمان و مکان نیست و اضافه به مکانی است و مکان روح همان بدن دنیوی و یا قالب برزخی است و بدن مرکب روح است. این مطلب روشن و محسوس است و احتیاجی به برهان ندارد و این روح محدود، چون ذاتاً محدود است صفات او از علم و هنر نیز محدود است زیرا حدود عوارض همان حدود معروض است و زیادتر از آن نیست.

پس روح موجودی زنده هست، همه چیز را نمی‌داند و از همه چیز و همه جا مطلع نیست، بلکه به واسطه‌ی تحصیل علم، و یا به واسطه‌ی وحی الهی می‌تواند اطلاعاتی حاصل کند چنانکه خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

﴾ [الاسراء: ۸۵] «از دانش جز چیز اندکی به شما داده نشده است»،

و فرموده:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الاسراء: ۳۶] «از آنچه بدان علم نداری پیروی

مکن»،

و فرموده:

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] «و بگو پروردگارا بر دانشم بیفز»، و آیات بسیار دیگر.

این در حالی است که در دنیا است، و چون پس وفات از بدن خارج و به قالب مثالی برزخی وارد گردد از حقیقت خود خارج نمی‌شود.

پس صالحین و نیکان از این جا به جایی دیگر و به جهانی عالی‌تر از این جهان و قالبی لطیف‌تر می‌روند. حق تعالی فرموده:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ ﴿۸۸﴾ ﴿فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾ ﴿۸۹﴾ [الواقعة: ۸۸، ۸۹]

«پس اگر [محتضر] از مقربین باشد برای او راحتی و ریحان پر نعمت است»،

و هم‌چنین فرموده:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ ﴿۱۶۹﴾ ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿۱۷۰﴾ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَقَضَلِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۷۱﴾ [ال عمران: ۱۶۹، ۱۷۱]

در این آیات نکات و مطالبی است که انسان را از اوهام و خرافات می‌رهاند، از

این رو توجهی خوانندگان را به مطالب زیر جلب می‌کنم:

آیه می‌فرماید: «گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند (اگر چه روح از بدنشان جدا شده و وفات کرده اند) بلکه زنده‌اند (در واقع به زندگی بهتر و جای بهتری نائل شده‌اند و) نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند، و به آنچه خدا از فضل خود به ایشان عطا کرده شادند و بشارت می‌دهند به کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند که هیچ گونه ترس و هراسی نداشته باشید، و خود نیز با نعمت و فضل الهی شادمان هستند، و همانا خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند».

جمله‌ی ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ «نزد پروردگار شان زنده‌اند»، در مقایسه با آیات دیگری مثل ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [الرحمن: ۲۶] «همه فانی هستند»، و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰] «هم رسول خدا ﷺ و هم دیگران می‌میرند و از این دنیا می‌روند»، دلالت دارد مقربان الهی پس از آن‌که از جهان فانی رفتند، در نزد خدا به نعمت‌هایی که کیفیت آن را جز خدا نمی‌داند نائل می‌شوند، و کفار و فجار نیز دچار آلام خواهند شد.

از آیه‌ی ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ «نزد پروردگارشان روزی می‌خورند»، چنین برداشت می‌شود که آنان در نزد پروردگارشان هستند، نه در نزد مخلوقین و نه در نزد قبر. حال باید دانست که نزد پروردگارشان کجاست؟ در سوره الانعام چنین آمده که ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الانعام: ۱۲۷] «برای ایشان خانه‌ای با آرامش و با سلامت نزد پروردگارشان مهیا است و او ولی ایشان است به سبب آن کارهایی که (در دنیا) انجام می‌دادند»، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ﴾ (یونس/۲۵) «خدا نیکان را به سوی دار السلام فرا می‌خواند»، پس نزد پروردگار غیر از نزد مخلوق و غیر از نزد قبر و یا دنیاست، چنان‌که فرموده: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ [النحل: ۹۶] «آن‌چه نزد شماست تمام شدنی است و آن‌چه نزد پروردگار است باقی می‌باشد»، و البته رزقی که می‌خورند رزق و طعام دنیایی نیست^(۳).

بنابراین رزقی که خدا وعده کرده و فرموده: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ همان رزق عالم باقی است نه رزق دنیای فانی چنان‌که فرموده: ﴿إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ﴾ [ص: ۵۴] «این است رزق ما که تمام نمی‌شود».

۱- در این مورد در مبحث عالم برزخ توضیحات بیشتری ذکر خواهد شد.

در قسمت دیگری از آیات فرموده ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [ال عمران: ۱۷۰] «به آنچه خدا از فضل خود به ایشان عطا کرده خوش و شاد هستند»، آنچه خدا از فضلش داده دنیا نیست، زیرا آنرا داشتند و از ایشان گرفته و جای وسیع تر و بهتری به ایشان می دهد.

اما کسانی که از قرآن بی خبر هستند خیال کرده اند که شهداء با همین دنیا ارتباط دارند. علاوه بر این جمله ی: ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ﴾ [ال عمران: ۱۷۰] و بشارت می دهند به کسانی که هنوز به ایشان ملحق نشده اند دلالت می دهد بر این که شهداء به عالمی می روند که بازماندگان شان از آنان دورند و به ایشان ملحق نشده اند. و اگر شهداء در همین دنیا بوده و نزد کسان خود راه داشتند، این جمله صحیح نبود. پس آنان از اهل دنیا جدا می شوند. و هم چنین خدا در آخر آیات همه ی مومنین را مشمول چنین نعمت هایی دانسته و فرموده: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۳۷﴾ «و همانا خداوند پاداش مؤمنین را ضایع نمی کند».

آیا انبیاء و اولیاء از زوار خود مطلع می شوند؟

پس از آن که ثابت شد ارواح از دنیا دور و در عالم برزخ هستند، حال جای پرداختن به این سخن است که خرافاتیان می گویند شهداء زنده اند ولی در عالمی دیگر و در عین حال از ما آگاه اند! واضح است که این قول صحیح نیست، زیرا اولاً زنده بودن ربطی به آگاهی و علم به احوال ما ندارد، زیرا لازم نیست هر کس دارای حیات باشد به همه چیز و از همه جا آگاه باشد، رسول خدا ﷺ در حال حیات خبر از همسایگان ش نداشت مگر وقتی که خدا و یا مردم به او خبر می دادند چنان که عده ی زیادی از اصحابش در معرکه ی بئر معونه کشته شدند و او خبر نداشت و عیالش عایشه در سفر بنی مصطلق از قافله عقب ماند و میان بیابان ماند و او خبر نداشت و شتر حضرتش گم شده بود و او از جای شتر بی اطلاع بود، و در جنگ احد که سنگ به پیشانی و لب و دندان آن حضرت خورد اگر حضرتش علم به آمدن چنان سنگی

داشت سر خود را عقب می‌برد و منحرف می‌کرد که مورد اصابت سنگ قرار نگیرد در حالی که مورد اصابت قرار گرفته و مجروح گردید. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «و برخی از اهل مدینه بر نفاق ثابت‌اند و تو نمی‌دانی و ایشان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نیت بد بعضی از مردم زمانش خبر نداشت و حتی سخنانشان را می‌پسندید و نمی‌دانست آنان تظاهر می‌کنند، ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ [البقرة: ۲۰۴]

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیاتش از همه چیز خبر ندارد، شهداء نیز در حیات برزخی خود، لازم نیست از همه جا با خبر باشند. بنابر این حیات دنیوی مستلزم علم نیست و اطلاع و آگاهی مردگان از احوال زندگان محتاج برهان و دلیل است.

علاوه بر این در آیاتی که ذکر شد، جمله‌ی ﴿أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [۱۷] دلالت دارد که شهداء از همه جا خبر ندارند و به جایی می‌روند که «لا خَوْفٌ» بوده، ترس و اندوهی برایشان نیست. و اگر از حال مردم بیچاره‌ی بدکار و گرفتار مطلع باشند از غم و اندوه ناراحت می‌شوند، و اگر از دردها و رنج‌ها و گرفتاری زوارشان مطلع گردند از غصه دق می‌کنند. مثلاً اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یا حضرت عیسی علیه السلام و یا حضرت مریم علیها السلام و یا امام رضا علیه السلام از رنج‌ها و بلاها و گرفتاری مردم باخبر شوند، افسرده و اندوهناک شده و دار السلام برای ایشان دار الغصه و الحزن می‌گردد، آن‌هم بر فرض این‌که نعوذ بالله پیغمبر یا امام را مانند خدا به درخواست‌ها و حاجت‌ها و صداها و ناله‌های مردم در آن واحد با اطلاع بدانیم. یکی آمده بر مزار ایشان و می‌گوید پسرم در زندان زیر شکنجه است، دیگری می‌گوید لشکر کفار به ما حمله کرده و کشتار کرده‌اند، دیگری می‌گوید فرزندم دچار سرطان است، دیگری می‌گوید بیماری روحی دارم، دیگری می‌گوید جیب مرا در بارگاه زدند و من الآن غریب و بیچاره‌ام، دیگری می‌گوید مستاجر و مالک همه روزه مرا اذیت کرده و می‌خواهد مرا از خانه‌اش بیرون کند و هم‌چنین هزاران دردمند و علیل

و فقیر و مریض و مظلوم و گرفتار اظهار درد می‌کنند. یکی در بارگاه او دزدی کرده، و یکی قصد فحشاء نموده و دیگری روضه‌های دروغ و احکام ضد احکام خدا می‌خواند، و دیگری شاه و یا وزیر است و با هزار جنایت وارد بارگاه شده و دیگری که کارش خیانت و خوردن اموال مستضعفین به ناحق است بابت واگذاری زمین‌های بائر به نام موقوفه پولهای کلانی بابت سرقفلی از فقراء و افراد مستحق اخذ نموده، و هم‌چنین هزاران خیانت دیگر. اگر صاحب قبر همه‌ی این‌ها را بداند غمگین شده و راحتی برزخ برای او تبدیل به رنج دوزخ خواهد شد!

پس شما ملاحظه می‌کنید بدبختی آن کلاهبرداری که به دروغ زیارتی ساخته و به امام نسبت داده و به صاحب قبر می‌گوید: «أشهد أنك تری مقامي وتسمع كلامي وترد جوابي»، «شهادت می‌دهم تو مرا می‌بینی و کلام مرا می‌شنوی و جوابم را می‌دهی»، و با این‌که جواب صاحب قبر را نشنیده، ولی گواهی دروغ می‌دهد!

ما در این مختصر ثابت خواهیم کرد که اصلا اولیای خدا پس از وفات، به کلی از دنیا بی‌خبرند و در عالمی دیگر یعنی برزخ هیچ اطلاعی از احوال بندگان ندارند. چنان‌که ذکر شد در همان آیات مطلب قبل، خدا فرموده:

﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ «به آنچه خدا به ایشان عطا کرده شادند»،
 ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (٧٧)
 «شادمان‌اند به نعمت و فضل الهی و همانا خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند»
 یعنی خدا در مقابل فداکاری و از دست دادن دنیا مقامی در بهشت به عنوان مزد و پاداش به ایشان می‌دهد که صدها درجه بهتر از دنیا باشد، نه این‌که باز در همین اندوه‌ها و غصه‌های دنیا فرو رفته باشند.

پس معلوم شد «عند الرب» همان جایی است که «آسیه» عیال فرعون عرض می‌کند ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾ [التحریم: ١١] «خدایا برای من نزد خود در بهشت خانه بنا کن» پس عند الله و عند الرب عالمی غیر از دنیای فانی است.

اگر کسی بگوید خدا همه جا هست و عند الرب همه جا می‌باشد می‌گوییم اگر چنین باشد هرکافر و منافق و ظالمی که بمیرد نزد خداست و اگر چه در عذاب باشد، زیرا خدا هم به بهشت و هم به دوزخ احاطه دارد، پس اختصاص شهداء به مقام عند الرب معنی ندارد. ولی باید دانست اختصاص شهداء و مؤمنین به عندالرب در واقع «عند عنایة الرَّبِّ و عند رحمة الرَّبِّ» می‌باشد که به «دار السلام» تعبیر شده و «دار العذاب» نفرموده، یعنی «لهم دار العذاب عند ربهم!» نفرموده است.

بنابر آنچه ذکر شد ارواح انبیاء و صلحاء و شهداء، از دنیا آگاهی ندارند و نیز دلیلی بر این‌که ارواح ایشان در قبر دنیا و یا اطرافش باشد در دست نیست. از کتاب آسمانی یعنی قرآن کریم چنین فهمیده می‌شود که برای بشر چه مؤمن و چه کافر، دو حیات کامل بیشتر وجود ندارد، حیات دنیوی و حیات اخروی، اما عالم برزخ که عالم قبر نیز گفته می‌شود عالم خاموشی و مدهوش و بی‌خبری از دنیا و حیاتی غیر کامل و بی‌جنبش و در واقع سالن انتظار قیامت و برزخ و فاصله‌ی میان دو حیات کامل است. پس حیاتی که بعد از دنیا برای اموات اعم از صالح و طالح ذکر شده، در واقع همان حیات ناقص قبل از قیامت است.

البته باید دانست که عالم برزخ برای اهل محشر پس از بعثت، چنان جلوه می‌کند که انگار اصلاً وجود نداشته، یعنی این فاصله برای محشور شدگان کاملاً مفهوم نشده و پس از زنده شدن مجدد، چنان رؤیایی به نظر می‌رسد و گویی محشرشان بلا فاصله و یا اندکی پس از مرگ واقع شده است!

نکته‌ای که لازم است بدان توجه داشته باشیم، این‌که قرآن مجید گاهی تمام مراحل امری را ذکر می‌کند و گاهی واسطه‌ها را حذف کرده و به صورت اجمال فقط ابتدا و انتهای موضوع را بیان می‌فرماید، مثلاً در مورد خلقت انسان می‌فرماید:

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ [الروم: ۲۰] «شما را از خاک

آفریده آن‌گاه شما بشری هستید که تکثیر و پراکنده می‌شوید»

اما در آیه‌ای دیگر تمامی مراحل را یکایک شرح داده و می‌فرماید:

﴿فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَّبِّئِن لَّكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ﴾ [الحج: ۵] «هان ای مردم اگر درباره رستاخیز شک و شبهه دارید، بدانید که ما شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته، سپس گوشت پاره شکل یافته و شکل نیافته آفریده‌ایم تا [حقیقت را] برای شما هویدا کنیم، و هر چه را بخواهیم تا زمانی معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم، سپس شما را که کودکی شده‌اید [از شکم مادر] بیرون می‌آوریم که به کمال بلوغتان برسید....» که آیه اخیر در حقیقت تفسیر و تفصیل و تبیین آیاتی هم‌چون آیه نخست است.

هم‌چنین در مورد راندن ابرها می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا﴾ [النور: ۴۳] «آیا ندیدی که خداوند ابرها را می‌راند و حرکت می‌دهد؟!»

اما در جای دیگر تفصیل داده و می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا...﴾ [الروم: ۴۸] «خدا آن است که بادها را فرستاده و در نتیجه ابرها را به حرکت در می‌آورد».

در مورد «عالم برزخ» نیز بر همین سبک و سیاق، قرآن کریم غالباً بلافاصله پس از مرگ انسان و بدون «ذکر عالم برزخ» به قیامت و بهشت و دوزخ می‌پردازد، مثلاً درباره‌ی قوم نوح می‌فرماید:

﴿مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا﴾ [نوح: ۲۵] «به سبب خطاهایشان بود که غرق و داخل آتش شدند»

که گویی پس از غرق شدن بلافاصله به آتش دوزخ وارد شده‌اند. اما تفصیل این آیه از آیه‌ی دیگری که درباره‌ی فرعونیان سخن می‌گوید آمده که می‌فرماید:

﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾﴾ [غافر: ۴۵، ۴۶] «عذاب سختی

آل فرعون را فرا گرفت، صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روز رستاخیز [امر می‌شود که] آل فرعون را به عذابی دردناک در افکنید».

از این آیه که تفصیل و تفسیر آیات دیگر است معلوم می‌شود فرعونیان قبل از قیامت و دخول در آتش نیز با ناگواریهایی دست به گریبان بوده‌اند.

از این گونه آیات به وضوح می‌توان دریافت که پس از حیات دنیوی، دو نوع جزای برزخی و قیامتی در پیش رو است، که یکی به صورت وافی و کامل در حیات اخروی به انسان تعلق می‌گیرد و دیگری خوشیها و یا رنجهای دوران شبه حیات یا حیات ناقص (عالم برزخ) است که در آیات اجمالی از ذکر و تشریح آن صرف نظر گردیده، زیرا قرآن در خیلی از موارد مسالهای معاد را از منظر بشر مطرح و مجسم فرموده و انسان در آخرت پس از زنده شدن دوره‌ی عالم برزخ را بسیار کوتاه می‌پندارد و اگر عالم برزخ هزاران هزار سال به طول انجامد پس از حیات مجدد به نظر همچون یک روز و حتی کمتر جلوه می‌کند، مانند کسی که در خواب رؤیایی فرحناک و یا وحشتناک ببیند و یا به سفری طولانی برود و با وقایع متعدد و گوناگونی روبرو شود ولی پس از بیداری احساس می‌کند که خوابش طولانی نبوده است!

از همین رو قرآن کریم در مورد حالت مبعوثین قیامت می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ﴾ [یونس: ۴۵]

«روزی که ایشان را محشور می‌سازد چنین می‌نماید که جز پاره‌ای از روز بیشتر

در انتظار نبوده‌اند و (در آن حالت) همدیگر را شناسایی می‌کنند»

و نیز می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الاسراء: ۵۲]

«روزی که شما را فرا خواند، با ستایش وی را اجابت می‌کنید و می‌پندارید که

جز اندکی بیشتر درنگ نکرده‌اید»

و می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ﴾ [الروم: ۵۵] «و آن روز که قیامت برپا شود مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز چند ساعتی بیشتر درنگ نکرده‌اند»

و می‌فرماید:

﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِ الْعَادِينَ ﴿۱۱۳﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۲، ۱۱۳] «می‌گوید: چند سال در زمین درنگ کرده‌اید؟ می‌گویند: یک روز یا بخشی از روز، از روزشماران بپرس»

و هم‌چنین می‌فرماید:

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ﴾ [الاحقاف: ۳۵] «روزی که آنچه که به آن‌ها وعده داده شده بود می‌بینند چنان تصور می‌کنند که جز پاره‌ای از روز، بیشتر در انتظار نبوده‌اند».

و می‌فرماید:

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا ﴿۹۹﴾﴾ [النازعات: ۴۵] «روزی که می‌بینند آن را (قیامت) چنین می‌پندارند که جز شامگاه یا چاشتگاهی بیشتر درنگ نکرده‌اند» و آیاتی دیگر.

یکی از آیات مربوط به عالم برزخ آیه‌ای است که صریحا می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [المؤمنون: ۹۹، ۱۰۰] «وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شایسته‌ای به جای آورم، (جوابش را چنین می‌دهد که) نه چنین نیست این کلامی است که او گوینده آن است و پیش روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شود»

و مانند این آیات دیگری که می‌فرماید:

﴿الْمَلٰئِكَةُ يَصْرِبُوْنَ وُجُوْهُهُمْ وَاَدْبُرُهُمْ﴾ [الانفال: ۵۰] «فرشتگان [هنگام گرفتن

جانشان] صورت و پشت‌شان را می‌زنند».

از این آیه چنین واضح است که میت جسمش در دنیاست و روح نیز صورت و پشت ندارد و شکی نیست که قالب برزخی میت مورد نظر است.

و می‌فرماید:

﴿قَبِيْلٍ اَدْخَلَ الْجَنَّةَ قَالَ يٰلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُوْنَ ﴿٦٦﴾ بِمَا عَفَرَ لِي رَّبِّيْ وَجَعَلَنِي مِّنَ

الْمُكْرَمِيْنَ ﴿٦٧﴾﴾ [یس: ۲۶، ۲۷] «گفته شد وارد بهشت شو، گفت ای کاش قومم

می‌دانستند پروردگارم مرا به چه چیزی آمرزش داد، و مرا از مکرمین قرار داد»

اگر این جنت بهشت آخرت بود بدون تردید قومش ورود او را به بهشت اخروی می‌دانستند.

به هر حال واضح است که پس از مرگ نوعی آسایش و ناگواری برزخی (یا به عبارتی دیگر بهشت و دوزخ برزخی) وجود دارد که انسان در آن از حیات کامل برخوردار نیست و از این رو به مثابه‌ی زهدان مادر است که مرحله‌ی قبل از ورود به حیات دنیوی بوده و در آنجا نیز طفل واجد حیات کامل نیست. در برزخ نیز انسان از حیات کامل برخوردار نبوده و مرحله‌ی قبل از ورود به حیات اخروی را سپری می‌کند.

عالم برزخ اختصاص به صالحین و شهداء ندارد و شامل مجرمین و کفار هم می‌گردد و در عدم ارتباط با دنیا یکسانند. از اینرو فقط مجرمین از دنیا بی اطلاع نیستند بلکه شهداء و صالحین نیز هیچ توجه و اطلاع و خبری از دنیا و اهل دنیا ندارند و تنها اخباری که ممکن است انبیاء و صلحاء و شهداء بعد از وفات از دنیا دریافت کنند از طریق وفات پاکان دیگر و ملحق شدن روح ایشان به آنان است. زیرا در عالم برزخ حیات کامل وجود ندارد و تنها شبه حیات یا نیمه حیاتی است که فاقد بسیاری از صفات حیاتی از قبیل بینایی و شنوایی و است و در یک کلام عالم

مدهوش و بی خبری است و بشر در آن عالم چه صالح و چه طالح فاقد شنوایی است و در قرآن فرموده اموات تا مبعوث و محشور نگردند شنوایی ندارند:

﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^(۳۶)

[الانعام: ۳۶] «بی گمان کسانی اجابت می کنند که شنوا هستند، و خداوند مردگان را برانگیخته می کند و سپس به سوی او محشور میشوند».

در این آیه کفار را به مردگانی که چیزی نمی شنوند تشبیه فرموده است. و همچنین فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ [النمل/ ۸۰ و الروم/ ۵۲]. «بی گمان تو مردگان را نمی شنوایی» و ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾^(۳۷) [فاطر: ۲۲] «تو شنواندهی آنان که در قبر هستند نیستی».

و قرآن هر مخلوقی را پس از مرگ فاقد حیات کامل خوانده و او را از دنیا بی خبر دانسته است، و هیچ فرقی بین انبیاء و اولیاء و دیگران نگذاشته است، چنانچه می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾^(۳۸) ﴿أَمْ مَوْتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ

﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يَبْعَثُونَ﴾^(۳۹) [النحل: ۲۰، ۲۱] «و کسانی را که غیر از خدا به دعا می خوانند، آنان چیزی نمی آفرینند و خودشان آفریده اند، مردگان فاقد حیات بوده و نمی دانند که چه وقت برانگیخته می شوند».

مسلم است که انبیاء و اولیاء نیز مشمول این آیات هستند، زیرا چیزی نمی آفرینند و خودشان آفریده شدند و چنانکه در قرآن آمده از روز بعث و رستاخیز بی خبرند. (الاعراف/ ۱۷۸)^(۴۰)

علاوه بر این خداوند زنده شدن قیامت و خروج از قبر را به زنده شدن نباتات در دنیا تشبیه فرموده، درست مانند آن که تمام درختان و گیاهان در زمستان بی هوش

۴- ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^(۷۸) «هر که را خداوند (به راه

حق) هدایت کند، به تحقیق که او ره یافته است، و هر که را (به سبب سیطره‌ی هوا و هوشش، از این توفیق محروم و از راه حق) گمراه کند، زیانکار ایشانند».

و خاموش هستند و تا آغاز بهار هیچ جنبشی ندارند، مردگان نیز در عالم برزخ مدهوش و در سالن انتظار و در زهدان قیامت هستند تا این که ناگهان اجسادشان به حرکت آمده و به سوی دادگاه عدل می‌شتابند. از همین رو قرآن فرموده:

﴿وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾﴾ [الروم: ١٩] «زمین را پس از مرگش زنده می‌کند و همچنان شما [از قبرها] خارج می‌شوید»

و

﴿وَأُحْيِيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾﴾ [ق: ١١] «[با باران] شهری مرده را زنده ساختیم و خروج [مردگان نیز] همانند آن است».

اکنون که دانستیم ارواح در عالمی دیگرند حال می‌گوییم بر فرض محال که از حاجات زوار مطلع شوند آیا فوری حاضر گشته و به این دنیا برگشته و به عرض زوار میرسند یا خیر؟ روشن است که قرآن و عقل می‌گویند انبیاء و اولیاء به کلی از دنیا بی‌خبرند و حتی از بدن خود اطلاعی ندارند چه رسد به دیگران.

قرآن می‌فرماید: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى جَمَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾﴾ [البقرة: ٢٥٩].

«مضمون آیه این است که عزیر عليه السلام که از پیامبران معظم است از روستایی گذشت و دید آن روستا به کلی ویران شده و سقف و دیوارهای آن فرو ریخته و کسی در آن نیست، با خود گفت چگونه خدا اهل این روستا را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ خدای تعالی او را قبض روح کرد و میراند و سپس بعد از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب نمود که چه مدت در این محل مانده‌ای؟ او گفت: یک روز و یا قسمتی از روز، خطاب رسید که تو صد سال در اینجا مانده‌ای، پس نگاه کن به خوردنی و آشامیدنی خود که به قدرت خدا تغییری نکرده، و نگاه کن به الاغت که

خاک شده و اجزای آن متفرق گشته، و باید تو را برای مردم آیه و نشانه‌ای قرار دهیم، و نگاه کن به استخوان‌های الاغت که چگونه آن‌ها را جمع کرده و آن‌ها را با گوشت می‌پوشانیم، و چون از حقیقت آگاه شد گفت: دانستم که خدا توانایی انجام هر کاری را دارد».

در این آیه پیغمبر خدا از دنیا رفته و در مدت صد سالی که وفات یافته بود نه از بدن خود خبر داشت و نه از مرکبش، و حتی مدت مرگ خود را نمی‌دانست با این‌که عزیر رضی الله عنه مقام نبوت داشت، و از تمام اولیاء مقامش بالاتر است، زیرا طبق آیات قرآن هر امام و هر مأمومی باید به انبیاء و از جمله حضرت عزیر رضی الله عنه ایمان آورده تا مومن و مسلمان باشد و الا مسلمان نیست، چنانچه در آخر سوره بقره فرموده:

﴿كُلُّ ءَامَنٍ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]. «مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان او و رسولان او ایمان آوردند».

و نیز فرموده:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶] «و هر کس که به خدا و ملائکه‌اش و کتابهایش و رسولانش کفر ورزد حقیقتاً دچار گمراهی عمیقی شده است».

بنابراین تمام شهداء و ائمه و صالحین باید به همه رسولان ایمان بیاورند، و عموماً اصول ایمان و اسلام همین مواردی است که خدا آن‌ها را ذکر کرده است، حال وقتی که پیغمبر الهی از دنیا رفت و از بدن خود و مدت ماندن خود در روی زمین خبر ندارد، چگونه از احوال دیگران باخبر می‌شود؟! بدیهی است که هر سخنی که بر خلاف آیات قرآن باشد نمی‌توان آن را پذیرفت.

حضرت یعقوب رضی الله عنه در فلسطین از احوال فرزندش حضرت یوسف رضی الله عنه خبر نداشت و مدتها در اندوهی عمیق بسر می‌برد!

حضرت نوح علیه السلام وقتی از پیروانش بدگویی شد و از او خواستند که آن‌ها را از خود براند، پاسخ داد:

﴿وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۲] «نمی‌دانم که آن‌ها چه می‌کرده‌اند». هنگامی که فرشتگان عذاب نزد پدر انبیاء ابراهیم علیه السلام آمدند آن‌ها را شناخت و فرمود:

﴿سَلِّمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ [الذاریات: ۲۵] «سلام بر شما غریبان باد».

موسی علیه السلام نمی‌دانست که برادرش هارون علیه السلام در گوساله پرستی قومش بی‌تقصیر است تا این‌که حضرت هارون او را از بی‌گناهی خود مطلع ساخت (الاعراف/۱۵۰)^(۵). هم‌چنین آن حضرت متوجه نشد هم‌سفرش ماهی را فراموش کرده و جا گذاشته است (کهف/۶۲)^(۶) و یا با این‌که یک بار عصایش به مار تبدیل شد، نمی‌دانست که در روز مبارزه، عصا به اژدها تبدیل خواهد شد و ترسید که مبادا ساحران در فریب دادن مردم پیروز شوند. (طه/۶۷ و ۶۸)^(۷).

و حضرت سلیمان علیه السلام تا وقتی که هدهد از اهل سبا خبر نداد هیچ آگاهی از آن‌ها نداشت. (النمل/۲۲)^(۸).

و اصحاب کهف ۳۰۹ سال در غاری به خواب رفتند و پس از آن‌که بیدار شدند از یکدیگر سوال کردند که چقدر در آنجا بوده‌اند، هیچ یک از آن‌ها جواب این سوال را نمی‌دانست و می‌گفتند: ﴿لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ [الکهف: ۱۹] با آن‌که اصحاب کهف از اولیاء خدا بودند.

۵- ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

۶- ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَتَيْهِ ءَاتِنَا عِدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾

۷- ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَىٰ﴾ ﴿فَلَمَّا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾

۸- ﴿فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ﴾

بنابراین در جایی که این بزرگان از خود بی خبرند چگونه میتوانند از دیگران باخبر باشند؟ اگر کسی بگوید به دلیل ﴿وَهُمْ رُقُودٌ﴾ [الکھف: ۱۸] در حالی که خفته‌اند «آنان نمرده بودند بلکه خواب رفته بودند»، می‌گوییم که قرآن کریم در مورد مردگان نیز فرموده که هم‌چون خفته‌گان می‌گویند: «روزی یا بخشی از روز را بیشتر درنگ نکرده‌ایم» (المؤمنون/۱۱۳)^(۹) و از این رو به گور انسان نیز مرقد یعنی محل خواب گفته می‌شود، چنانکه قرآن از زبان مردگان فرموده:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ [الزمر: ۴۲] «خداوند جانها را هنگام مرگشان میگیرد و همچنین جان کسانی را که نمرده‌اند در حالت خواب می‌گیرد، پس روح آن جانی که مرگش فرا رسیده باشد نگه می‌دارد و روح دیگر را تا مدتی معین رها می‌سازد».

رسول خدا ﷺ نیز فرموده: «النوم أخ الموت»: خواب برادر مرگ است، و در حدیث دیگری آمده: «همانا وقتی که می‌خواهید می‌میرید و همان‌طور که بیدار می‌شوید، زنده می‌شوید» و این‌ها همه دلالت بر این دارد که خواب و مرگ با هم شباهت بسیار دارد با این تفاوت که در خواب روح به زودی به جسم باز می‌گردد و زنده می‌شود ولی در مرگ خیر.

در عالم برزخ انسان صالح هم‌چون کسی است که در خوابی خوش و دل‌پذیر فرو رفته و انسان طالح هم‌چون کسی است که به کابوسی رنج افزا دچار باشد. چنان‌که از پیامبر روایت شده که فرمود: «إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عَرَضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّىٰ يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۱۰): «هر یک از شما که بمیرد

۹- ﴿قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِ الْعَادِينَ﴾

۱۰- بحار الأنوار ۶/۲۸۴ و التاج الجامع للاصول، ۱/۳۷۶ و ۳۷۷. این روایت که فریقین نقل کرده‌اند با آیه

۴۶ سوره مبارکه «غافر» و دیگر آیات قرآن کریم موافق است.

جایگاهش به او ارائه و عرضه می‌شود، اگر از اهل بهشت باشد، بهشت به او نمایانده می‌شود و اگر از اهل دوزخ باشد، آتش به او عرضه می‌شود و گفته می‌شود: «این جایگاه توست، تا خدا تو را در روز رستاخیر برانگیزد».

پس چنان‌که دانستیم حیات ناقص یا شبه حیات (عالم برزخ) دلیل بر اطلاع آنان از دنیا نیست و آیات قرآن بر این‌که رسولان خدا، پس از وفات به کلی از دنیا بی‌خبر می‌باشند و از امت خود کاملاً بی‌اطلاع هستند دلالت دارد، لذا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَمٌ

الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾ [المائدة: ١٠٩] «آن روز که خدا رسولان خود را جمع کرده و از آن‌ها می‌پرسد تا چه اندازه شما را اجابت کردند؟ می‌گویند نمی‌دانیم، بی‌گمان که تو خود دانای غیب‌ها هستی».

و باز می‌فرماید که در روز قیامت به عیسی عليه السلام خطاب می‌شود که:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِيَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ

اللَّهِ﴾ [المائدة: ١١٦]

مضمون آیه این است که: «ای عیسی آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو اله (معبود) برگزینید؟» عیسی عليه السلام عرض می‌کند: «خدایا تو منزهی و من حق ندارم چیزی را به ناحق گویم... من به ایشان چیزی نگفتم مگر آن‌چه تو مرا به آن امر کردی، به ایشان گفتم خدا را که پروردگار من و شماست عبادت کنید و سپس حضرت عیسی عرض می‌کند:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ

وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ [المائدة: ١١٧] «و من تا وقتی که میان ایشان بودم

شاهد و ناظرشان بودم، و وقتی که جان مرا گرفتی این تو بودی که مراقب و ناظرشان بودی و تو بر همه چیز نظارت داری».

پس طبق این آیات حضرت عیسی علیه السلام که از پیامبران بزرگ است پس از وفات به کلی از امت خود بی خبر بوده، حال چگونه ممکن است که امام و امامزاده پس از مرگش از دنیا و پیروانش باخبر باشد؟!

پس کسانی که انبیاء و اولیاء و ائمه را به دعا می خوانند گویا از آیات قرآن به کلی بی خبرند. زیرا قرآن کسانی را که در دعای خود [که عبادت محسوب می شود] کسی دیگر جز خدا را می خوانند مشرک شمرده است. ما چند آیه به عنوان نمونه در این مورد ذکر می کنیم.

آیات قرآن درباره‌ی مدد جویی از غیر خدا

در سه کتاب احکام القرآن و تابشی از قرآن و دعاهایی از قرآن ثابت کردیم که خدای تعالی کسانی را که در حال دعا غیر او را فرا می خوانند مشرک شمرده:

۱- ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «مساجد مخصوص (عبادت) خداست پس هیچ کس را همراه خدا به دعا نخوانید».

۲- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲۰] «بگو که من فقط خدا را به دعا می خوانم و احدی را شریک او نمی کنم».

۳- ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الاعراف: ۱۹۴] «محققاً کسانی را که جز خدا می خوانید بندگانمانند شما هستند اگر راست می گویند، آن‌ها را فرا خوانید تا شما را اجابت کنند».

۴- ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ [الاحزاب: ۱۷] «و آن‌هایی را که به غیر از خدا به دعا می خوانید حتی مالک پوست هسته‌ی خرما می نیستند، اگر بخوانیدشان دعای شما را نمی شنوند و اگر (به فرض محال) هم بشنوند جواب شما را نمی دهند».

و روز قیامت به شرک شما کفر می‌ورزند و مانند هیچ کس مانند خدای خبیر تو را آگاه نمی‌سازد».

۵- ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾ [الاحقاف: ۵، ۶] «و چه کسی گمراه‌تر از آن است که غیر از خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا قیامت او را اجابت نمی‌کند و آنان از دعای ایشان بی‌خبرند و هنگامی که مردم در روز قیامت محشور می‌شوند آنان دشمن ایشانند و عبادتی را که ایشان کرده‌اند انکار می‌کنند».

خلاصه آن‌که دین امام و مأموم و دین پیغمبر و امت باید مثل هم باشد. ائمه و اولیاء هر قدر نزد خدا مقام داشته باشند غیر از خدا کسی را به دعا نمی‌خوانده‌اند، پیروان ایشان نیز باید مانند آنان غیر از خدا کسی را به دعا نخوانند و به خدا شرک نورزند، زیرا تمام انبیاء و ائمه خود مخلوق بوده، و با مرگشان از دنیا بی‌خبر هستند و از حشر و نشر خود نیز آگاهی ندارند.

انبیاء و رسولان خدا، به دلیل آیه‌های قرآن پس از مرگ از دنیا خبر ندارند و اگر از دنیا و گرفتاری اهل دنیا باخبر شوند، ناراحت خواهند شد، در حالی که خدا ایشان را برای آسوده خاطر بودن به «دار السلام» می‌برد: ﴿أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾﴾ [ال عمران: ۱۷۰] «تا هیچ گونه ترس و هراسی نداشته و اندوهگین نشوند».

اصلاً هر بشری باید با گوش دنیوی صدای اهل دنیا را بشنود، آن‌که گوش او پر از خاک شده و یا تبدیل به خاک گردیده دیگر شنوایی ندارد، و چنانکه گفتیم خدا به رسول خود فرموده:

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾﴾ [فاطر: ۲۲] «تو نمی‌شنوانی به آنان که در قبرند»،
 ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ [النمل: ۸۰] «تو به مردگان نمی‌شنوانی».

وقتی شخصیتی مثل رسول خدا خاتم الأنبياء ﷺ نمی‌تواند به مردگان چیزی را بگوید و یا بشنواند، چگونه دیگران می‌توانند با مردگان سخن بگویند؟! و جایی که مردگان قادر نیستند سخن رسول خدا ﷺ را جواب بدهند، چگونه از دیگران می‌توانند بشنوند و جوابشان را بدهند?!.

شایسته است که به آن راویان کذاب که روایت و زیارتنامه را جعل کرده‌اند نباید هیچ اعتنایی کرد، آن‌هم زیارتنامه‌هایی که در آن جمله‌های ضد قرآنی آمده و صاحبش در برابر قبر امام ایستاده و می‌گوید: «ای امام تو کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا می‌دهی» نباید اعتنا کرد. واقعاً جای تعجب است که چگونه مردم قرآن را ترک کرده و به زیارتنامه‌های ضد قرآنی که غلوکنندگان آن را آورده‌اند توجه می‌کنند!

صرف نظر از آیات متعدد قرآن، دلایل عقلی را چگونه جواب می‌دهند که هر بشری خواه رسول یا امام و یا سایرین باید با گوش بشنود و خدا به انبیاء و اولیاء برای شنیدن گوش عطا کرده و چون از دنیا رفتند به هیچ وجه نمی‌توانند با گوشی که روح ندارد و یا تبدیل به خاک شده بشنوند. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به همین دلیل عقلی اشاره کرده و درباره‌ی خداوند فرموده: «سمیع لا بآلة، بصیر لا بأداة»: «خداوند شنواست نه با عضو و بیناست نه با وسیله»^(۱۱)؛ امام صادق علیه السلام فرموده: «سمیع بغیر جارحة و بصیر بغیر آلة»: «شنواست بدون عضو و بیناست بدون وسیله‌ای»^(۱۲)، امام رضا علیه السلام نیز فرموده: «إنه سمیع لا بأذن، إنه بصیر لا ببصر»: «همانا او نه با گوش شنواست، همانا او نه با چشم بیناست»^(۱۳). همانا فقط خداوند است که بدون آلت بینایی و شنوایی می‌بیند و می‌شنود و علم الهی به مبصرات و مسموعات محتاج وسیله نیست و غیر خدا چنین صفتی ندارد.

۱۱- التوحید، شیخ صدوق، مکتبه الصدوق ص ۳۰۸.

۱۲- التوحید، ص ۱۴۴.

۱۳- التوحید، ص ۲۵۲.

انبیاء علیهم السلام مانند دیگران بشر هستند، مگر در چیزی که خدا آن را استثناء کرده باشد، و آن وحی است که اختصاص به انبیاء دارد.

آنچه گفتیم بنابر آن است که پس از وفات و جدایی ارواح از بدن در عالم برزخ، حیاتی باشد شبیه حیات دنیا یا قیامت، و اما اگر بگوییم برزخ به معنای حائل و حاجز بین دو چیز و عالم برزخ شبیه عالم بی‌هوشی یا خواب است و معنای آن برزخ بین دو حیات است، در این صورت مطلب کاملاً روشن است، و نیاز به تفصیل نیست، چنان‌که قرآن فرموده:

﴿كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ [النازعات: ۴۵] «روزی که می‌بینند آن را (قیامت)، چنین پنداری که جز شامگاه یا چاشتگاهی بیشتر درنگ نکرده‌اند»

و آیات دیگری که درباره عالم پس از مرگ آمده، زیرا در دنیا حیات و در آخرت نیز حیات هست و میان این دو که فاصله و برزخ نامیده می‌شود حالتی غیر از این دو می‌باشد، یعنی حالتی هم‌چون خواب یا بیهوشی، آن‌چنان‌که به قطعه زمین باریکی که فاصله‌ی میان دو دریا باشد نیز برزخ می‌گویند.

سخنان علی علیه السلام درباره اموات

از کلمات حضرت علی علیه السلام معلوم می‌شود که عالم پس از مرگ عالمی خالی از حرکات حیاتی بوده و مقامی است که ارتباطش با دنیا قطع گشته و در آن‌جا از وقایع دنیا خبری نیست.

آن حضرت فرموده: «تحملة حفدة الولدان وحشدة الإخوان إلى دار غربته ومنقطع زورته»: «جنازه‌ی میت را فرزندان مهربان و برادرانش به دوش می‌گیرند و او را تا خانه‌ی غربتش و جایی که زیارتش قطع می‌شود می‌برند»^(۱۴).

و فرموده: «فهم حيرة لا يجيبون داعياً ولا يمنعون ضيماً ولا يبالون مندبَةً، إن جيدوا لم يفرحوا، وإن قحطوا لم يقنطوا جميع وهم آحاد، وجيرة وهم أبعاد، متدانون لا يتزاورون»: «رفتگان همسایگانی هستند که هرگاه آنان را بخوانند پاسخی نمی دهند و ظلم و ستمی را دفع نمی کنند، و متوجه نوحه سرایی و مداحی نمی شوند، اگر در حق ایشان نیکی شود شاد نگردند، و اگر قحطی شود ناامید نمی شوند، با هم هستند در حالی که تنها هستند و همسایه هستند در حالی که از هم دورند، به زیارت یکدیگر نمی روند»^(۱۵).

و در حال احتضار به فرزندان خود و دیگران فرموده: «أنا بالأمس صاحبكم، وأنا اليوم عبرة لكم، وغداً مفارقكم»: «من دیروز هم نشین شما بودم، و امروز برای شما عبرتم، و فردا از شما جدا می گردم»^(۱۶).

گویا شیعه نمایان سخن آن حضرت را قبول ندارند و او را نزد خود خصوصاً در بارگاهش حاضر می دانند که گهگاه به ملاقات او می روند!

و فرموده: «أصبحت مساکنهم أجداناً، وأموالهم میراثاً، لا يعرفون من آتاهم، ولا يحفلون من بكاهم، ولا يجيبون من دعاهم»: «رفتگان گورشان خانه هایشان گشت و اموالشان به میراث رفت، کسی را که بر سرگورشان می آید نمی شناسند، و به کسی که برایشان گریه می کند توجهی ندارند و هر کس که ایشان را بخواند جواب نمی دهند»^(۱۷).

امیر المؤمنین علیه السلام بر سر قبر حضرت زهرا علیها السلام می نالد و می گوید:

قبر الحبيب فلم يردّ جوابي	مالي وقت على القبور مُسألماً
أنسيتَ بعدي خلة الأحباب	أحبيب مالك لا تردّ جوابنا

۱۵- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۱.

۱۶- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۹.

۱۷- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۵.

چه شده که من در حالی بر قبرها ایستاده‌ام که بر آن‌ها سلام می‌گویم، بر سر قبر دوستی که جواب مرا نداد، ای دوست من تو را چه شده که جواب مرا نمی‌دهی؟
آیا پس از جدایی، دوستی دوستان را فراموش کردی؟

در این‌جا آن حضرت فرموده که حضرت زهرا علیها السلام جواب مرا نمی‌دهد، با این حال چگونه شیعه‌نمایان حقه باز توقع شنیدن جواب را از مردگان دارند؟ و در مقابل مرقد امام یا امام زاده ایستاده و به دروغ می‌گویند: **أشهد أنك ترد جوابي**، شهادت می‌دهم که تو جواب مرا میدهی.

با توجه به آن‌چه در روایات آمده جابر بن عبدالله رضی الله عنه روز اربعین به زیارت قبر امام حسین رضی الله عنه رفته و سلام می‌کند و چنان‌که در کتب محدثین آمده سه بار ایشان را صدا زده و می‌گوید یا حسین، سپس این‌چنین می‌گوید: «حبيب لا يجيب حبيبه»: دوستی که جواب دوست خود را نمی‌دهد، سپس می‌گوید: چگونه می‌توانی جواب مرا بدهی در حالی که رگ‌های گردن تو پاره شده و سرت از تنت جدا گشته است.

آیا جابر به اندازه‌ی شیعه‌نمایان زمان ما اطلاع ندارد که می‌گوید امام حسین جواب سلام او را نمی‌دهد.

آیا گفته‌ی امیر رضی الله عنه که می‌فرماید زهرا علیها السلام جواب مرا نمیدهد صحیح بوده یا خیر؟ ما می‌گوییم صحیح بوده است.

مورد دیگر آن‌که چون کوفیان مسلم بن عقیل را دستگیر کردند و به دار الاماره بردند و خواستند او را شهید نمایند، فرمود: «من وصیتی دارم و به عمر بن سعد گفتم: وصیت من این است که امام حسین رضی الله عنه از کوفه خبر ندارد برایش بنویسید که به کوفه نزدیک نشود!»

جای سوال است که آیا مسلم که نایب خاص امام بوده نمی‌دانسته که امام از همه جا باخبر است و جواب همه را می‌دهد، و شیعه‌نمایان زمان ما بیشتر می‌دانند؟!

اگر کسی به دعا‌های ائمه علیهم‌السلام در صحیفه‌ی سجادیه و صحیفه‌ی علویه که کمتر در آن‌ها مخالف لغت قرآن یافت می‌شود، مراجعه نماید تعجب می‌کند چگونه ائمه علیهم‌السلام نسبت به احوال خود در روز قیامت بسیار بیمناک بوده و مرتب از خدا سلامتی خود را در آن روز تقاضا می‌کنند، و این در حالی است که در آن دعاها از حیات خود در قبر و عالم برزخ و یا اطلاع از دنیا تقریباً ساکت بوده و بر آن تأکیدی نکرده‌اند.

به هر حال مقصر، آن راویان دروغگویی هستند که بدون اطلاع از قرآن و سخنان ائمه علیهم‌السلام بر علیه آن‌ها زیارتنامه جعل کرده‌اند!

مسأله‌ی زیارت در کتاب خدا و سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

مسلم است که زیارت با این آداب و طول و تفصیلی که در زیارتنامه‌ها آمده، در هیچ یک از شرایع انبیاء و در کتب الهی یعنی تورات و انجیل و قرآن حکمی نداشته و از جمله احکامی که خدا آن را نازل کرده باشد نبوده است، و در هیچ دین صحیحی چنین احکامی تشریح نشده است، و ملاحظه می‌شود که برای قبر آن صد و بیست و چهار هزار پیغمبری که از دنیا رفته‌اند هیچ گنبد و بارگاه و زیارتی ذکر نشده و در کتاب‌هایشان نیز چیزی برای زیارت قبر خودشان و یا اولادشان ذکر نشده است. و باید دانست که دین اسلام نیز دین تمام انبیاء علیهم‌السلام بوده است، چنان‌که خدا فرموده:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾ [الشوری: ۱۳]

«خدا برای شما دینی را آیین نهاده که نوح را به آن سفارش کرده بود و آن همان دینی است که به سوی تو وحی کردیم و آن همان دینی بوده که ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم»

و پس از بررسی می‌یابیم که در این مورد هم‌چون ادیان دیگر دستوری درباره‌ی زیارت قبر انبیاء نیامده است.

قرآن کریم در سوره‌ی «التکائر» مردم فزون‌طلبی را که به زیارت قبور رفته‌اند مذمت و حتی تهدید فرموده زیر جمله‌ی:

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾﴾ [التکائر: ۳، ۴] یعنی: «نه چنین

است، به زودی خواهید دانست، سپس نه چنین است به زودی خواهید دانست» تهدیدی است که خداوند با تکرار فرموده است و حضرت علی علیه السلام پس از تلاوت آیات سوره التکائر فرمود: «یا له مرأماً ما أبعد، وزوراً ما أغفل، ولأن يكونوا عبراً أحق من أن يكونوا مفتخراً، ولأن يهبطوا بهم جناب ذلة أحجى من أن يقوموا بهم مقام عزة، لقد نظروا إليهم بأبصار العشوة وضربوا منهم في غمرة جهالة»: عجب مقصد دوری است و چه زیارت غافلانه‌ای، اگر (قبور بزرگان) باعث عبرت باشد سزاوارتر از آن است که مایه فخر گردد و اگر با دیده‌ی فروتنی به قبر نگاه کنند خردمندانه‌تر از آن است که آن‌ها را وسیله‌ی فخر قرار دهند (و در و دیوارهای آن را به زینت‌های اهل دنیا مانند حجله‌ی عروس زینت کنند و برایش طلا و نقره و چلچراغ و لوستر بگذارند) بی‌درنگ که با دیده‌ای تار به آن‌ها نگاه می‌کنند و بدین سبب به دریای جهل و نادانی فرو رفته‌اند (و از آن‌ها عبرت نمی‌گیرند) تا آن‌که می‌فرماید: «سقوا كأساً بدلتهم بالنطق خرساً، و بالسمع صمماً و بالحرکات سکوناً» به اهل قبور جامی نوشانده‌اند که قوه‌ی نطقشان را به گنگی و شنوایشان را به کری و حرکاتشان را به سکون تبدیل کرده است. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۱).

در زمان ما بدعت‌های زیادی در میان مردم معمول شده که از جمله‌ی آن ساختن همین قبور سیمین و زرین و آوردن نذر و نیاز بر سر آن و وقف کردن اموال بر آن است که همه ساله مخارج و پول‌های زیادی از این ملت فقیر صرف آن‌ها می‌شود، خدای عزوجل در آیات زیادی از این عمل نهی کرده و می‌فرماید:

﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسَلَّنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ

﴿٥٦﴾ [النحل: ٥٦]. «برای چیزهایی که نمی‌دانند (همچون بتها و اموات و...)

سهمی از آنچه را که روزیشان ساخته‌ایم قرار می‌دهند، به خدا قسم بدون هیچ شکمی درباره‌ی آن دروغهایی که ساخته‌اید از شما بازپرسی خواهد شد». باید به مردم فهماند کسی که از دنیا رفت، دیگر احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پولهایی که در ضریح آن‌ها ریخته شده و یا با آن علم و کتل و زنجیر خریداری می‌شود همه‌اش اسراف بوده و مورد رضایت شرع نیست. اصلاً اسلام قائل به واسطه‌ی میان خلق و خالق نبوده و از مردم خواسته تا درخواست خود را مستقیماً از خدایشان بخواهند. اسلام قبر پرستی و سنگ پرستی و هر گونه عبادت غیر خدا را ملغی ساخته ولی با این حال متأسفانه همچنانکه نصاری از مسیح و مریم حاجت می‌خواهند مسلمانان نیز از پیغمبر و ائمه و اولیاء حاجت می‌خواهند. مردم باید بدانند که درباره‌ی صاف کردن سطح قبر با زمین و نهی از بناء و کتابت بر قبر و نیز نهی از گچکاری آن و نهی از نماز خواندن و یا قربانی کردن بر سر آن چه احادیثی وارد شده و حکم شرع در این موارد چیست.

ان شاء الله بعضی از این احادیث را در این کتاب ذکر خواهیم نمود^(۱۸)، و مقداری از آن را نیز در کتاب «جامع المنقول فی سنن الرسول» ذکر نموده‌ایم.

آیا ارواح اولیاء به دنیا باز می‌گردند؟

گروهی از مردم که بر سر قبر بزرگان دین حاضر می‌شوند و از آنان توقع شفاعت و رفع حاجت دارند، اینگونه از مردم چه گمان می‌کنند؟ آیا باور دارند که آنان، دم به دم و ساعت به ساعت از عالم باقی به عالم فانی بر می‌گردند و به تقاضای آنان گوش می‌دهند، این گمان نتیجه‌ی خامی و جهل است، زیرا هر کسی از عالم فانی رفت دیگر به آن بر نمی‌گردد، خصوصاً بزرگان دین که از دنیا سیر بودند و اعتنایی به آن نداشتند. خداوند فرموده:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾﴾ [المؤمنون : ٩٩، ١٠٠] «وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شایسته ای به جای آورم، (جوابش را چنین می‌دهد که) نه چنین نیست این کلامی است که او گوینده‌ی آن است و پیش روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند».

بنابراین ارواح انبیاء و اولیاء به درخواست این و آن به دنیا بر نمی‌گردند و مطیع فرمان کسی هم نیستند و اگر بعضی از دکانداران مدعی احضار ارواح هستند اولاً دروغ می‌گویند، ثانیاً بر ارواح انبیاء و اولیا تسلطی ندارند و آنان قویتر از آن هستند که تحت اراده‌ی این دکانداران در آیند. ثالثاً ممکن است بگوییم آنچه اینان احضار می‌کنند شیاطین هم‌زاد انسان می‌باشند زیرا هر انسانی وقتی به دنیا می‌آید شیطانی نیز به همراه دارد که موکل بر وسوسه و لغزش او می‌باشد و هنگامی که آدمی از دنیا رفت شیطانش باقی می‌ماند و آن شیطان از آن‌جایی که با صاحبش رفت و آمد داشته تا اندازه‌ای از امورش آگاهی دارد، و وقتی که مدعیان او را احضار می‌کنند چیزهایی را درباره‌ی میت می‌گویند و احضار کننده گمان می‌کند او همان روح فرد احضار شده است!

آیا وظیفه‌ی مسلمان مدح و ذم گذشتگان است؟

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف اهل ایمان می‌فرماید: «عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم»: خالق در نظرشان بزرگ و غیر از او در نظرشان کوچک است^(۱۹).

آنان خدا را حاضر و ناظر اعمال خود دانسته و به تعریف و تمجید مردم کاری ندارند و بدان هیچ اهمیتی هم نمی‌دهند، و از بیم آن‌که مبدا مغرور و خودپسند گردند از تعریف و تمجید و تملق مردم بیزار بوده و از آن نهی می‌کرده‌اند و فریب

۱۹- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳.

مداحان را نمی خورده‌اند، چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب آن کسی که از او مداحی کرد فرمود: «فلا تثنوا علی بجمیل ثناء، لإخراجی نفسی إلى الله سبحانه وإلیکم من التقیة فی حقوق لم أفرغ من أدائها» مرا با ثنای پسندیده ثنا خوانی مکنید تا خود را نسبت به خداوند آماده کنم و از عهده‌ی حقوقی که هنوز ادا نکرده‌ام برآیم، تا آن‌که فرمود: «فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ، ولا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني، فإننا أنا وأتم عبيد مملوكون لرب لأرب غيره، يملك منا ما لانملك من أنفسنا، وأخرجنا مما كنا فيه إلى ما صلحنا عليه فأبدلنا بعد الضلالة بالهدى وأعطانا البصيرة بعد العمى»: و من خود را از خطا مصون نمی‌دانم و در کارم از خطا ایمن (در امان) نیستم مگر این‌که خداوند مرا در برابر نفسم نگه فرماید که از من بر این کار تواناتر است همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست، نسبت به ما اختیار آن چیزی را دارد که تحت اختیار ما نیست. پروردگاری که ما را از آنچه در آن بودیم بیرون آورد و به آنچه صلاح ما بود وارد ساخت و گمراهی ما را به هدایت و نابینایی ما را به بینایی مبدل ساخت^(۲۰).

حضرت امیر علیه السلام همان امام همامی است که وقتی ایرانیان در فضای مدائن برای تکریم و احترام او به استقبالش آمده و پیاده شدند ایشان را مذمت کرد و راضی نشد کسی برای او کرنش کند، او خود را معصوم نمی‌دانست، حال آیا راضی است که مداحان و زیارتنامه خوانان او را غلو آمیز مدح کنند و با تفصیل و مبالغه به تعریف از او بپردازند و صفات خدایی برایش قائل شوند؟!!

به هر حال خوبی و بدی گذشتگان به آیندگان مربوط نیست و آیندگان چنانکه خدا فرموده نباید به مدح و یا ذم آنان بپردازند، بلکه هر کسی مسئول اعمال خود می‌باشد ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴ و ۱۴۱] «آن امتی است گذشته، کارهایشان برای خودشان

است و کردار شما برای خودتان است و شما از آنچه ایشان کرده‌اند، بازخواست نخواهید شد».

بنابراین آیات، لعن و بدگویی از گذشتگان در این زیارت و یا مداحی و چاپلوسی و افتخار به گذشتگان بیهوده و لغو و برخلاف شرع است، رسول خدا ﷺ نیز فرموده: «*احثو فی وجوه المداحین التراب*»: به روی مداحان خاک بپاشید^(۲۱).

کسی که جهاد نمی‌کند به صرف مداحی از مجاهدین گذشته چه بهره‌ای خواهد برد؟ کسی که از دنیا پرستی و شهوت پرستی دست برنداشته به صرف مداحی از اولیاء خدا چه فایده‌ای می‌برد؟ آیا وظیفه‌ی مسلمین صدر اسلام عمل به احکام خدا بوده ولی وظیفه‌ی مسلمین بعدی فقط تعریف و تمجید از آنان است؟! مگر اسلام دو برنامه‌ی مخالف یکدیگر دارد؟ کسانی که دم از پیروی رسول خدا ﷺ و یا فلان امام می‌زنند و به روش آنان عمل نمی‌کنند، بلکه به روش خود عمل می‌کنند و کتاب‌ها و مجلس‌ها را پر از مداحی و چاپلوسی و معجزه تراشی کرده‌اند آیا معتقدند که ائمه نیز نسبت به پیامبر یا امام پیش از خود چنین می‌کرده‌اند؟ یا این که معتقدند وظیفه‌ی امام و ماموم دو طریقه‌ی مختلف است؟ مگر عقاید و اعمال اسلام برای همه یکسان نیامده است؟ مگر دین امام و ماموم فرق دارد؟ اصول دین علی علیه السلام چه بوده است؟ آیا اصول دین اینان غیر از اصول دین آن حضرت است؟! این‌ها سؤالاتی است که ملت ما جوابی برای آن ندارند، از وقتی که ملت ما جهاد را ترک کرده و از عدالت روگردان شده و فقط برای مجاهدین صدر اسلام گریه و زاری پیش گرفته‌اند، مشمول ذلت و نکبت شده و از ملل مترقی جهان عقب مانده‌اند، اینان می‌پندارند که اسلام یعنی چاپلوسی از رسول و امام است. آیا خدا را گول می‌زنند یا خود را؟ و گمان می‌کنند امام حاضر است و از این بدعت‌ها خوشنود است؟ آیا ممکن است امامی که در زمان حیاتش با تملق مردم از خودش مخالف بوده، دستور دهد پس از ممات (وفات) در مقابل قبر او بایستند و صفحه‌ها تملق برایش

۲۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۱۳۲، حدیث اول .

بنخوانند؟! که حال شیعه نمایان پس از هزار سال به گمان این که امام از مداحی و تملق و چاپلوسی ایشان خشنود می شود پولها خرج می کنند و شعارها و شعرهای بی مدرک می تراشند؟!

آیا ساختن مرقد و بارگاه سنت انبیاء بوده است؟

سلاطین خودخواه، مستبد، ستمگری که از دین و آیین الهی به کلی بی خبر بودند و از پول حرام و غارت اموال مردم، این مرقدها و گنبدها و ضریحها را ساختند و مردم را به این زر و زیورها جذب کرده و مرقدها و مقبرهها را پر کردند و مساجد الهی را خالی نمودند کسانی از قبیل سلاطین صفویه و قاجاریه بودند که جز عیاشی و قتل و غارت ملت و خدمت به اجانب و ترویج خرافات، کاری نداشتند و ایران به واسطه‌ی حکومت آنان از عقب افتاده‌ترین ممالک روی زمین شد. سلاطین از گرفتن رشوه‌ها و مالیات‌ها پولها جمع می کردند و به منظور کسب آبرو در میان مردم به عوض رسیدن به رعیت و آبادی مملکت در اطراف مقبره‌های بزرگان تا توانستند کاخ‌ها و گنبدها و گلدسته‌های سر به فلک کشیده ساختند که تمام آن تبتذیر و اسراف و افراط بوده، خصوصاً در مملکتی که اکثر ساکنانش خانه و لانه ندارند و بسیاری از دهات آن آب ندارد و اکثر روستاهایش مخروبه شده و بسیاری از مردمش بیکارند. در چنین اوضاعی این ستمگران بی دین میلیاردها خرج مقبره‌ها کردند، از سنگ‌های مرمر و نقاشی گرفته تا نقره کاری و طلا کاری و آئینه کاری. یکی از سلاطین خونریز که بسیاری از وزراء و اولاد و کسان خود را کشت، شاه صفی نواده‌ی شاه عباس است که مدفن او در سمت قبله‌ی مرقد حضرت معصومه قرار گرفته و سقف و دیوارهای آنجا مزین به کاشی‌های مُعَرَّق شده است. و دیگری قبر شاه عباس ثانی که قبر او جنب مقبره‌ی همان شاه صفی واقع شده که از سنگهای مرمر بسیار عالی ممتاز بنا گردیده و صندوق‌های مُذَهَّب و الماس نشان بر آن ساخته‌اند و شعراء برای تملق او را نعوذ بالله از پیامبر بالاتر برده‌اند. شاعری در تعریف او چنین گفته:

در ایام خاقانِ جم بارگاه خدیو جهانگیر عباس شاه
 سلیمان غلامی زخیل درش به اقبال شه ساخت این بارگاه
 بهشت برین بود مأوای او همین گشت تاریخ آن قبله گاه

سلاطین ستم می کردند ولی مداحان و شعراء و ادباء، بلکه عالم نمایان به طمع پولشان با مداحی های کفر آمیز آنان را تطهیر می کردند. تمام ساختمان های بارگاه ها و رواق ها و گنبد و گلدسته ها ساخته ی دست سلاطین ستمگر و وزرای خیانتگر است. پهلوی که اصلاً دین نداشت، برای بارگاه حضرت رضا علیه السلام در ساخته است، اتابک اعظم و فرزندش امین السلطان همان کسی است که چهار صد هزار لیره از انگلستان گرفت تا قرار داد انحصاری رژی را با انگلهای انگلستان منعقد سازد، یعنی بدون اطلاع و رضایت ملت، قرار داد تنباکو و دخانیات را بست، تا این که ملت قیام کرد و با رنج و زحمت بسیار توانست آن را باطل کند. آری همین وزیر خائن صحن بزرگ حضرت معصومه را در قم ساخته و فقط صد هزار تومان خرج قبر خودش کرد و ادیب متملقی او را نعوذ بالله با حضرت خلیل الرحمن علیه السلام که خانه ی کعبه را تجدید بنا کرده هم ردیف قرار داده و در شعرش می گوید:

زمین شد از دو بنا رشک آسمان برین یکی بنای خلیل و یکی بنای امین
 خلیل رحمان گشت او بدان بنای قویم امین سلطان گشت این بدین بنای متین

مثلاً شاه عباس اول چه قدر قتل نفس (کشتار) کرده، از آن جمله به هرات که یک شهر اسلامی بوده حمله و آنجا را چهار ماه محاصره کرده و سپس با لشکر قزل باش خود تقریباً چهل هزار مسلمان هراتی را به قتل رسانید و پس از فتح دستور داد شهر را غارت کنند و آنچه درهم و دینار و سیم و زر بود جمع کرده و به حضور شاه آوردند و در جوالها (کیسه های بزرگ) ریختند، در کتاب عالم آرای عباسی و سایر تواریخ آورده اند که جوالها (کیسه های بزرگ) را بر اشتران و استران حمل کردند و از هرات به مشهد آوردند و پس از ورود به شهر، علماء و بزرگان حاضر شدند، شاه مشورت کرد که با سیم و زرها چه بکند؟ گفتند خوب است ضریحی از سیم و زر و گلدسته و

گنبد زرینی با ایوان طلا و بارگاه و صحنی از آن‌ها بسازند. شاه دستور داد از همان سیم و زر غارتی صحن و سرای بارگاه و گنبد و گلدسته‌هایی بنا کنند و نام شاه را در اطراف مرقد و گنبد منقوش نمایند^(۲۲). حال آیا شاهی که چهل هزار مسلمان را کشته چگونه او را بهشتی می‌دانند، مگر خدا نفرموده:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاءُؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳] «هر که به عمد مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که جاودانه در آن بماند و خداوند بر او خشم گیرد و او را لعنت کند و برایش عذابی دردناک فراهم سازد»؟

و جای سؤال است که اگر اطاقی دو عدد آجر آن غصبی و از اموال زور باشد نماز در آن باطل است، پس چگونه در بارگاه و رواقی که از مال غارت و غصب ساخته شده می‌توان نماز خواند؟ و چرا دانشمندان در آنجا اقامه‌ی نماز جماعت می‌کنند؟ مگر در حکم شرع مرقد امام با خانه‌ی سایر مسلمین فرق دارد؟ و همچنین گنبد صحن طلای حضرت معصومه را فتحعلی شاه ساخته و بارگاه مذّهب (طلا کاری شده) علی علیه السلام را در نجف نادرشاه از اموال غارتی که در جنگها از جمله حمله به مناطق شمالی عراق به دست آورده ساخته است. آیا خدا و انبیاء و اولیاء از

۲۲- برای اطلاع از اعتقادات شاه عباس اول به صفحه ۱۰۱ «سفرنامه‌ی برادران شرلی» (انتشارات منوچهری) مراجعه کنید که شاه به برادران «شرلی گفته است: من تقریباً عیسوی هستم» و چنانکه در صفحه‌ی ۷۲ همین کتاب آمده، در حضور آن‌دو شراب نوشیده است. همین شاه عباس که باید رعیت را بنوازد و این کار فراهم آورد و خرابی را آباد کند، در عوض این کارها با شش هزار قشون و حرم و خرگاه برای عوام فریبی پیاده به زیارت مشهد می‌رود و بر سر هر دو فرسخ باید خیمه بر پا کنند و حرمسرا را در میان خیمه‌ها جای دهند تا شب در آغوش شاه باشند. و فردا دو فرسخ دیگر طی کنند، شش ماه این همه لشکریان را معطل کرده تا وارد مشهد شده چون می‌خواهد ملک پاسبان حضرت رضا علیه السلام باشد و شمعهای بارگاه را مقراض (قیچی) اصلاح کند. آیت الله زمانش به او تذکر می‌دهد که این مرقد مهبط فرشتگان است مبدا با مقراض پره‌ای ملانکه آسیب ببیند!

آری چنین کسانی به منظور فریب عوام برای مرقد ائمه ضریح و بارگاه ساخته‌اند! فاعتبروا یا اولی الابصار. پس عبرت بگیرید ای صاحبان عقل.

این کاخها و بارگاهها خوشنود می‌شود یا شیاطین و سلاطین؟ آیا هر شاه و وزیری که باید مملکت را آباد و مالیات‌ها را صرف ترقی و صنعت و فلاح (کشاورزی و ایجاد محیط کار برای جوانان) مملکت نماید حق دارد این کارهای لغو و بیهوده را انجام دهد؟ آیا زمانی که اروپا مشغول تحقیق و اختراع و تهیهی قوا و ساختن توپ و هواپیما بود، سزاوار بود سلاطین ایران ثروت مملکت را صرف گنبد و گلدسته‌های طلا کنند و آنوقت ایران برای داشتن یک تفنگ محتاج به اروپا باشد؟ آیا این شاهان و دانشمندان، مطیع عقل و شرع بودند و یا مطیع هوی و هوس؟ آیا این شاهان و علماء با آن همه جنایت و خیانت کردند و انحطاط به صرف این‌که اظهار ارادت به قبر امامان و امامزادگان و با احترام به شاهزاده عبدالعظیم و شاهزاده حمزه و شاهزاده جعفر و شاهزاده قاسم و شاهزاده یحیی میتوانند جبران زشتی‌های کارشان را بکنند یا خیر؟ اگر از شیخیه و صوفیه و یا از مداحان و روضه‌خوانان و خادمان و فراشان و متولیان بررسی می‌گویند آری ولی قرآن می‌گوید خیر. (حال اختیار با خود شماست که پیرو قرآن باشی یا پیرو خرافات).

احمد بن موسی معروف به شاه‌چراغ (که در شهر شیراز است) که ادعای امامت کرده و با ابو السرایا خروج کرده و جمعی از مردم را به کشتن داده، میتوان برای او صحن و بارگاه بنا کرد و برای او زیارتنامه ساخت و خلقی را به این کار مشغول کرد؟ متأسفانه چون وی دارای گنبد و بارگاه زرین است از بزرگان دین به شمار میرود!

آری سلاطین ستمگر برای دور ساختن مسلمین از حقایق دین، آنان را با چنین خرافاتی، به بازی گرفتند تا از مردم سواری بگیرند، و روحانی نمایان و دکانداران نیز این کارها را ترویج دادند. از آن طرف احکام روح بخش و ضروری و حیات آور اسلام از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و وحدت و اتحاد مسلمین و مساوات و برادری و برابری به کلی تعطیل شد و اخباری رواج یافت پر از وعده‌های گزاف که یک زیارت مرقد امام برابر با صد هزار حج یا هزار حج با رسول خدا است، در حالی که رسول خدا پس از هجرت بیش از یک حج به جای

نیاورده ولی زائر فلان قبر، گویی هزار حج به جا آورده است. آری جمعی از کذابان و جعالان و مفسدان و غالیان برای سست کردن اسلام و کندن بنیاد شرع و استهزاء به قوانین الهی به جعل حدیث و نشر بدعت‌ها پرداختند، تا کسانی که از قیامت و عذاب و حساب و کتاب ترس دارند به این اعمال بیهوده مشغول شده و خود را از خوف و ترس حساب قیامت نجات دهند و با این طاعات و حسنات موهوم مغرور شوند و به عصیان گستاخ‌تر گردند و دیگر خود را به فراگیری حقایق دین الهی و بذل جان و مال در جهاد فی سبیل الله ملزم ندانند و با اعمالی که جز تملق و چاپلوسی نیست و جز نکبت و عقب ماندگی بهره‌ی دیگری ندارد خود را قانع سازند و امیدوار شوند که در قیامت ائمه و امام زادگان از آنان طرفداری خواهند کرد. با اینگونه روایات جعلی قصد داشتند از عظمت حج که وسیله‌ی ارتباط مسلمین با یکدیگر است کاسته و یک زیارت یا سوگواری از تمام سنن شرعی برتر قرار گیرد.

هر چه بود این سیاست استعماری کار و اثر خود را کرد، به طوری که امروز بزرگترین عمل در چشم ملت ما زیارت قبر یا مجلس سوگواری شده و چیزی که بر معارف ملت‌ها افزوده همان جملات شرک آمیز و وزیر و شریک برای خداوند متعال تراشیدن و امامان را عین الله الناظره و یده الباسطة خواندن و حساب و کتاب قیامت را در دست هم مذهب‌ان خود دانستن است!

باید دانست که اسلام حقیقی که موجب بیداری و عزت و شهامت و کسب دانش است سد راه سلاطین و فرمانروایان بود لذا از اسلام راستین وحشت داشتند و به همین سبب مردم را از آن دور و به ذلت قبرپرستی و تملق از مزارها و چاپلوسی اموات وادار کردند.

باری از زمان عباسیان ساختن مشاهد و مقابر در میان مسلمین آغاز شد و قافله‌های بسیار از یمین و یسار برای زیارت قبور اولیاء و صلحاء به راه افتادند و ابتدا گنبد گلین و کم کم آجری و آنگاه سیمین و زرین از هر سو به آسمان قد کشید و هر فقیر و بیچاره‌ای یک سال کار کرد و دسترنج خود را خرج سفر زیارت نمود و

یا بابت اجاره و سر قفلی موقوفات بی مدرک پرداخت کرد و یا میان ضریحها ریخت و مفت‌خوران و عیاشان با عنوان هیئت امناء و نظار و تولیت امور موقوفات (آستان قدس رضوی) و همچنین به عناوین دیگر بردند و در جاهایی مثل جزیره کیش و امثال آن خرج هوسرانی و عیاشی کردند. آری سلاطین ستمگر و دکانداران مذهبی مردم را به این کارها سرگرم و جیب ایشان را خالی کردند و چنان مردم غرق این خرافات شده‌اند که هر کس مانند نگارنده چیزی بر خلاف آنان بگوید و بنویسد بی‌دین و واجب‌القتل شمرده می‌شود و لا اقل نانش آجر می‌گردد و از نظر بعضی‌ها ملعون و مطرود خواهد بود!

تکنه‌ی قابل توجه

در صدر اسلام این گنبدها و مرقدها و زیارتگاه‌ها در سیره‌ی علی علیه السلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده و چنان‌که استاد قلمداران در کتاب «زیارت» خود آورده‌اند، پس از گذشت سی سال از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی عایشه زوجه‌ی حضرت رسول بر سر قبر برادرش «عبدالرحمن ابن ابی بکر» رفت، مورد ملامت اصحاب رسول واقع شد که چرا مرتکب عملی شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله را در همان مکانی که رحلت فرمود یعنی در حجره‌ی عایشه دفن کردند و تا زمانی که عایشه زنده بود یعنی تا پنجاه سال هیچ‌کسی به حجره‌ی او نیامد که در را باز کند و بگوید می‌خواهم قبر رسول خدا را زیارت کنم، پس معلوم می‌شود زیارت قبر مرسوم نبوده است.

یکی از تابعین موسوم به ابو عمرو عامر بن شراحیل الکوفی (متوفای سال ۱۰۴ هجری) می‌گوید: «لولا أن رسول الله نهى عن زيارة القبور لزرت قبر النبي صلی الله علیه و آله»: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده بود من قبر او را زیارت می‌کردم. بدعت زیارت قبور در قرن‌های بعد به تدریج پیدا و زیاد گردید، چون مسلمین با فرقه‌های مختلفی مثل یهود و نصاری و گبران و مجوسیان و بودائیان و قبطیان

رابطه برقرار کردند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبیل کورش و داریوش و اهرام^(۲۳) را دیدند این کارها میان ایشان رواج گرفت و حتی به منظور احترام، امام زادگان را «شاه» نامیدند و شخصیت‌هایی مثل شاهزاده حمزه و شاهزاده جعفر و شاهزاده جلال‌الدین و شاهزاده ابراهیم و شاهزاده فلان زیاد شد! و برای زیارت قبور آنان حرکت کردند و متولیان و خادمان هم برای نفع خود هر چه توانستند به این کارها تشویق نمودند و این اماکن مذکور محل اجتماع بیکاران و گدایان و مفت‌خوران و امرار معاش آنان شد. این مفت‌خوران نذورات زیادی از طلا و نقره و پول و فرش و اشیاء قیمتی دیگر از مردم می‌گیرند و یا در صحن آن مزارها، قبرها را به قیمت‌های کلان می‌فروشند!

از سوی دیگر دشمنان قرآن شروع به جعل احادیث برای این کارهای بیهوده کردند و یک زیارت را بهتر از صد حج و یا هزار حج شمردند و زیارتنامه و فضیلت زیارت به وجود آوردند و غلوکنندگان و کذابان و جعلان این اخبار را نشر دادند. و از سوی دیگر برخی از منسوبین به محدثین که علم چندانی نداشتند تصور کردند که این اخبار صحت و حقیقت دارد و برای کسب ثواب و رضای خدا اخبار جعلی را جمع کردند و گفتند که انجام دادن این کارها مستحب است و مسامحه (تساهل) در دلیل مستحبات و ادله‌ی سنن اشکالی ندارد! و با این کار شیطان را خشنود و مردم را به شرک و خرافات مشغول کردند، حتی برای ساختن ساختمان قبر و تعمیر آن اخبار جعل کردند که استاد «قلمداران» در کتاب «زیارت» خویش این حدیث را از جهت سند و متنش مورد نقد قرار داده‌اند، اما پیش از پرداختن به حدیث مذکور لازم است نظر پیشوایان دین را درباره‌ی تعمیر قبور بدانیم.

۲۳- مانند اهرام مصر و یا مقبره‌هایی که مصریان قدیم در نزدیکی قاهره برای پادشاهان خود ساخته‌اند. یکی از آن‌ها هرم «خوفو» یا «خنوپس» به ارتفاع ۱۴۶ متر است که صد هزار کارگر مدت ۲۰ سال برای ساختن آن کار کرده‌اند!

احادیث مربوط به تعمیر و تجدید بنای قبور

اگر بخواهیم همه‌ی روایاتی را که در مذمت ساختمان و تزیین قبور وارد شده ذکر کنیم مطلب بسیار مفصل و طولانی خواهد شد، لیکن به مقداری که برای مردم منصف، حق جو و بیداری آنان و اتمام حجت لازم است در این جا ذکر می‌کنیم: (۲۴)

۱- شیخ صدوق و نیز مؤلف «وسائل الشیعه» روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ

فرمود: «لا تتخذوا قبوري قبلة ولا مسجداً، فإن الله تعالى لعن اليهود حيث اتخذوا

قبور أنبيائهم مساجد»: «قبرم را قبله گاه و محل توجه و مسجد قرار ندهید،

همانا خدای متعال یهود را لعنت نمود، زیرا قبور پیغمبران خود را مساجد قرار

دادند». (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۶۵، صفحه ۸۸۷). بنابراین احادیثی که در

کتاب زیارت وارد شده و دلالت بر قبله قرار دادن قبر امام دارد، ساخته‌ی یهود

صفت‌هایی است که آن‌ها را به دروغ بر ائمه علیهم‌السلام چسپانده‌اند!

۲- محدث نوری در «مستدرک الوسائل» نقل کرده که علامه‌ی حلی در کتاب

نهایه از رسول خدا ﷺ روایت کرده: «نهى النبي أن يخصص القبر أو يبنى

عليه أو يكتب عليه لأنه من زينة الدنيا فلا حاجة بالميت إليه»: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از

گچ‌کاری قبر و نوشتن روی آن نهی فرموده، (۲۵) زیرا این‌ها زینت دنیا است و

میت نیازی به آن ندارد». (مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ۱/۱۲۷).

۳- و باز محدث نوری روایت کرده: «عن أمير المؤمنين ؛ قال: سمعت رسول الله

ص يقول: لا تتخذوا قبوري عيداً ولا تتخذوا قبوركم مساجدكم ولا بيوتكم

قبوراً»: یعنی علی علیه‌السلام فرمود: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: قبرم را

۲۴- در «احکام القرآن» (ص ۴۴۰ به بعد) نیز مطالبی را در این باب آورده‌ام.

۲۵- جای تأسف است که نه تنها به مفاد این حدیث عمل نمی‌شود، بلکه برای جلب توجه‌ی عوام، بر سنگ

علما و بزرگان جملات طولانی اغراق آمیزی در مدح و تمجید ایشان می‌نویسند! و بدتر از آن اطاقی را به

قبر اختصاص می‌دهند که اگر مخارج چنین بنایی صرف فراهم کردن سکن و سایر ما یحتاج ضروری برای

محرومین و مستمندان می‌شد قطعاً خشنودی حق متعال را به دنبال می‌داشت.

محل رفت و آمد قرار ندهید و قبرهایتان را مساجد خویش قرار ندهید و خانه‌هایتان را محل دفن مرده‌هایتان قرار ندهید. (مستدرک الوسائل، ج ۱، باب ۵۵ از ابواب دفن، ص ۱۳۲).

۴- شیخ «حر عاملی» از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لا ترفعوا قبري أكثر من أربع أصابع مفرجات» یعنی قبر مرا بیش از چهار انگشت باز از هم بیشتر بالا نبرید. (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۱ از ابواب دفن، ص ۸۵۸).

۵- در «بحار الانوار» ج ۲۲ و کتب معتبر دیگر از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «لا تشرب وأنت قائم ولا تطف بقبر ولا تبل في ماء نقيع»: یعنی هرگز ایستاده آب منوش و هیچ قبری را طواف مکن و در آب پاک ادرار مکن. (وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۹۲، از ابواب المزار کتاب الحج و ج ۱، ص ۲۴۱ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۹).

۶- زید بن علی بن الحسین علیه السلام از جدش علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود: «نهى رسول الله صلی الله علیه وآله عن لحوم الأضاحي أن تدخروها فوق ثلاثة أيام ... ونهانا عن زيارة القبور»: یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را از ذخیره کردن گوشت‌های قربانی بیش از سه روز نهی فرمود و ما را از زیارت قبور نهی نمود. (مسند الامام زید، کتاب الحج، باب الأكل من لحوم الأضاحي).

۷- حدیث معروفی است از پیامبر صلی الله علیه وآله که خدا فرموده: «أنا عند القلوب المنكسرة و القبور المنكسرة» یعنی من نزد دل‌های شکسته و قبرهای ویرانم. پس حضرت حق جل جلاله به قبرهای زینت داده شده و تجدید بنا شده و آیینه‌کاری و طلاکاری شده عنایتی ندارد و از آن‌ها بیزار است.

۸- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «قبر رسول الله صلی الله علیه وآله محصب حصباء حمراء» یعنی قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله از شن قرمز رنگ است. (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۷، از ابواب دفن، ص ۸۶۴) که معلوم می‌شود تا زمان آن بزرگوار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله زینت و بنایی نداشته است.

۹- عبدالرزاق صنعانی که از قدمای شیعه است روایت کرده: «عن ابن طاوس أن رسول الله ﷺ نهى عن قبور المسلمين أن يبنى عليها أو تخصص أو تزرع، فإن خير قبوركم التي لا تعرف» یعنی ابن طاووس روایت کرده که پیامبر ﷺ از اینکه بر قبر مسلمین بنایی ساخته شود و یا گچ کاری و یا بر روی آن زراعت شود، نهی نموده و فرموده‌اند که بهترین قبور شما قبری است که شناخته نشود. (المصنف، ۵۰۶/۳).

۱۰- مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی از «ذکری» نقل کرده که: «رسول اکرم ﷺ قبر فرزندش ابراهیم را مسطح نمود و نیز می‌گوید قاسم بن محمد گفت: قبر نبی اکرم ﷺ و شیخین را در حالی دیدم که مسطح بود و نیز می‌گوید قبر مهاجرین و انصار در مدینه منوره مسطح بود». (توحید عبادت، انتشارات دانش، ص ۱۴۹).

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تطینوا القبر من غیر طینه» یعنی قبر را از گل غیر خودش گل کاری نکنید. (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۱۶، از ابواب دفن، ص ۸۶۴).

۱۲- علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده «أن رسول الله ﷺ نهى أن يزداد علي القبر تراب لم يخرج منه» یعنی رسول خدا ﷺ از اینکه بر قبر خاکی ریخته شود که از خودش نیست نهی فرمود». (مستدرک، ج ۱، باب ۳۴ از ابواب دفن، ص ۱۲۶).

ملاحظه فرمایید رسول خدا ﷺ تا چه حد دقیق بوده که حتی مقداری خاک بر قبر نیفزایند، چه رسد به سیمان و گچ و سنگ مرمر و دیگر سنگ‌های قیمتی! اما امت ما به این اوامر اعتنا نمی‌کنند بلکه بر قبرهای بزرگان دین از جهت مخارج چقدر افراط و اسراف می‌کنند و کذابان و جعلان برای تخریب اسلام و سرگرم کردن مردم روایتی برای تعمیر قبور جعل کرده‌اند که ما متن و سند آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

در کتاب وسائل الشیعه باب ۲۶ از کتاب مزار روایت شده از عبدالله البلوی از عماره بن زید از ابی عامر واعظ اهل حجاز و او از امام صادق علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: «یا علی من عمر قبورکم و تعاهدها فکأنما أعان سلیمان بن داود علی بناء بیت المقدس، و من زار قبورکم عدل ذلك له ثواب سبعین حجة بعد حجة الإسلام و خرج عن ذنوبه حتی یرجع من زیارتکم کیوم ولدته أمه» یعنی: «ای علی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و مجاور آنها گردد، گویا سلیمان بن داوود را در ساختن بیت المقدس یاری داده و هر که قبور شما را زیارت نماید ثوابش معادل است با هفتاد حج پس از حجهی اسلام و وقتی که از زیارت شما بر می‌گردد مانند روزی که مادرش او را زائیده از گناهانش پاک می‌شود»!

این حدیث هم سند و روایانش و هم متن و مضمونش مورد انتقاد است. راوی اول آن عبدالله بن محمد البلوی است که علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند و او را دروغگو و جعل و مورد طعن دانسته و گفته‌اند نباید به حدیث او اعتناء کرد. او روایت کرده از عماره بن زید که به تصریح علمای رجال چنین مردی وجود نداشته و آنچه از این شخص نقل شده تماماً دروغ است، حتی از خود عبدالله بن محمد البلوی که از او روایت کرده پرسیدند این «عماره» کیست؟ گفت: مردی بود از آسمان آمد این حدیث را گفت و به آسمان بازگشت! این موجود فضایی! روایت کرده از ابو عامر واعظ حجازی که او نیز مجهول الحال و مهمل است. شما را به خدا ملاحظه کنید از برکت این حدیث که تنها حدیث تعمیر قبور نیز هست و کذاب جعلی روایت کرده از فردی ناموجود و او از فردی مجهول، ممالک شیعه پر شده از گنبد و بارگاه و صحن و رواق و طلاکاری و موقوفاتی که در آمده‌ای کلانش برای حفظ آنها باید صرف شود و دکانی برای عده‌ای مفتخور و بی‌بند و بار شده است، با این که اکثر مردم به تکه نانی محتاج‌اند و فاقد مایحتاج اولیه‌ی زندگی هستند و از نظر صنعت هم عقب افتاده و از بیچاره‌ترین کشورها هستند.

جای تعجب از علمایی است که ناقل این حدیث مفتضح‌اند! و بنگرید که چه بلاها بر سر اسلام آورده‌اند. مسلمین بعدی گمان کردند این گنبد و بارگاه‌ها با این تشکیلات بی‌حساب نبوده و مدرکی دارد. «ابوعامر» مجهول، این حدیث را به دروغ بر امام صادق بسته است که مردم عوام و بی‌اطلاع از کتاب خدا باور کنند، ولی دزد ناشی به کاهدان زده زیرا در زمان امام صادق علیه السلام قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مخفی بود و هیچ‌گونه آثاری نداشت و جایش نیز معلوم نبود، در نتیجه ساختمانی نداشت تا کسی آن را تعمیر کند تا با حضرت سلیمان در ثواب شریک شود! تعمیر کردن چیزی زمانی متصور می‌شود که ساختمان کهنه‌ای وجود داشته باشد. و اما مضمون این حدیث این است که شایسته‌ی مردم است که مجاور قبر امام شوند و از کسب و کار و صنعت باز مانند تا محتاج به ممالک دیگر شده و در نتیجه فقط مصرف‌کننده باشند، چنان‌که شعراء و مداحان سلاطین نیز این خیانت را ترویج داده‌اند. از جمله در دیوان حافظ غزلی است که در آن آمده است:

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا از جان ببوس و بر در آن بارگاه باش^(۱)

۱ - مطلع این غزل چنین است:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش	پیوسته در حمایت لطف اله باش
در کتاب «حافظ شکن» به شاعر جوابی داده‌ام که برخی ابیات آن چنین است:	
شاعر اگر غلام شدی بی پناه باش	دور از ثواب و همدم افغان و آه باش
رو بندگی حق بنمائی امیر طوس	عزت سزای بنده بود هر که خواه باش
شاه جهان که بود؟ یکی از شهان طوس	شاعر غلام او ز زر و سیم و جاه باش
حافظ غلام شاه جهان گشته از طمع	شاه جهان رها کن و عبد اله باش
حافظ چو دید شاه جهان شیعه مذهب است	گفتا غلام او شو و زر گیر و شاه باش
گاهی تو شه پرستی و گاهی هوی پرست	بگذر از این دو رویی و با عز و جاه باش
خواهی اگر به کشور دل خسروی کنی	بر مردمان بی کس و مضطر پناه باش
قبر امام را تو مکن بت چو بت پرست	دنبال کار باش نه در بارگاه باش

شاعر پنداشته که دین، شاه و سلطان و دربار دارد که هر کس به دربار او رفته و بر در آن بارگاه مجاور شده ثواب یاری سلیمان برای ساختن بیت المقدس و ثواب هفتاد حج دارد، در صورتی که هیچ دلیل شرعی که شرکت در ساختن بیت المقدس ثواب یک حج را دارد وجود ندارد.

باری این حدیث مجعول به کاری بیهوده ترغیب کرده و مردم را بر معاصی حمل نموده به گونه‌ای که اگر به زیارت قبر فلان امام رفتی تمام گناهانت از بین رفته و مانند روزی خواهی شد که بی گناه از مادر زاییده شدی! اگر گناه به این آسانی ریخته می‌شود، پس چندان خطرناک نخواهد بود، هر جنایتی بکنیم با یک زیارت استخوان از بار گناه سبک می‌شویم زیرا مذهب چنین است که با یک زیارت، گناهان نادیده گرفته می‌شوند، و دیگر هیچ ترس و واهمه‌ای از روز جزاء و کیفر نباید داشت، و جهنم مخصوص کسانی است که مقبره و گنبد و بارگاه ندارند!

جای سوال است که اگر تعمیر قبر این همه فایده داشت و مشروع بود چرا رسول خدا ﷺ برای عمویش حضرت «حمزه» سیدالشهداء و یا فرزند خودش ابراهیم و یا سایر شهداء ساختمانی بنا نکرد، و حتی روی قبر او یک آجر هم نگذاشت، آیا باید به سنت رسول خدا ﷺ اقتدا کرد یا به سنت شاهان و مردم عوام فریب؟

مساله احترام اموات و زیارت قبور

لازم است بدانیم توجه به اموات در امم گذشته نیز رایج بوده و حتی در هنگام دفن میت برای خود آداب و رسومی داشته‌اند، غذای لازم و چراغ در دخمه‌ی اموات می‌گذاشتند و اقبال و ادبار و دعا و نفرین اموات را در حق زندگان مؤثر می‌پنداشتند. در کتاب «تاریخ جامع ادیان» تالیف «جان ناس» آمده که بعضی از اقوام قدیمی عقیده داشته‌اند که آسمان کشوری است مانند زمین دارای اشجار و انهار، در آنجا ارواح مردگان زندگی می‌کنند و می‌توانند به زمین آمده و در خواب به ملاقات آدمیان بیایند و چون به خواب کسی آمدند باید برای آنان خوراکی تهیه کرده و بر سر مزار او

ببرند و آتش روشن کنند. آریان‌های قدیم درباره‌ی ارواح اجداد، احترامی در حد ستایش رعایت می‌کردند و هم‌چنین تورانیان و بعضی از مذاهب چون مذهب برهما در هند و چین و بودا به تشریفات بیشتری برای اموات عمل می‌کردند و حتی همسر میت را با زینت و تجمل همراه جنازه حمل و با او در آتش می‌سوزاندند. و بعضی از ملل گردن کنیزان و غلامان میت را پس از مرگ او می‌زدند تا در آن عالم یار و مددکار او باشند! اقوام قدیمی نسبت به مردگان خود در بیم و یا امید بوده‌اند.

دین اسلام که توحید خالص است زمانی ظاهر شد که سرتاسر عالم در تاریکی جهل و اوهام غرق بود و از روز اول با اوهام مبارزه کرد و امر کرد که به غیر خدای سبحان به هیچ موجودی متکی نباشیم زیرا در تقدیر و تاثیر امور غیر خدا هیچ چیز و کسی مؤثر نیست، غیر خدای تعالی را قاضی الحاجات (برآورد کننده حاجات) و باب‌الحوائج ندانیم و بدانیم هیچ وسیله‌ای جز علم و ایمان و عمل صالح موجب نجات نیست و به چیز دیگر متوسل نشویم و جز خالق جهان چیز دیگری را مؤثر حقیقی ندانیم. و از زیارت اموات منع فرمود جز برای عبرت و پند، آن‌هم برای مردان، و درباره زنان در همه حال رفتن به زیارت را نهی نمود چنان‌که رسول خدا ﷺ فرموده: «لَعْنُ اللَّهِ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ» یعنی خدا زنانی را که به زیارت قبور می‌روند لعنت کرده است. و از تعمیر و تزیین قبور نیز نهی کرده چنان‌که آن حضرت در دعای جوشن کبیر و مناجات با خدا عرض می‌کند: «یا من فی القبور عبرته» یعنی ای کسی که قبور را مایه‌ی عبرت قرار دادی.

ولی متأسفانه به تدریج روح موهوم پرستی پس از چند قرن مسلمین را فراگرفت و باز به شرک آلوده شدند، چنان‌که خدا فرموده:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۵] یعنی «و اکثر

مردم به خدا ایمان نمی‌آورند مگر این‌که در حال شرک باقی می‌مانند».

و هم‌چنین فرموده:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الزمر: ۴۵] یعنی «هنگامی که خدا به تنهایی ذکر شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نیاورده‌اند منزجر می‌شود و چون ذکر غیر از خدا شود (مانند ذکر ارواح اموات و ارواح اولیاء و انبیاء و غیر آن) شاد می‌گردند».

پس حفظ یکتاپرستی که به غیر خدا امیدوار نباید بود بسیار مشکل است. در صدر اسلام مردم به زیارت قبور نمی‌رفتند مگر این‌که این زیارت آن‌ها را به یاد آخرت بیاندازد حتی اگر کسی جز به این هدف به زیارت قبری می‌رفت مورد ملامت قرار می‌گرفت.

رسول خدا ﷺ در آخرین ساعات عمر شریف خود با تضرع و ناله از درگاه الهی تقاضا می‌کرد: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد»: خدایا قبرم را بتی قرار مده که عبادت شود. زیرا به روح مرده پرستی مردم آشنا بود و می‌ترسید مبدا امتش منجر به این کارها گردند. متأسفانه پس از وفات رسول خدا ﷺ طولی نکشید که دکانداران صدها قبه و بارگاه با تجملات عوام فریب و زینت‌ها و آینه کاری‌ها بر گور مردگان برافراشتند و ثواب‌ها برای رفتن نزد آن‌ها تراشیدند و در نتیجه موقوفات و نذورات بر آن بارگاه‌ها به حدی رسید که متصدیان امور اوقاف ادعا می‌کنند که نزدیک به یک چهارم تمام املاک ایران وقف بر گور مردگان است. و با آن‌که هر درآمدی از راه این بدعت‌ها به دست آید غیر شرعی و حرام است با این وجود در هر شهرستانی میلیون‌ها تومان پول در هر ماه به نام پذیره و اجاره‌بهای موقوفات باطله از فقراء و ضعفاء می‌گیرند که مقدار کمی از آن صرف تعمیر قبور و سایر بدعت‌ها از قبیل روضه خوانی می‌شود و باقی آن به مصرف تجملات متولیان و هیئت‌های نظار و امناء و مستأجران و افراد دیگری از این قبیل می‌رسد و در نتیجه روز به روز مستضعفین و فقراء دچار فشار و بدهی و گرفتاری بیشتری می‌شوند. و هم‌چنین

درآمدهایی که از فروش قبرهای مجاور امام و امامزاده‌ها حاصل می‌شود که بعضی از این قبور بیش از چند صد هزار بلکه میلیون‌ها تومان معامله می‌شود.

هر چند سال یکبار نذور و هدایای هر امام و امام زاده از قبیل فرش و لوستر و طلا و پنکه و اشیاء قیمتی دیگر در مزایده به فروش می‌رسد و پول آن به مصارف باطله می‌رسد، البته مضاف بر این که اکثر نذرها پول نقد است که به ضریح‌ها ریخته و یا از طریق املاک موقوفه حاصل می‌شود و اکثر بلکه تمام قبور امامزادگان دارای چنین درآمدهایی هستند مانند حضرت معصومه در قم که ماهیانه میلیون‌ها تومان پول نقد از راه نذور و درآمد موقوفات غیرشرعی درآمد دارد، در حالی که اکثر ملت نان و لوازم ضروری حیاتی خود را ندارند و اکثر دهات از بی‌آبی مخروبه شده و برای یک سوزن و یا یک پیچ و مهری یک دستگاه دست‌گدایی به خارج دراز شده است. آیا این از حماقت نیست که همه روزه اموال زیاد بی‌پایانی بر گورها نثار و یا وقف شود. خبری در کیهان شماره‌ی ۸۶۴۲ مورخ ۱۳۵۱/۲/۱۷ به چاپ رسیده است که حاج آقای حسین ملک که رقم اموال موقوفه‌ی او چندی پیش به سه میلیارد تومان رسید، بهمن سال گذشته چهارصد میلیون تومان باقی مانده‌ی اموال خود را که در موزه‌ی ملک به صورت سکه، تابلوی نقاشی، فرش، دستخط فرمان شاهان و اشیاء عتیقه نگهداری می‌شد وقف آستان قدس رضوی کرد. این اموال و املاک برای متولیان و مفت‌خوران و بیکاران صرف عیاشی و بدمستی می‌شود. اصلاً وقف و نذر برگور مردگان بدعت و برخلاف شرع است. نتیجه‌ی این وقف‌ها این شده که بسیاری از این موقوفات که به صورت زمین بائر درآید که با وجه پذیره‌های کلان معامله می‌شود، یعنی اگر کسی صد متر زمین وقفی برای خانه ساختن اجاره کند باید مثلاً صد هزار تومان پذیره آن‌هم بدون دریافت و اخذ رسید بپردازد آن‌هم برای زمین استیجاری که باید همه ساله اجاره نیز بدهد. آیا چنین کاری ظلم نیست؟ به نظر ما موقوفات ایران نه تنها باقیات الصالحات نیست بلکه دقیقاً باقیات الطالحات است، خدا شاهد است که بسیاری از موقوفات مقبره‌ها صرف اموری می‌شود که

مورد رضای خدا و رسولش نیست در حالی که ده‌ها حدیث در حرمت و کراهت این کارها وارد شده است و به خصوص در نهی از تعمیر و تزین قبور و اعتکاف در آنها، چه رسد به وقف نمودن املاک بر آنها که مسلماً گناهش بیشتر است. ای کاش مردم به جای اینکه مال خود را نذر این قبور می‌کردند، قرض مدیونین را پرداخت می‌کردند و یا زنان بی شوهر و مردان بی زن را دارای همسر می‌کردند نه اینکه باعث شوند تا مفت خوران و عیاشان به عیش و نوش بیشتری بپردازند و روز به روز فساد در جامعه بیشتر گردد. علاوه بر این زیان‌های دیگری مانند شرک و خرافات نیز دامن‌گیر جامعه می‌شود.

چنان‌که مرحوم قلمداران فرموده‌اند شهید اول در کتاب «ذکری» گذاشتن یک قطیغه بر مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله را فاقد دلیل شرعی، و ترک این کار را اولی دانسته است. علی علیه السلام نیز در مساجد بنای زیادی را صحیح نمی‌دانست چنان‌که می‌خوانیم: «عن علي عليه السلام أنه مر على منارة طويلة فأمر بهدمها وقال: لا ترفع المنارة إلا مع سطح المسجد» یعنی از علی علیه السلام روایت است که او بر مناره بلند مسجدی گذشت، دستور داد تا آن را خراب کنند و فرمود نباید مناره مسجد بلندتر از بامش گردد^(۲).

باید به فقهاء و علمای زمان ما گفت چرا مانند شهید اول، مردم را آگاه نمی‌کنید که این زینت‌ها و آئینه‌کاری‌ها و سنگ مرمرها و طلاکاری‌های قبور، اسراف و حرام و اتلاف مال است و باید آنها را صرف کارهای عام المنفعه کرد و دستگیری فقراء و ضعفاء کرد. اگر انداختن پارچه‌ای روی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتلاف مال است آن چندین میلیارد تومان اموال را در زیر گنبد‌های زرین دفن کردن چه حکمی دارد؟

باری ساختن چنین کاخ‌ها و زینت‌ها برای قبور و خواندن جملات کفرآمیز و واداشتن عوام الناس به تملق و چاپلوسی این قبور کم‌کم رواج پیدا کرد تا این‌که در زمان ما جزو عقائد لازمه‌ی شیعه شده که انکار آن کفر شمرده می‌شود! و اگر کسی نفس بکشد دکانداران خرافات دینی او را تکفیر کرده و دلائل عقلی و نقلی او را دور

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۵، باب کراهة طول المنارة.

می‌اندازند و هزاران تهمت دیگر به او می‌زنند و از همین جهت است که مبارزه و جهاد با این بدعت‌ها و خرافات از جهاد با بت پرست‌ها سخت‌تر و مشکل‌تر است و هر کس حق را اظهار کند مطرود جامعه می‌شود.

ذکر یک خاطره و بیان یک نکته^(۳)

زمانی که این‌جانب در زندان بودم، یکی از آخوندها با اشاره به آیه ۲۱ سوره مبارکه «الکهف» به من گفت: چگونه بر قبر ائمه اهل بیت که از اصحاب کهف مقامشان بالاتر است بارگاه نسازیم و قبورشان را مرمت و تجدید بنا نکنیم در حالی که قرآن می‌گوید بر گور اصحاب کهف مسجد ساختند؟ گفتم اگر قرآن را قبول داری بدان که اولاً در آیه شریفه لفظ «یتنازعون» آمده و بنا به دستور صریح قرآن کریم که فرموده: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹] یعنی اگر در چیزی اختلاف کردید (برای حل آن اختلاف) آن را به خدا و رسولش برگردانید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.

باید تفحص کنیم که قول کدام یک از دو گروه متنازع موافق تعالیم الهی است و در این مورد دیگران و هم‌چنین این‌جانب به تفصیل سخن گفته‌ایم.

دیگر این‌که در این آیه گروه اول که گفتند: ﴿رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ﴾ یعنی «خدایشان به حالشان آگاه‌تر است»، در نظر خود حق را یاد کردند و نام مبارک خداوند را آوردند، اما گروه دوم در نظر خود به هیچ دلیل شرعی تمسک نکردند و فقط مستبدانه بر عملی کردن نظر خویش اصرار کردند.

گذشته از این پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نیز این آیه را می‌دانستند، ولی چرا چیزی که گفتم از آیه استنباط نکردند و مطابق میل تو عمل نفرمودند و برای کسی ضریح و بارگاه نساختند و مردم را به ساختن گنبد و مقبره و ضریح امر نفرمودند،

۱- مخفی نماند که یکی از اسباب خشم مسؤولین حکومت نسبت به این‌جانب و یکی از علل زندانی شدن این ناچیز تألیف و چاپ چند کتاب از جمله چاپ و تحریر اول کتاب «خرافات وفور...» بوده است.

حتی برخی از بزرگان اسلام را مخفیانه به خاک سپردند تا مبادا قبرشان مزار شود، همچنین از تعمیر و تزئین قبور نهی می فرموده اند؟ آیا مقام حضرت حمزه سید الشهداء، که در رکاب پیامبر ﷺ شهید شد از سید نصرالدین تهرانی کم تر بود که پیامبر ﷺ برای آن بزرگوار مزار ساخت؟!

ثانیاً در آیه لفظ «مسجد» آمده و فرموده: «لتتخذن علیهم قبة و ضریحاً و مزاراً!» آیا این همه مقبره و گنبد و بارگاه در ایران و عراق که بر قبر ائمه و حتی فرزندان و نوادگان آنان ساخته شده است و تعدادی از آنها در مکان های دورافتاده و صعب العبور قرار دارد و مردم برای زیارتشان رنج سفر را به جان می خورند، مسجد است یا مسجد چیز دیگری است؟ آیا ضریح و بارگاه امام رضا علیه السلام در مشهد مسجد است؟ آیا مقبره امامزاده زید در بازار تهران و امامزاده داوود و امام زاده عبدالله و امامزاده قاسم و سید نصرالدین و امامزاده صالح و ... مسجد است، در مسجد که ضریح وجود ندارد! آیا کسی قبل از ورود به مسجد نیاز به اجازه دخول دارد؟ و آیا لازم است یک صفحه زیارتنامه بخواند و «السلام علیک یا ...» بگوید؟!

آیا کسی از اصفهان برای نماز خواندن در مسجد شاه بازار تهران بار سفر می بندد؟! آیا کسی از خوزستان فقط به قصد نماز خواندن در مسجد کبود تبریز یا مسجد سلطانیه زنجان عزم سفر می کند؟! جای بسی تعجب است که بسیاری از مردم برای زیارت مراقد ائمه یا اولاد و احفاد ایشان بار سفر بسته و کیلومترها طی مسافت میکنند بر این اساس و اعتقاد که مراقد ائمه را برتر از مسجد می دانند!

سپس به او گفتیم: شما مقبره ی ائمه و امام زاده ها را که هیچ شهر و دهاتی از آن خالی نیست تغییر داده و مطابق احکام اسلام بسازید و ضریح ها و زیارتنامه ها را بردارید و به جای آنها مطابق تعالیم اسلام مسجد بنا کنید، مسجدی که طبق سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ساده و خالی از زینت باشد و مردم را از دعا خواندن غیر خدا در مساجد نهی کنید، بنده خودم قبل از دیگران در این مساجد نماز می خوانم و برای شما هم دعا می کنم که بانی این مسجد شده اید!

بررسی آداب زیارت

قبل از آن‌که زیارات را بررسی کنیم باید دید آیا آدابی که در کتب دعا و غیره برای زیارات قبور نوشته‌اند مدرک صحیحی دارد یا خیر؟ در کتب زیارات مانند «مصباح» شیخ طوسی و «مفاتیح‌الجنان» شیخ عباس قمی و «بحارالأنوار» مجلسی و کتب ابن‌طاوس و کتاب «کامل‌الزیاره» ابن قولویه مطالب و جملات و دستوراتی بر خلاف عقل و شرع و تاریخ نوشته‌اند که از مجعولات بی‌خبران و یا مغرضین است. مثلاً در آداب زیارت امام حسین علیه‌السلام از قول امام صادق نوشته که چون خواستی داخل حائر شوی از دری که جانب مشرق است داخل شو، در صورتی که در زمان امام صادق قبر امام حسین ساختمانی نداشته و درب شرقی و غربی وجود نداشته است به این دلیل که در همان کتب مفاتیح و بحار باز از قول امام صادق نوشته‌اند که حضرتش فرمود «هرکس نظر کند به سوی قبر حسین و فرزندش در بیابانی که خویشی و دوستی نزد آن نیست». در ضمن آن زمان چون قبر نشانه‌ای نداشته پیدا کردنش نیز مشکل بوده است، زیرا در آن زمان بارگاهی وجود نداشته است، پس چگونه ممکن است امام به راوی گفته باشد از فلان در مرقد وارد بشو، به اضافه بسیار قبیح است که خود امام بگوید هر کس به منزل ما و یا مرقد ما می‌آید باید عتبه‌ی^(۴) ما را ببوسد و به در و دیوار بوسه بزند و اجازه‌ی دخول بخواند، آن‌هم به مرقدی که اصلاً وجود نداشته است. در نتیجه معنی ندارد که امام بفرماید دو صفحه اذن (اجازه) دخول بخوان و تا وقتی که اذن و اجازه صادر نشده وارد مشو! آیا این کارها از روش و سنت علی علیه‌السلام است که هر وقت می‌خواست به منزل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برود دو صفحه اذن دخول می‌خوانده است؟! این دقیقاً مانند کسی است که برای دیدن شاهان باید اجازه‌ی دخول بگیرد و چندین ساعت پشت در بسته منتظر بماند و شکی نیست که در اسلام فقط سنت و روش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجب‌الاتباع است، نه روش شاهان.

۱- به معنی «درگاه و آستانه» و جمع آن «عتبات» است.

در بحار و مفاتیح و سایر کتب شیعه نوشته‌اند که امام صادق فرمود یکی از آداب زیارت، بوسیدن عتبه‌ی بارگاه است، و از دیگر آداب زیارت رفتن نزد ضریح و بوسیدن آن و خود را به آن چسبانیدن است، در حالی که ضریح‌ها را قرن‌ها پس از زمان ائمه علیهم‌السلام سلاطین جور و وزراء خائن ساخته‌اند. معلوم می‌شود این روایات در زمان آنان جعل شده و ائمه چنین سخنانی بر زبان نیاورده‌اند. معلوم نیست هدفشان از جعل این آداب آن‌هم به نام دین چه بوده است.

هم‌چنین نوشته‌اند هر کس به بارگاه می‌رود باید غسل کند و دم درب آن بایستد تا رقت قلب (نرمی) پیدا کند سپس پای راست خود را جلو بگذارد و گونه‌ی راستش را بر ضریح بگذارد. و دستور دیگر اینکه جایز است پشت به قبله رو به قبر امام نماز بخواند! (ولاحول ولا قوة إلا بالله والله المستعان وإلیه المشتکی، خدایا از این‌همه غلوه‌ها به تو پناه می‌بریم.) و به خدمتکاران و حفاظ بارگاه پول بدهد یعنی یک گداخانه باز کند، و به کسانی که در آن بقعه هستند صدقه بدهد که ثوابش دو برابر محسوب می‌شود! در صورتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: «قبر مرا قبله قرار مدهید». و حال این‌که در کتاب وسائل باب ۲۲ در احکام طواف آمده که پیشوایان اسلام فرموده‌اند: «هر کس وصیت و یا نذری برای کعبه و مسجد الحرام دارد آن را به دربان و حاجب کعبه و مسجد الحرام ندهد تا آن‌جا را تبدیل دکان‌گدایی نکند»^(۵).

۵- اگر کسی برای کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آن نذر را به حاجیانی بدهد که زاد و توشه آنان تمام شده و یا دزد برده و یا اصلاً فقیر بوده‌اند و یا بودجه خود را گم کرده‌اند. در «وسائل الشیعه» باب ۲۲ در احکام طواف چندین روایت آمده که امام پنجم و ششم فرموده‌اند: «هر کس وصیتی یا نذری برای کعبه نمود باید به مسجد الحرام رفته و زوار کعبه را صدا بزند که هر کس محتاج است به نزد او آمده و نذرش را به او پرداخت کند و به دربان و حُجَّاب کعبه و مسجد الحرام ندهد. بنابراین می‌توان دریافت که هر کس برای مساجد معموره که احتیاج به تعمیر ندارد نذر یا وصیت کند باید به زائرین و واردین محتاج پردازد نه به خدمتکاران و حُجَّاب و شاید حکمت این باشد که یک عده مفت‌خور معطل و بیکار به عنوان خدّام و حُجَّاب به وجود نیاید.

بنابراین تمام آن آدابی که در کتب دعا و زیارات دلالت بر اذن دخول دارد آدابی است که به دروغ بر امام بسته‌اند، زیرا در زمان ائمه گنبد و رواق و بارگاهی نبوده و هنوز از پول حرام سلاطین این چیزها ساخته نشده بود. چرا مجلسی و قمی و ابن طاووس این آداب و احکام را که خدا نازل نموده به دین اضافه کرده‌اند؟ خود این‌ها در کتاب‌هایشان از «محمد بن علی شیبانی» نقل کرده‌اند که گفت: «من و پدرم و عمویم شبانه و پنهانی در سال ۲۶۰ به زیارت مرقد حضرت امیر علیه السلام رفتیم و دیدیم که قبر میان بیابان است و دورش چند سنگ سیاه گذاشته شده و بنایی ندارد». پس تا سال ۲۶۰ که سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام آخرین امام ظاهر شیعه است مرقد حضرت علی علیه السلام بارگاه و گنبد و رواق و صحنی نداشته است، حال از آقایان ابن طاووس و شیخ طوسی و مجلسی و قمی باید پرسید که چرا این روایات را راجع به رواق و مرقد از قول ائمه آورده‌اید؟

در مفاتیح و بحار در زیارت مطلقه‌ی حضرت امیر از ابن طاووس نقل شده که چون قبه‌ی حضرت را دیدی چنین بگو، و چون به دروازه‌ی نجف رسیدی فلان دعا را بخوان و چون به در صحن رسیدی چنان بگو، و چون به رواق رسیدی بگو: «یا امیر المؤمنین عبدک یعنی ای امیرالمؤمنین بنده‌ات آمده!» این دستورات در زمان امام که نه صحنی بوده و نه دروازه‌ای و نه گنبدی، چه معنایی داشته است؟ معلوم نیست این مطالب در چه زمان از قول امامان جعل شده است. آیا آقایان ابن طاووس و مجلسی و قمی و شهید و شیخ طوسی حق دارند به سلیقه‌ی خود به دین اسلام چیزی بیفزایند که از آن نیست، حال به عنوان استحباب باشد یا غیراستحباب؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده: «حلال محمد حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة» یعنی حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرامش نیز تا روز قیامت حرام است. دیگر این که فرمود: «لا رأي في الدين، إنما الدين من الرب أمره ونهيه» یعنی هیچ کس حق رای دادن در دین را ندارد، این دین از جانب خداست و امر و نهیش نیز در اختیار اوست. (وسائل الشیعه، ۴۰/۱۸)، پس کسی حق ندارد آداب و احکام دین را کم و زیاد کند.

متأسفانه مردم را از سنت رسول دور و به بدعت مشغول و مغرور کرده‌اند. در «کافی» روایت شده که علی علیه السلام فرمود: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده» یعنی سنت و آداب دینی اسلام همان است که رسول خدا بدان عمل کرده و بدعت چیزی است که پس از رسول خدا پیدا شده است^(۶).

جای بسی تأسف است که علماء و مقدسین برای اظهار ارادت به ائمه علیهم السلام این آداب را روایت کرده و به غلط پنداشته‌اند کار درستی انجام می‌دهند. آیندگان نیز بر اساس حسن ظنی که به آنان داشته‌اند گمان کرده‌اند این کارها از گفتار خدا و رسول و جزو دین است، مثلاً در زیارت ائمه‌ی بقیع نوشته‌اند که در آداب اجازهی دخول به بارگاه ایشان چنین و چنان بگو، حال اگر واقعا امام به راوی چنین سخنی گفته بود بدون شک راوی می‌پرسید: کدام بارگاه؟ اصلاً در آن زمان قبرها بارگاه نداشته و همه می‌دانند در زمان ائمه بارگاهی موجود نبوده و مسلماً اجازهی دخول خواندن در بارگاه و مرقد ناموجود بسیار مضحک (خنده آور) است! و باید دانست که به نص دین اسلام غیر از مکه و مدینه هیچ حرم سومی وجود ندارد، بنابر این اطلاق اسم حرم نیز بر غیر از این دو از بدعت‌ها و خرافاتی است که شایسته‌ی هر انسان مسلمانی است از آن اجتناب و خودداری کند.

باز در زیارت قبر رسول خدا نوشته‌اند که چون به زیارت رسول خدا رفتی منبر او را ببوس و نزد ستون حنانه چنین و چنان کن و ستون را به چشم خود بمال و چون به در جبرئیل و زیر ناودان رسیدی چنین و چنان بگو، اینان می‌پندارند که رسول خدا تازه از دنیا رفته و در و پیکر و ناودان و منبر و ستون همان است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟ گویا اینان تاریخ را نیز نخوانده‌اند و حداقل ساعتی فکر نکرده‌اند که در و درگاه و ستون زمان رسول خدا بیش از هزار سال است که از بین رفته و چندین بار خراب و تجدید بنا شده است. گویی نعوذ بالله خدا دین خود را به دست اینان داده که هر چه بخواهند به آن بیفزایند!

۶- بحارالانوار، ج دوم (چاپ جدید)، ص ۲۶۶، حدیث ۲۳.

اکنون می‌پردازیم به مضمون و جمله‌های متن و راویان زیارتنامه‌ها و بیان می‌کنیم که آیا مضمون آن‌ها موافق قوانین اسلام و قرآن هست یا خیر؟ اگر موافق قرآن نبود معلوم می‌شود کذابین (و دروغگویان) آن را جعل کرده‌اند و این خود بزرگ‌ترین دلیل بر جعلی بودن آن زیارتنامه‌ها است.

آیات الهی و جملات زیارات

برای پاسخ به این سؤال ابتداء به متن زیارتنامه‌ها می‌پردازیم و چون بررسی تمامی جملات زیارتنامه‌ها بسیار طولانی خواهد شد ناچار به بعضی از جملات آن‌ها اشاره می‌کنیم و خوانندگان خود می‌توانند در موارد دیگر به قرآن مراجعه نمایند و مطالب زیارتنامه‌ها را با کتاب الهی مقایسه کنند.

۱- مجلسی^(۷) در کتاب مزار بحار در باب «زيارة النبي وسائر المشاهد في المدينة» از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: «إذا حج أحدكم فليختم حجه بزيارتنا لأن ذلك من تمام الحج» یعنی هر یک از شما که عبادت حج را به جای آورد باید در پایان مناسک حج به زیارت ما بیاید زیرا این کار تمام کننده حج است. حال جای پرسش است که:

اولاً: خود پیامبر صلى الله عليه وآله یا امام که حج می‌کرد به زیارت چه کسی می‌رفت؟ مگر حج امام و مأموم فرق دارد؟ و چرا این شرط کمال حج را خداوند در قرآن بیان نفرموده است؟

ثانياً: امام این قدر متکبر نیست که زیارت خود را کمال حج معرفی کند، زیرا خدا فرموده: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾ [القصص: ۸۳] یعنی «این خانه‌ی آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین

۷- در این جا بیشتر به منقولات مجلسی می‌پردازیم، زیرا مطالب وی در کتب سایر محدثین شیعه نیز موجود است.

دنبال برتری نیستند». و نیز فرموده: ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲] یعنی «از خودتان تعریف نکنید که خدا به حال اهل تقوی داناتر است».

ثالثاً: اگر امام این کلام را گفته باشد برای زمان حیاتش فرموده که مردم بروند و از علم او استفاده کنند و برای زیارت قبر خود نفرموده است، ولی راویان به غلط آن را دلیل بر زیارت قبر گرفته‌اند!

آیا ممکن است همه‌ی این زیاراتی را که مملو از تعریف و تمجید و مداحی است و سه جلد «بحارالانوار» را به خود اختصاص داده است ائمه گفته باشند تا این که مردم بیایند مقابل قبر ما این همه از ما تعریف و تملق کنند تا ما خشنود شویم و با همین گفتارهای غلوآمیز در محکمه‌ی عدل الهی پارتی (واسطه) ایشان شده از ایشان طرفداری نماییم؟

۲- مجلسی در همان باب از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «من زارني حياً و ميتاً كنت له شفيعاً يوم القيامة» یعنی هر کس مرا در حیاتم و یا در مماتم زیارت کند روز قیامت شفیع او خواهم بود. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انتخاب شفیع به اختیار زوار است، ولی خدا انتخاب شفیع را فقط حق خود دانسته و این حق را از مخلوق سلب کرده و در مورد شفاعت ملائکه فرموده:

﴿وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ فِي السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِيْ شَفَعَتُهُمْ شَيْءًا اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اَنْ يَّأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيَرْضٰى﴾ [النجم: ۲۶] یعنی: «چه قدر زیاد فرشته در آسمان وجود دارد که شفاعتشان سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و راضی شود اجازه شفاعت بدهد».

و نیز فرموده:

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ اِلَّا لِمَنْ اٰذِنَ لَهُ﴾ [سبا: ۲۳] یعنی: «هیچ شفاعتی نزد پروردگار برای کسی سودی ندارد مگر برای آن کس که خدا اجازه شفاعت را بدهد».

و در این زمینه شاعر چنین می‌فرماید:

اگر خدای نباشد ز بنده‌اش خوشنود شفاعت همه‌ی پیغمبران ندارد سود مناسب است در این جا مطلبی را از بخش هفتم کتاب «عدل الهی» نوشته مرتضی مطهری نقل کنم، هر چند نظر وی در چند مورد از موضوع شفاعت از جمله درباره آیه ۳۵ سوره المائده صحیح نیست و به همین سبب نیز ایشان مانند سایر دیگر آخوندها آیه‌ی شریفه را تا انتها ذکر نکرده است (صفحه ۲۸۳ چاپ دهم کتاب عدل الهی) ولی به هر حال برخی از مطالب ایشان درباره‌ی شفاعت قابل توجه است، می‌گوید: نوع نادرست شفاعت که به دلایل عقلی و نقلی مردود شناخته شده است این است که گناه‌کار بتواند وسیله‌ای برانگیزد و توسط او از نفوذ حکم الهی جلوگیری کند، درست همان‌طوری که در پارتی بازی‌های اجتماعات منحط بشری وجود دارد. بسیاری از عوام مردم شفاعت انبیاء و ائمه علیهم‌السلام را چنین می‌پندارند. باور دارند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر المومنین علیه‌السلام و فاطمه‌ی زهراء علیها‌السلام و ائمه اطهار خصوصاً امام حسین علیه‌السلام متنفذهایی هستند که در دستگاه خدا اعمال نفوذ می‌کنند، اراده‌ی خدا را تغییر می‌دهند و قانون را نقض می‌کنند. اعراب دوران جاهلیت نیز درباره بت‌هایی که شریک خداوند قرار می‌دادند همین تصور را داشتند، آنان می‌گفتند که آفرینش منحصرأ در دست خداست و کسی با او در این کار شریک نیست ولی در اداره‌ی جهان بت‌ها با او شراکت دارند، شرک اعراب جاهلیت شرک در «ربوبیت خالق» نبود بلکه شرک در «الوهیت رب» بود.

می‌دانیم که در میان افراد بشر گاهی کسی موسسه‌ای به وجود می‌آورد ولی اداره‌ی آن را به دیگری واگذار می‌کند یا در اداره‌ی آن موسسه خودش با دیگران به طور مشترک دست به کار می‌شود، درست مثل عقیده‌ی مشرکین درباره‌ی خدا و اداره‌ی جهان است. قرآن کریم به سختی با آنان مبارزه کرد و مرتب اعلام نمود که برای خدا شریکی وجود ندارد نه در الوهیت و نه در ربوبیت، او به تنهایی هم پدید آورنده‌ی جهان است و هم تدبیر کننده‌ی آن، ملک و پادشاهی جهان اختصاص به او دارد و او رب العالمین است.

مشرکین که می‌پنداشتند ربوبیت جهان بین خدا و غیر خدا تقسیم شده است بر خود لازم نمی‌دانستند که در صدد جلب رضا و خشنودی الله باشند، می‌گفتند می‌توان با قربت‌ها و پرستش‌هایی که در برابر بت‌ها انجام می‌دهیم، رضایت «رب»‌های دیگر را به دست آوریم و نظر موافق آن‌ها را جلب کنیم، هر چند مخالف رضای الله باشد، اگر رضایت این‌ها را کسب کنیم آن‌ها خودشان به نحوی مشکل را در نزد الله حل می‌کنند.

اگر در میان مسلمانان هم کسی چنین معتقد شود که در کنار دستگاه سلطنت پروردگار، سلطنت دیگری هم وجود دارد و در مقابل آن دست به کار است چیزی جز شرک نخواهد بود. و اگر کسی گمان کند که تحصیل رضا و خشنودی خدای متعال راهی دارد و تحصیل رضا و خشنودی مثلاً امام حسین علیه السلام راهی دیگر دارد و هر یک از این دو جداگانه ممکن است سعادت انسان را تامین کند دچار گمراهی بزرگی شده است. در این پندار غلط چنین گفته می‌شود که خدا با چیزهایی راضی می‌شود و امام حسین علیه السلام با چیزهایی دیگر، خدا با انجام دادن واجبات مانند نماز، روزه، حج، جهاد، زکات، راستی، درستی، خدمت به خلق، نیکی کردن به پدر و مادر و امثال این‌ها و با ترک گناهان از قبیل دروغ، ظلم، غیبت، شراب‌خواری و زنا راضی می‌گردد، ولی امام حسین علیه السلام کاری به این‌ها ندارد بلکه رضای او در این است که مثلاً برای فرزند جوانش علی اکبر علیه السلام گریه کند و یا لااقل خود را به گریه بزند! حساب امام حسین از حساب خدا جداست. به دنبال این تقسیم چنین نتیجه گرفته می‌شود که تحصیل رضای خدا دشوار است، زیرا باید کارهای زیادی را انجام داد تا او راضی گردد، ولی تحصیل خشنودی امام حسین علیه السلام آسان است، فقط گریه کردن و سینه زدن. و زمانی که خشنودی امام حسین علیه السلام حاصل گردد او در دستگاه خدا نفوذ دارد و با شفاعت کارها را ردیف می‌کند. حساب نماز و روزه و حج و جهاد و انفاق فی سبیل الله که انجام داده‌ایم همه تصفیه می‌شد و گناهان هر چه باشد با یک فوت از بین می‌رود!

چنین تصویری از شفاعت نه تنها باطل و نادرست است بلکه شرک در ربوبیت به شمار آمده و به ساحت پاک امام حسین علیه السلام نیز که بزرگ‌ترین افتخارش عبودیت و بندگی خداست اهانت می‌شود. هم‌چنان‌که پدر بزرگوارش از نسبت‌های غلو کنندگان سخت خشمگین می‌شد و به خدای متعال از گفته‌های آنان پناه می‌برد. امام حسین علیه السلام کشته نشد برای این‌که العیاذ بالله دستگاهی در مقابل دستگاه خدا یا شریعت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آورد که راه فراری از قانون خدا باشد. شهادت او برای این نبوده که برنامه عملی اسلام و قانون قرآن را ضعیف سازد، برعکس وی برای اقامه نماز و زکات و سایر مقررات اسلام از زندگی چشم پوشیده و به شهادت تن داد.

خواننده‌ی عزیز کمی انصاف بده! آیا این زیارتنامه‌های موجود جز بر اساس همین تصور ساخته شده‌اند؟ و آیا تاکنون دیده‌ای که روضه خوان و یا مداحی بر منبر سخنی مغایر با این تصور باطل بر زبان آورد و یا با آن مخالفت و مبارزه کند و آن را خلاف شرع بشمارد؟

باری مولف «عدل الهی» در قسمت دیگری از همین بخش کتابش به نقل از جلد دوم «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» قسمتی از خطبه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر می‌کند که در اواخر عمر خود فرمود: «أیها الناس إنه لیس بین الله و بین أحد نسب ولا أمر یؤتیه به خیراً أو یصرف عنه شراً إلا العمل، ألا لا یدعیَنَّ مُدَّعٍ ولا یتمنینَّ مُتَمَنَّئٌ، والذي بعثنی بالحق لا ینجی إلا عمل مع رحمة، ولو عصیتُ هویئُ، اللهم هل بلّغت؟» یعنی ای مردم بین خدا و هیچ کس رابطه‌ی خویشاوندی وجود ندارد و هیچ رابطه‌ی دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود وجود ندارد جز عمل، این‌ها را بدانید تا هیچ کس ادعای گزافی نکند، هیچ کس آرزوی خام در دل نپروراند. قسم به خدایی که مرا به راستی بر انگیخت هیچ چیزی جز عمل همراه با رحمت خدا سبب رستگاری نمی‌گردد. من خودم هم اگر گناه می‌کردم سقوط کرده بودم. آن‌گاه فرمود: خدایا آیا آنچه بر من واجب بود بیانش کردم؟

اکنون چند مطلب هست که آن را به عرض خوانندگان گرامی میرسانم:

اولاً: اگر به صرف زیارت کسی مستحق شفاعت شود باید تمام اصحاب رسول ﷺ که آن حضرت را زیارت کردند و همچنین تمام فساق و فجاری که به زیارت قبرها رفته‌اند همه وارد بهشت و مشمول شفاعت گردند و دیگر قانون قرآن و عقاب و حساب لغو گردد!

ثانیاً: در آیات قرآن به افراد انسان حتی انبیاء اجازه شفاعت آن چنان که عوام خیال می‌کنند داده نشده و هیچ آیه‌ای چنین صراحتی ندارد، بلکه حتی نسبت به مؤمنین شفاعت را در قیامت نفی نموده و فرموده:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴] یعنی: «ای مؤمنین از آنچه روزی شما کرده‌ایم انفاق کنید قبل از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستد و نه دوستی و نه شفاعتی دادرسی انسان باشد».

ثالثاً: بعضی از آیات قرآن شفاعت را منحصر به خدا نموده چنان‌که می‌فرماید:

﴿مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ [السجدة: ۴] یعنی:

«آیا یادآور نمی‌شوید که جز خدا سرپرست و شفیع دیگری ندارید؟»

و فرموده:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [الزمر: ۴۴] یعنی: «بگو که تمامی شفاعت از آن خداست».

رابعاً: اگر از بعضی آیات قرآن چنین برداشت می‌شود که ملائکه شفاعت می‌کنند باید دانست که این شفاعت بعد از اجازه خداوند بوده است و در ضمن باید دانست که نمی‌توان انبیاء و اولیاء را بر ملائکه در کارهایی که انجام می‌دهند قیاس گرفت، مثلاً طبق قرآن ملائکه افراد انسان را قبض روح می‌کنند در صورتی که نمی‌توان گفت انبیاء و اولیاء نیز چنین کاری را انجام می‌دهند. علاوه بر این شفاعت ملائکه و انبیاء و اولیاء همان رحمت الهی است که توسط ملائکه و شاید انبیاء و اولیاء به

مشفوع له ابلاغ می‌شود. زیرا فقط خدا به حال بندگان آگاه بوده و از رفتار و کردار ایشان مطلع است. آیات قرآن نیز این مطلب را به صراحت تمام بیان می‌دارد.

۳- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من أتى مكة حاجاً ولم يزرنى في المدينة جفته يوم القيامة ومن جاءني زائراً وجبت له شفاعتي ومن وجبت له شفاعتي وجبت له الجنة» یعنی هر کس برای حج به مکه برود و مرا در مدینه زیارت نکند من روز قیامت به او جفا خواهم کرد! و هر کس مرا زیارت کند، شفاعتم برای او واجب می‌گردد و هر کس شفاعتم برای او واجب گردد، بهشت برای او واجب می‌شود. ببینید این راوی دروغگو چگونه به پیامبر تهمت زده که رسول خدا فرموده هر کس به زیارت من نیاید من به او جفا خواهم کرد. مگر رسول خدا جفاکار و با هر کس او را زیارت نکند دشمن است؟! من گمان نمی‌کنم هیچ عقلی این سخن را بپذیرد و سخن خدا را که فرموده رسول اسلام رحمتی برای تمام دنیا است را رد کند: ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۷]. اضافه بر این می‌گوید هر کس که رسول خدا برایش شفاعت کند بهشت برای او واجب می‌شود یعنی خدا ناچار، شفاعت رسول خود را می‌پذیرد و او را به بهشت می‌برد! درحالی که خدا مطیع رسول نیست بلکه به رسول خود فرموده:

﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ [الزمر: ۱۹] یعنی:

«آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق شد می‌توانی او را از آتش نجات دهی؟» مفهوم آیه چنین است که رسول خدا ﷺ نمی‌تواند کسی را که به آتش جهنم خواهد افتاد او را نجات دهد، پس این حدیث با قرآن موافقت ندارد و باعث گستاخی مردم خرافاتی و غرور آنان می‌شود.

۴- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرموده: «من مات في الحرمین لم يعرض له الحساب» یعنی: هر کس در مکه و یا در مدینه بمیرد محاسبه نمیشود. این روایت نیز مخالف قرآن است به گونه‌ای که خدا می‌فرماید:

﴿فَلَنَسَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الاعراف: ٦] یعنی: «کسانی

را که برایشان رسول فرستاده شده حتما مورد سؤال قرار می‌دهیم و حتما از پیغمبران سؤال و بازخواست می‌نماییم».

آیا خود رسول خدا که در مدینه فوت شده مورد سوال و بازخواست قرار می‌گردد یا خیر؟ قرآن می‌فرماید که حتی پیامبران مورد سؤال واقع می‌شوند تا چه رسد به دیگران! به نظر ما مقصود دروغ گویان این بوده که با جعل روایات قرآن را از بین مردم دور کنند.

۵- مجلسی در وسائل، جلد ۱۰، باب نوزدهم موسوم به باب «استحباب النزول بالمعرس لمن مرّ به» روایت کرده که رسول خدا ﷺ در مکانی بین مکه و مدینه با یکی از همسرانش هم‌خوابی کرد، سپس خوابش برد تا این‌که آفتاب طلوع کرد و نماز آن حضرت قضا شد. از این روایت برداشت کرده که مستحب است برای هر کس که به حج می‌رود در آن‌جا منزل کند و بخوابد. باید گفت رسول خدا ﷺ پس از هم‌خوابی خوابش برده و نمازش قضا شده و قطعاً پیامبر ﷺ از مکانی که در آن‌جا نمازش قضا شده متنفر است پس نباید کسی در آن‌جا بخوابد بلکه باید به سرعت از آن منطقه بگذرد^(۸). و دیگر این‌که حاجیانی که نمی‌خواهند در آن‌جا با همسرانشان هم‌خوابی کنند برای چه باید آن‌جا بخوابند؟ آیا این حدیث استهزاء به دین نیست؟ جالب‌تر اینکه وسائل الشیعه در باب بیستم صفحه‌ی ۲۹۱ از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هر کس از منزلگاه معرس گذشت و هم‌خوابی نکرد برگردد و هم‌خوابی کند!». لازم است بدانیم که خداوند هم‌خوابی را به اختیار مؤمنین گذاشته و فرموده:

۸- چنانکه در «جامع المنقول فی سنن الرسول» نیز آورده‌ام، در «وسائل الشیعه» ج ۳، ص ۲۰۷ و المصنف» ج ۱، ص ۵۸۷ آمده است که چون نماز پیامبر اکرم ﷺ قضا شد جمله‌ای به این مضمون فرمودند: «قوموا فتحولوا عن مکانکم الذی أصابکم فیہ الغفلة» از مکانی که در آن دچار غفلت شده‌اید برخیزید. اما در این روایت آمده که حتی اگر از چنین مکانی گذشتید و نخوابیدید دوباره به آن باز گردید!

﴿نَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَّتْكُمْ أَلَىٰ شَيْئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳] یعنی: «همسرانتان

کشتزارهای شما، هرگونه که می‌خواهید بر کشتزارهای خود وارد شوید».

خدا کند دشمنان اسلام این مطالب را نخوانند و گرنه ادعا می‌کنند معارف اسلام

چیزی جز این‌ها نیست!

۶- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ به امام حسین عليه السلام

فرمود: «من زارني أو زار أبك أو أخاك أو زارك ... الخ» یعنی هر کس مرا، یا پدرت، یا

برادرت و یا تو را زیارت کند شفاعت حق اوست و من که رسول خدایم او را از

گناهانش خلاص می‌کنم!

در این حدیث گویا امام حسین عليه السلام از کودکی منتظر مقدم زائران و چگونگی

اجر آنان بوده و گویا رسول خدا غفار الذنوب و یا شفاعت به دست او و خانواده‌ی

او و زائرین او است. در حالی که خدا در قرآن به پیامبر عليه السلام فرموده: ﴿إِن تَسْتَغْفِرْ

لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰] یعنی: «اگر هفتاد بار برایشان طلب

آمرزش کنی باز هم خدا هرگز ایشان را نمی‌آمرزد». زیرا خدا مطیع رسول و غیر

رسول نیست.

۷- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا عليه السلام فرمود: «من زار الحسن

في بقیعه ثبت قدمه على الصراط يوم تزل فيه الأقدام» یعنی هر کس امام حسن را در بقیع

زیارت کند، روزی که قدم‌ها در آن خواهد لغزید، قدم او بر صراط ثابت خواهد بود.

آیا هر کس هر گناهی کرده به صرف زیارت لغزش او بخشیده می‌شود؟ آیا این

زیارت رشوه‌ای است که قوانین خدا را نقض می‌کند؟ چرا این ثواب فقط برای

زیارت زمان ممات و قبر امام است؟ چرا برای زائر او در زمان حیات آن امام همام

چنین بهره‌ای نداشته است؟

۸- مجلسی در همان باب از حضرت جواد عليه السلام روایت کرده که فرمودند: «هر

کس متعمداً رسول خدا را زیارت کند پاداشش بهشت است». شکی نیست که تمام

اصحاب آن حضرت به زیارتش نائل شدند و در نتیجه اهل بهشت خواهند بود، پس

چرا شما به اصحاب رسول ﷺ بد می‌گویید؟ مگر اینکه کسی بگوید این ثواب‌ها برای زائر قبر است نه زائر خود رسول خدا ﷺ، و این جاست که باید گفت: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ [ص/ ۵].

۹- مجلسی در همان باب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من زارني غفرت له ذنوبه و لم يمّت فقيراً» یعنی هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده می‌شود و فقیر نخواهد مرد. آیا امام این قدر زیارت مردم از خودش را دوست دارد که فرموده تمام گناهان زائرش کیفر ندارد و هر کسی که به خدمت او رسیده در حال مرگ غنی خواهد بود. علمای اقتصاد می‌گویند برای ایجاد رفاه باید از قوانین صحیح اقتصادی پیروی کرد ولی راویان چنین احادیث دروغی می‌گویند برای بی‌نیازی باید به زیارت قبور پرداخت! حال کدام صحیح است؟ قضاوت با خواننده است؟

به نظر ما دشمنان اسلام با این روایات دین اسلام را موهون ساخته و مردم را بر انجام گناهان با جرات ساخته‌اند، زیرا زیارت قبر موجب آمرزش جنایات و گناهان می‌شود.

در همین باب روایتی آمده که حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «من زار جعفر و أباه لم يشك عينه و لم يصبه سقم» یعنی هر کس حضرت جعفر و پدرش را زیارت کند چشم درد نمی‌گیرد و مریض نیز نمی‌شود. باید پرسید چرا مردمی که رسول خدا ﷺ را می‌دیدند، مریض می‌شدند و خود علی علیه السلام چشم درد گرفت و تعدادی از مهاجرین فی سبیل الله که از اصحاب پیامبر علیه السلام بودند پس از وصول به مدینه بیمار شدند و تب کردند؟ با وجود چنین روایاتی چگونه زائر قبر نواده‌ی پیامبر مریض نمی‌شود و زائر خود پیامبر آن هم در حیاتش مریض می‌شود؟! این‌ها تماماً مخالف کتاب خدا و مخالف عقل سلیم است، و روایات این باب همه‌اش از این قبیل است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل (مختصر).

باب دوم از ابواب زیارت رسول خدا ﷺ

۱- مجلسی در این باب روایاتی آورده که مردم باید به نزد ستون توبه و ستون حنانه و منبر رسول خدا ﷺ بروند و آن‌ها را ببوسند و چشم خود را به آن بکشند و مقام جبرئیل و ناودان را که بالای سر باب جبرئیل بوده زیارت نمایند. جای پرسش است که آیا آن ستون‌ها و منبر رسول ﷺ هنوز موجود است؟ آیا مجلسی و یا راویان دیگر نمی‌دانسته‌اند که صدها سال قبل مسجد و منبر و ستون‌ها از بین رفته است؟!

۲- مجلسی در این باب دعاهایی را ذکر نموده که هر کس در آن‌جا یعنی در مسجد و مقبره‌ی رسول خدا ﷺ در مقابل حق تعالی باید بایستد و از رسول خدا تملق و تعریف کند و مقام‌های رسول را نعوذ بالله به خدا گوشزد نماید و در آخر به خدا بگوید: «اللهم إنك قلت: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^(۹) وَإِنِّي أَتَيْتُ نَبِيكَ مُسْتَغْفِرًا تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي ... الخ. یعنی: خدایا تو خود فرموده‌ای: «اگر آنان که به خود ستم کردند نزد آمده پیامبر ﷺ و از خدا آمرزش خواستند و رسول نیز برای ایشان طلب مغفرت کرد خدا را توبه پذیر و رحیم می‌یافتند» همانا من آمرزش‌خواه و تائب از گناهانم به نزد پیامبرت آمده‌ام ... الخ.

آیا این آیه دلالت دارد که هر گناه‌کاری باید برای آمرزش گناهانش نزد رسول خدا برود که خواننده در آخر می‌گوید من نزد پیامبر آمده‌ام و از گناهان استغفار و توبه می‌کنم چنان‌که مسیحیان نزد کشیش می‌روند و گناهان خود را اظهار کرده و از آن توبه می‌کنند؟ آیا این بازی کردن با قرآن و تحریف معنوی آن نیست؟ کجای آیه فرموده که هر کس گناه کرد برای آمرزش نزد رسول او برود؟ و آیه‌ای که در این

۹- [نساء: ۶۴].

دعا ذکر شده هیچ نسبتی به این موضوع ندارد بلکه از خیانت‌های سازنده دعا بوده است برای این‌که این آیه به سبب منافقینی نازل شد که با یهود اختلاف داشتند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾﴾ [النساء: ٦٤، ٦٥] یعنی:

«اگر آنان که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برایشان آمرزش می‌خواست خداوند را توبه پذیر و رحیم می‌یافتند. به هیچ وجه چنین نیست، قسم به پروردگارت که آنان ایمان نمی‌آورند مگر زمانی که تو را در اختلافات میان خود قاضی قرار دهند و در دلشان نیز از قضاوت تو دلتنگ نبوده و کاملاً تسلیم باشند».

سپس یهودی به منافق گفت: بیا برای قضاوت به نزد محمد برویم، من قضاوت او را می‌پذیرم، ولی منافق گفت: من قضاوت محمد را قبول ندارم. اگر چند آیه قبل از این آیه شریفه را مورد مطالعه قرار دهیم می‌یابیم که می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ

يُضِدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦٦﴾﴾ [النساء: ٦٥، ٦٦] یعنی: «آیا دیدی آن کسانی که به زعم خودشان گفتند ما به تو و به آنچه بر تو و قبل از تو نازل شده ایمان آورده‌ایم حال آنان چنین است که می‌خواهند محاکمه خود را نزد طاغوت ببرند در حالی که آنان مامورند به طاغوت کافر شوند و شیطان می‌خواهد ایشان را به گمراهی عمیقی وارد سازد و چون به ایشان گفته می‌شود به سوی آنچه خدا نازل نموده و به سوی رسول روی کنید می‌بینی که منافقان آن‌ها را از آمدن به سوی تو باز می‌دارند».

سپس فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾^(۱۰) «قسم به پروردگارت که

اینان ایمان نمی‌آورند مگر زمانی که تو را بین اختلافات خود قاضی قرار دهند».

زیرا اینان که ادعای اسلام می‌کردند حاضر به پذیرش قضاوت کعب بن اشرف یهودی بودند، اما به قضاوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ راضی نبودند! این به معنای آن بود که قوانین و احکام شرع را قبول ندارند و آن را درست و عادلانه نمی‌دانند! و یا رسول الله ﷺ را - نعوذ بالله - عادل نمی‌شناسند و این خود آشکارترین دلیل بر بی‌ایمانی آنان و توهین به پیامبر اکرم ﷺ بود. از این رو آیه می‌فرماید نشانه ایمان پذیرش حکم شرع است و دیگر این‌که برای رفع توهین و ظلمی که در حق پیامبر ﷺ روا داشته بودند و به ناحق او را غیر عادل شمرده بودند، باید بیایند و از رسول گرامی اسلام رضایت بخواهند و آن حضرت نیز به نشانه گذشت و رضایت خویش از پروردگار برایشان طلب آمرزش کند. ولی آنان چنین نکردند، لذا خداوند به رسول خود در این آیات فرمود: ﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ یعنی «از ایشان روی گردان». سپس در آیه ۶۴ فرمود: «اگر ایشان هنگامی که به خود ستم کردند، برای آمرزش از خدا به نزدت می‌آمدند ... الخ». که البته این طلب آمرزش نسبت به آن توهین و ظلمی که به پیامبر ﷺ کرده بودند می‌باشد نه در مورد سایر گناهان. ملاحظه می‌کنید که اصلاً آیه به سبب مؤمنین نازل نشده است. و باید به سازنده این دعا گفت: **اولاً** این آیه در وصف منافقین است، مگر تو منافقی که می‌گویی: «اللهم اني قد أتيت نبيك» خدایا من به نزد پیامبرت آمده‌ام.

ثانياً خدا نفرموده هر کس مرتکب گناهی شد نزد قبر رسول برود و اصلاً کلمه قبر در آیه نیامده بلکه این آیه متعلق به زمان حیات رسول است که مردم در مراعات و تنازع باید نزد او می‌رفتند که وظیفه ایشان در حیات رسول خدا چنین بوده است.

ملاحظه فرمایید این دعاساز منافق چگونه با قرآن بازی کرده و از آیه توحید، شرک استخراج کرده و مردم را به شرک می‌کشاند؟ دین اسلام مانند مسیحیت نیست که بگوید هر کس گناهی کرده نزد مخلوق برود تا چه رسد به قبر مخلوق، بلکه فرموده:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]

یعنی «اگر بندگانم از تو درباره من پرسیدند من نزدیکم و اگر کسی مرا به دعا بخواند دعوتش را اجابت می‌کنم».

و فرموده:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ﴾ [الاعراف: ۵۵] یعنی «پروردگارتان را به دعا بخوانید». و نفرموده

پیامبر پروردگارتان را بخوانید،

و در جای دیگر فرموده:

﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [غافر: ۱۴] یعنی «خالصانه

خدا را به دعا بخوانید اگر چه کافران ناپسند داشتند».

و فرموده:

﴿وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ﴾ [البقرة: ۱۹۹]

و

﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ﴾ [نوح: ۱۰] یعنی «از خدا و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید».

حتی به خود خاتم النبیین فرموده:

﴿وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ﴾ [غافر: ۵۵] یعنی «برای گناهت آمرزش بخواه».

و نیز فرموده:

﴿أَتَمَّ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ﴾ [فصلت: ۶] یعنی «همانا که

معبود شما معبودی یگانه است، مستقیم به سوی او بروید و از او آمرزش بخواهید».

و نفرموده که برایم شفیع بیاورید.

آیا مجلسی و سایر محدثین شیعه به این آیه توجه نکرده‌اند و تا این اندازه تسلیم

راویان کذاب بوده‌اند؟ مجلسی در بحار باب «زيارة النبي من قريب» در حدیث ۴۱ از

ابن طاووس و شیخ مفید بدون سند روایت کرده که مقابل قبر رسول خدا ﷺ بایست و او را با جملاتی که در آن زیارت نقل شده تمجید و مداحی کن. می پرسیم آیا رسول خدا مانند سایر مردم از تعریف و مداحی خوشنود و ممنون می شود یا خیر؟ و آیا مانند خدا از احوال این همه مردم و از تعریف شان با خبر است یا خیر؟

۳- مجلسی در همین باب روایت کرده که باید حاجی به مدینه برود و خانه‌ی علی علیه السلام و جعفر را زیارت کند و بعد آنچه را که سند ندارد و شیخ مفید و ابن طاووس و دیگران گفته‌اند بخواند. باید پرسید مگر خانه حضرت علی علیه السلام و جعفر هنوز موجود است؟ آیا این آقایان تا این اندازه حق جعل زیارت‌نامه دارند؟ مجلسی در این باب و در ابواب دیگر هر دعا و نمازی را که فردی مقدس‌نما و یا آخوندی نوشته، گرد آورده است و عمل به آن‌ها را مشروع می‌داند! آیا غیر خدا هم می‌تواند عبادت انشاء کند؟!

باب زیارت رسول خدا ﷺ از دور

۱- در این باب مجلسی روایت کرده است که فرشته‌ای به خدا عرض کرد: خدایا مرا گوشی بده که سخن بندگان را بشنوم، خدا نیز به او عطا کرد، و کار او این است که تا قیامت ایستاده و هر کس می‌گوید: صلی الله علی محمد و آله او به رسول خدا می‌رساند و رسول خدا هر دقیقه می‌گوید: و بر او سلام، و بر او سلام ... و کار او همین است!

۲- از مفید و ابن طاووس شهید نقل کرده که اگر خواستی از دور رسول خدا را زیارت کنی در جلوی خود چیزی شبیه به قبر بساز و اسم رسول خدا را بر آن بنویس و غسل کن و سپس در مقابل قبر خیالی بایست و چندین صفحه چیزهایی را که آنان به سلیقه خود ساخته‌اند بخوان! آیا قبر خیالی هم زیارت و دعا و ثنا و مداحی دارد؟! خدا کند عقلای دنیا کتب مذهبی ما را نخوانند و گرنه شریعت اسلام را استهزاء خواهند کرد.

۳- در ابواب مزار در اکثر زیارتنامه‌ها ذکر شده که زائر بگوید: «مقرُّ بر جعتکم» و به رجعت ائمه اقرار کند. رجعت یعنی امامان با دشمنان خود قبل از قیامت به دنیا باز می‌گردند و هر امامی با دشمنان خود جنگیده و از آنان انتقام می‌گیرد. مثلاً امام حسین یزید را می‌کشد و خانواده‌ی او را اسیر می‌کند و آنچه را که آنان کرده‌اند تلافی می‌کند! ولی رجعت مخالف قرآنی است که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾﴾ [المؤمنون: ۱۵، ۱۶] یعنی «سپس شما قطعاً بعد از این (زندگی دنیا) می‌میرید، سپس محققاً شما در روز قیامت مبعوث می‌شوید».

و اگر امام در دنیا تلافی می‌کند پس وعده‌های الهی و حساب و کتاب و عقاب قیامت برای چیست؟ به علاوه خدا در قرآن می‌فرماید ظلم و شرک و کفر تا قیامت باقی خواهد بود چنان‌که درباره‌ی بقای یهود و نصاری تا قیامت فرموده:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١٤﴾﴾ [المائدة: ۱۴] یعنی «از آنانی که گفتند ما نصارا هستیم میثاق گرفتیم سپس آنان پاره‌ای از آنچه بدان تذکر داده شده بودند به فراموشی سپردند در نتیجه در بینشان تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم».

و فرموده:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ... وَالْقِيَامَةَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿٦٤﴾﴾ [المائدة: ۶۴] یعنی «و یهود گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهایشان و به سبب آنچه گفتند لعنت شدند ... و میانشان تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم».

پس اگر امام زمان و یا سایر امامان بیایند و همه بدکاران را مجازات کرده و بساط کفر و شرک را برچینند و همه اسلام بیاورند این مسأله با آیات فوق موافق نخواهد بود».

باب زیارت حضرت زهرا علیها السلام

۱- حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام وصیت فرمود که قبر مرا از دید مردم مخفی کن. ولی مجلسی و سایر محدثین شیعه در کتب خود سعی دارند که قبر او را معلوم و معین کنند و چون معین نشده باید زیارتنامه‌های متعدد در مکان‌های متعدد بتراشند! مجلسی از «کافی» نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرموده: «نماز در خانه فاطمه بهتر از نماز در مسجد است» جای سؤال است که مگر خانه فاطمه هنوز پابرجا است؟ و چگونه خانه حضرت زهرا از مسجد که خانه خدا است فضیلتش بیشتر است؟ پس چرا حضرت علی در مسجد نماز می‌خواند؟ و عمل راجح و اولی را ترک می‌نمود؟ آیا همین روایات باعث تحقیر مسجد و کم شدن رونق مساجد و پر شدن مقبره‌ها نمی‌شود؟

۲- در همین باب روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود هر کس به فاطمه «صلی الله علیک» بگوید، خدا او را می‌آمرزد و در هر جای بهشت که باشم او را به من ابلاغ می‌کند. بنابراین باید بگوییم که ما به مقام حضرت رسول رسیده و در بهشت با او هستیم زیرا می‌گوییم «صلی الله علیک»!.

هم‌چنین روایت کرده‌اند که در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بگو: «یا ممتحنة امتحنک الله الذی خلقک قبل أن یخلقک فإننا نسألك إن کنا صدقناک إلا ألحقنا بتصدقنا بالدرجة العالیة»: ای حضرت فاطمه! خدایی که تو را آفرید امتحانت نمود پیش از آنکه تو را خلق کند! و ما از تو می‌خواهیم که اگر تو را تصدیق کرده‌ایم ما را با تصدیق به درجه‌ی عالیه برسانی.

حال اگر کسی بخواهد معنی این جملات را بفهمد که چگونه خدا فاطمه را پیش از آنکه او را خلق کند امتحان کرده! باید گفت: این مصداق «المعنی فی بطن الشاعر» است یعنی معنای این کلام را فقط راوی می‌داند!

دیگر اینکه ملحق کردن به درجات عالی به دست حضرت زهرا نیست، درجه هرکسی وابسته به ایمان و عمل خود اوست، مگر کسی با دو کلمه تملق و چاپلوسی به درجات عالی ملحق می‌شود؟!

مجلسی در این جا و در بسیاری از موارد دیگر زیارتنامه‌هایی طولانی که مملو از تملقات و چاپلوسی می‌باشد از قول شیخ طوسی و صدوق و مفید و ابن طاووس و دیگران نقل کرده، و بعد می‌گوید: «آنان گفته‌اند که این زیارتنامه‌ها از جانب خدا و رسولش نیست، بلکه خودمان آن را مناسب دانسته‌ایم!» مایه تعجب بسیار است، مگر کسی به سلیقه‌ی خود و بدون دلیل شرعی متقن می‌تواند هر چه را مناسب دید به دین خدا اضافه کند؟!

مثلاً مجلسی در همین باب می‌گوید: حدیثی در کیفیت زیارت حضرت زهرا وارد نشده ولی اصحاب ما این زیارات را مناسب دیده‌اند! مثلاً این جمله را مناسب دانسته‌اند: «و زوجه الوصي والحجة والسلام عليك يا والدة الحجج». یعنی مناسب دیده‌اند که شوهر و اولاد فاطمه عليها السلام حجت باشند، در حالی که قرآن فرموده پس از رسولان الهی کسی حجت نیست:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء:

۱۶۵] یعنی «پیامبرانی بشارت‌آور و هشدار دهنده [فرستادیم] تا پس از [آمدن] آن‌ها برای مردم نزد خدا حجتی نباشد».

حضرت علی عليه السلام نیز فقط انبیاء را حجت دانسته و می‌فرماید: پس از پیغمبر ما حضرت محمد عليه السلام دیگر حجتی نیست و با حضرت رسول عليه السلام حجت بر مردم تمام شده است: «بل تعاهدتم بالحجج على ألسن الخيرة من أنبيائه، ومتحملي ودائع رسالاته، قرناً فقرناً، حتى تمت بنبينا محمد عليه السلام حجته»: «بلکه از بندگان با براهین و حجت‌هایی که بر زبان پیامبران برگزیده نهاد، مواظبت و مراقبت فرمود. پیامبرانی که دارندگان امانت

رسالت الهی بوده و قرنی پس از قرنی برانگیخته می‌شدند تا اینکه حجت او با پیامبر ما تمام گردید»^(۱۱).

آیا باید سخن قرآن را که پس از رسولان حجتی نیست قبول کرد یا سخن دیگران را؟ ما دین خدا را از هر چیز مهم‌تر و بزرگ‌تر و عزیزتر می‌دانیم و حضرت زهرا و ائمه (علیهم‌السلام) را مروج و مبلغ و تابع دین می‌دانیم و راضی نیستیم کسی به عنوان اظهار ارادت به آنان، دینشان را کم و زیاد کند و حجت بتراشد و تردید نداریم که خود آنان نه تنها به این سخنان راضی نیستند بلکه کاملاً با آن مخالف‌اند.

باب زیارت ائمه در بقیع

۱- مجلسی و شیخ طوسی و ابن طاووس از کسی که نامی از آن ذکر نشده از یکی از ائمه که او نیز نامش ذکر نشده^(۱۲) زیارت نامه‌ای نقل کرده‌اند که بسیاری از جملاتش ضد قرآن است. در جایی چنین می‌گوید: «أیها القوام فی البریة بالقسط» یعنی سلام بر شما ای به پادارندگان عدالت در میان مردم، ای کاش چنین بود و آن امامان بزرگوار عدالت را میان مردم اجرا کرده بودند، ولی متأسفانه چنین نشد و آنان خانه‌نشین و مقهور بودند. سپس می‌گوید: «السلام علیکم یا أهل النجوى» اگر مقصود از نجوی مناجات با خدا باشد اشکالی ندارد ولی باید دانست که منحصر به آنان نیست، و اگر مقصود از نجوی، اسرار الهی باشد که رسول خدا مخفیانه به ایشان آموخته، این صحیح نیست زیرا دین اسلام دین مخفیانه و زیر خرقه نیست بلکه همگانی است. خدا به رسولش فرموده:

۱۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱.

۱۲- آیا سند دین و تکلیف مؤمنین به این سستی است که از هر شخص نامعلوم و او نیز از امام نامعلومی اعلام به آن‌ها برسد؟

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ [سبا: ۲۸] «و ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم» پس اسلام نه سرّی است و نه نجوایی.

سپس می‌گوید: «وَأَسِئءَ إِلَيْكُمْ فغفرتم» یعنی با شما بد کردند و شما گذشت کردید. باید گفت: اگر ایشان گذشت کردند پس شما چه می‌گویید؟ چرا شب و روز به بهانه‌ی مظلومیت ایشان نوحه سرایی و غوغا و جنجال و لعن و طعن برپا می‌کنید؟ آیا درست است که شاه ببخشد ولی شیخ علی‌خان نبخشد؟! سپس می‌گوید: «إِنكُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ وَأَرْكَانُ الْأَرْضِ» یعنی همانا که شما ستونهای دین و ارکان زمین هستید. در صورتی که خود ائمه فرموده‌اند ما تابع دین هستیم، ما راهنمای دین هستیم نه رکن آن و نه اصل آن و نه فرع آن. دیگر این که ارکان زمین یعنی چه؟ و مقصود از این همه تملق چیست؟ آیا این تملق و چاپلوسی‌ها به دستور خود ائمه است یا شما به میل خودتان این کار را می‌کنید؟ آیا آنان با این کلمات مانع از کیفر اعمال شما می‌شوند و با این کلمات مطیع شما شده و از شما در محکمه عدل الهی طرفداری می‌کنند؟ و از خطایای شما صرف نظر می‌شود؟ اگر هدف شما چنین نیست چرا در آخر همین زیارت می‌گویید: «هَذَا مَقَامٌ مِنْ أَسْرَفٍ وَأَخْطَأُ وَأَقْرَبُ بِنَجْوِي وَأَرْجِي بِمَقَامِهِ الْخِلَاصَ وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِنَجْوِي» یعنی این زائر در این مقام که ثناخوان و مداح شما شده کسی است که اسراف و خطا کرده و اکنون به جنایات خود اقرار کرده و از شما توقع دارد که او را خلاص کنید و به واسطه شما نجات یابد.

آیا امام در جوف قبر حاضر و مطلع است و می‌تواند به خدا بگوید از جنایات و گناهان و خطاها و اسراف‌ها و خیانت‌های این فرد طماع صرف نظر فرما، و خدا هم فوری از امام اطاعت می‌کند و از تمام قوانین کتاب خود چشم می‌پوشد؟! یا اینکه امام از این تملق‌ها هیچ‌گونه خبری ندارد و اصلاً در عالم برزخ بوده و از شنیدن این چرندیات به دور است، و از اهل اسراف و خطا و جنایت بیزار است، و باید دانست که خدا نیز از قانون خود و از عدالت و اجرای کیفر زشتکاران دست بردار نیست. ای کاش کسی به چنین زائری بگوید عموجان خجالت بکش، مداحی و تملق را

کنار بگذار، و به غیر از خدا توجه مکن، خدا تنها یک راه نجات به عنوان «توبه» برایت گذاشته، برو توبه کن و اسراف و جنایات را ترک کن. مگر امام مامور و موظف است که از جانین طرفداری کند؟ و مگر مطیع توست؟ آخر این چه امامی و چه دینی و چه اسلامی و چه کتاب و چه قانونی است که تو خیال کرده‌ای و برای تو ساخته و پرداخته‌اند؟!

باری مجلسی و طوسی و دیگران در این جا برای زائر دستور داده‌اند تا نمازهایی بخواند که این نمازها از جانب خدا نیست بلکه به دستور و گمان دیگران است!.

۲- مجلسی زیارت طولانی دیگری آورده و می‌گوید: «وجدت فی نسخه قدیمه من مؤلفات أصحابنا فأوردتها كما وجدتها»: یعنی این زیارتنامه را در یک نسخه قدیمی که از تألیفات اصحاب ما بوده یافتم و همان طور که یافته‌ام در اینجا آورده‌ام. نه اسم مؤلف و نه این که کتاب مذکور از کجا و از چه مدرکی نوشته شده در دسترس است، ولی در آن زیارتنامه جملات ضد قرآنی و دروغ‌هایی بی‌برهان به چشم می‌خورد، از آن جمله در تعریف ائمه می‌گوید:

﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۲۶] یعنی «و [خداوند] کسی را در حکم خویش شریک نمی‌کند».

و شراکت در ملک و حکم او شرک و مشمول این آیه است که خداوند به پیامبر می‌فرماید:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵] یعنی «و اگر شرک بورزی یقیناً که عملت تباه می‌شود و بدون هیچ شکی از جمله زیانکاران خواهی بود».

گناه شرک قابل آمرزش نیست، چگونه با این زیارت‌ها که نه سازنده‌اش معلوم است و نه سندی دارد مردم را به سوی شرک سوق می‌دهند.

هم چنین می گوید: «أنتم حفظة سرّه ومهبط وحیه ومعادن أمره ونهیّه» یعنی شما امامان، راز نگه داران او و محل نزول وحی او و معدن های امر و نهی او می باشید! آیا واقعاً خدا دین سرّی آورده در حالی که قرآن می فرماید:

﴿فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ [الانبیاء: ۱۰۹] یعنی «پس بگو که شما را به صورت یکسان آگاه کردم».

نه آن که برخی مطالب دین را سرّی فقط به بعضی از اشخاص اعلام نموده باشم. دیگر آن که آیا این سرّ باید هم چنان مستور و به صورت سرّی باقی بماند یا نه؟ اگر آری، پس چه ربطی به مردم و چه فایده ای برایشان دارد؟! آنان نباید فضولی کنند و انبیاء و ائمه نیز حق ندارند آن را افشا کنند. و اگر قرار است در کتابها نقل و به مردم تعلیم شود دیگر چرا آن را سرّ بنامیم؟!

نکته دوم آن که با وفات خاتم الانبیاء وحی قطع شده است، چنان که خود ائمه نیز این را فرموده اند، از آن جمله علی علیه السلام فرموده: «فَقَفِّي بِهِ الرِّسَالُ، وَخْتَمَ بِهِ الْوَحْيُ» یعنی او را پس از همه پیامبران آورد و وحی را با او ختم نمود^(۱۳). پس هر کس پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مدعی وحی برای امام و یا غیر امام باشد از اسلام خارج است و مهبط وحی فقط رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و بس.

هم چنین می گوید: «اجتباکم للخلافة وعصمکم من الذنوب» یعنی [خداوند] شما را برای خلافت برگزید و از گناه معصومتان کرد. اگر خدا آنان را برای خلافت برگزید پس چرا اکثر آنان موفق به خلافت نشدند و چرا علی علیه السلام در نهج البلاغه خلافت را به انتخاب مهاجرین و انصار می داند و در مکتوب خود می فرماید: هر کس را که مهاجرین و انصار برای خلافت و امامت انتخاب کنند خدا به آن خوشنود است؛ «فان اجتمعوا علی رجل وسمّوه إماماً كان ذلك لله رضی» یعنی پس اگر بر شخصی اتفاق کردند و

۱۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۳.

او را امام و پیشوا نامیدند، رضایت خدا در آن است^(۱۴). و مهم‌تر این‌که آنان نسبت به خلافت اظهار بی‌رغبتی و بی‌نیازی می‌کردند. ممکن نیست خدا کسی را برای خلافت انتخاب کند که او دائماً بی‌رغبتی خود را اظهار می‌کند بلکه باید صفتش چنین باشد که برای مقام الهی قیام کند نه آنکه بگوید: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة» یعنی به خدا سوگند که نه به خلافت رغبتی داشتم و نه به ولایت نیازی داشتم^(۱۵).

دیگر آنکه اگر جمله «وعصمکم من الذنوب» «و شما را از گناه معصوم گردد» صحیح باشد، چرا حضرت علی علیه السلام در خطبه خود می‌فرماید: «فإني لست في نفسي بفوق أن أخطي ولا آمن ذلك من فعلي» یعنی خود را بالاتر از خطا نمی‌دانم و در کار خویش از خطا ایمن نیستم^(۱۶). و یا در دعای «کمیل» می‌فرماید: «تجاوزت بعض حدودك وخالفت بعض أوامرك» یعنی از برخی حدودت تجاوز کردم و برخلاف بعضی از اوامرت عمل نمودم.

علاوه بر این، اگر جمله «عصمکم الله» را بپذیریم و بدانیم که عصمت به اراده خدا می‌باشد، نتیجتاً شخص نمی‌تواند گناه کند و مانند درخت گلی است که توان عصیان امر الهی را ندارد و این فضیلت نیست و برخلاف قرآن است که در آن خداوند بشر را بین طاعت و عصیان مخیر نموده است. و آیه تطهیر (الاحزاب/ ۳۳) که در قرآن آمده و برخی به غلط آن را دلیل بر «عصمت تکوینی» می‌دانند، در واقع منظور از آن طهارت تشریحی است نه تکوینی و لذا قبل و بعد آیه‌ی تطهیر به تکالیف شرعی امر و نهی شده، و طهارت شرعی را خدا از همه‌ی مسلمین خواسته و همان‌طور که به اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله فرموده:

۱۴- نهج البلاغه، مکتوب ششم.

۱۵- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۵.

۱۶- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [۳۳: الاحزاب] یعنی: «یقیناً که خدا می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و پاکتان گرداند».

و به همه مؤمنین نیز فرموده: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ [المائدة: ۶] (۱۷).
و باز در این زیارتنامه می‌گوید: «و فضلکم بالنوع والجنس» یعنی خدا شما را بر دیگر انسانها در نوع و جنس برتری داده است. منظورش این است که شما از جنس و نوع بشر بالاترید، و این در حالی است که قرآن از زبان پیامبران می‌فرماید:
﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [ابراهیم: ۱۱] یعنی پیامبران شما گفتند ما هم مثل شما بشری بیش نیستیم.

و نیز می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الکهف: ۱۱۰] یعنی بگو که من بشری مانند شما هستم.
آیا می‌بینی آن غلوی که در حق ائمه در این زیارتنامه‌ها گنجانده شده است؟ تا جایی غلو کرده‌اند که مقام آن‌ها را از پیامبران الهی بالاتر برده و با صریح قرآن به مخالفت برخاسته‌اند!

رسول خدا ﷺ بشری بوده از نوع و جنس دیگران و امتیازی بر بقیه نداشته است به جز آنکه در کنار بشر بودنش از جانب خداوند حق بر او وحی نازل می‌شده است.
و از دیگر جملات کفر آمیز و خرافات این زیارتنامه این است که می‌گوید:
«أودعکم موارث الأنبياء کتابوت الحکمة وسیف المرتضى»، که در آن شمشیر علی عليه السلام را در ردیف موارث انبیاء قرار داده است، و شاید می‌خواسته علی عليه السلام را از زمره انبیاء

۱۷- در مورد این آیه باید به کتب کلامی از جمله «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این جانب و یا کتب دیگر مراجعه شود. برای تفصیل بیشتر در مورد این آیه به کتاب «آیه تطهیر و علاقه آن با عصمت ائمه» نوشته د/عبدالهادی حسینی، ترجمه فاطمه محمدی مراجعه کنید. این کتاب و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» به صورت الکترونیکی در سایت‌های اسلامی از جمله سایت کتابخانه عقیده:

قلمداد کند. و می‌بینیم که در این جا مفصل تملق و مداحی کرده و این کاری است که خدا از آن نهی نموده و هیچ امامی به این کارها راضی نیست. وقتی در صفین یکی از اصحاب حضرت علی علیه السلام از آن حضرت ستایش کرد، جنابش از آن شخص منزجر شده و فرمود: «إن من حق من عظم جلال الله في نفسه وجل موضعه من قلبه أن يصغر عنده لعظم ذلك كل ما سواه... وقد كرهت أن يكون جال في ظنكم أي أحب الإطراء، واستماع الثناء ولست بحمد الله كذلك» یعنی شایسته است کسی که جلال پروردگار در خود بزرگ می‌بیند و مقام حق در دلش عظمت دارد، همه چیز جز حق در نظرش به سبب عظمت الهی کوچک آید... و من نمی‌پسندم که از ذهنتان بگذرد که مدح و ستایش خویش و شنیدن ثنای خود را دوست دارم، سپاس آن خدایی را که چنین نیستم^(۱۸). البته لازم به ذکر است که تمام ائمه این چنین بوده‌اند.

عجیب است که راویان با چنین زیاراتی که پر از رسوایی است توقع دارند همواره مردم به آن‌ها مشغول باشند و لذا سعی کرده‌اند که در روزهای خاصی خوانده شود و بدین سبب تقریباً یک پنجم سال را از ایام مخصوصه قرار داده‌اند! مجلسی در بحار از هر عالمی به سلیقه خود زیارتنامه‌ای ساخته و در کتابش آن‌ها را جمع کرده است، حال آن‌که اهل تحقیق می‌دانند تمام اذن (اجازه) دخولها فاقد مدرک صحیح است. مجلسی از «کامل الزیاره» تالیف ابن قولویه نیز زیارتنامه‌هایی برای حضرت حمزه و ابراهیم فرزند کوچک حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر کرده که فاقد سند است! در همین جا از راوی جعلی و کذابی به نام «سهل بن زیاد» روایتی آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد فضیح نشسته بودیم که رسول خدا سرش را در کنار من گذاشت و خوابید تا اینکه وقت نماز عصر شد و من دلم نیامد که سر رسول خدا را حرکت دهم و بر زمین بگذارم تا برخیزم و نماز عصر بخوانم، صبر کردم تا این‌که وقت نماز عصر فوت شد و رسول خدا بیدار

شد و گفت: علی نماز خواندی؟ گفتم نه، فرمود چرا؟ گفتم: نخواستم شما را اذیت کنم، سپس رسول خدا برخاست و رو به قبله دست‌های خود را بلند کرد و گفت خدایا خورشید را برگردان تا علی نماز بخواند، سپس خورشید برگشت به وقت عصر تا من نماز خواندم، آن‌گاه مانند ستاره‌ای غروب کرد! این راوی خواسته برای امام معجزه بترشد، اما فکر نکرده که مقام و خلوص علی علیه السلام را از یک مسلمان پایین‌تر قرار داده است، زیرا حضرت امیر ترک نماز را که حرام است مرتکب شده تا رسول خدا بیدار نگردد، آیا برای هیچ مسلمانی هرچند ضعیف الایمان باشد درست است در مورد پیامبر فداکار و عظیم الشان اسلام چنین گامی بر می‌دارد تا آن حضرت راضی شود در آن کار نماز مؤمنی قضا شود ولی او از خواب عصر خویش بیدار نشود، که این راوی جاهل درباره حضرت علی علیه السلام چنین داستانی ساخته است؟! یقیناً علی علیه السلام با معرفتی که به احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته بیش از دیگران معتقد بوده که رسول الله از قضا شدن نمازش ناراحت خواهد شد و قطعاً حضرت علی، عصیان ترک نماز را که نه متضمن ثواب بود و هم موجب رنج و ناراحتی پیامبر می‌شد و در یک کلام کاری بود مبغوض خدا و رسولش مرتکب نمی‌شد، پس چگونه ممکن است خداوند برای کسی که مرتکب عصیان عمدی ترک نماز شده، خورشید را بازگرداند؟ دیگر آنکه زمان از دست رفته قابل برگشت نیست و چون خورشید غروب کرد و زمان عصر گذشت، با بازگشت مجدد خورشید احیاء نمی‌شود، بلکه رجوع خورشید در زمان دیگری غیر از زمان قبلی واقع می‌شود، و اساساً اگر علی وظیفه‌اش در آن لحظه به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله ترک نماز بوده، دیگر لزومی به برگشت خورشید نیست. این راوی دروغگو اصلاً نفهمیده که چه می‌بافد! جالب‌تر این‌که چرا هیچ یک از مردم متوجه بازگشت خورشید و غروب دوباره آن نشدند مگر آن غلو کننده کذاب «سهل بن زیاد»، علاوه بر این آیا حدیث مذکور با قرآن کریم موافق است؟ خداوند می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ﴾ [ابراهیم: ۳۳] یعنی: «و (خداوند) برایتان

خورشید و ماه را که هر دو در مسیر خود در حرکت هستند، مسخر فرمود».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [یس: ۳۸] و ﴿لَا

الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

﴾ [یس: ۴۰] یعنی «و خورشید در قرارگاه خود در حرکت است، این تقدیر

خداوند چیره داناست» ... «نه شایسته خورشید است که به ماه برسد و نه شب از

روز پیشی بگیرد، و همه‌ی آن‌ها در آسمان در حرکتند».

پس خداوند مقرر فرموده که خورشید با وضع خاصی حرکت کند و پروردگار

بنا به مصلحت بندگان، ماه و خورشید را مسخر فرموده که همواره بانظم و در

مداری خاص حرکت می‌کنند. و اگر هر یک از کرات از موقعیت خود جا به جا

شود و یا حرکتشان دگرگون شود تمام منظومات و مدارشان به هم می‌خورد و وضع

عالم دست‌خوش تغییر شده و بدون تردید تمام اهل دنیا از آن تغییرات با خبر

می‌شوند. حال آیا می‌توان این قصه را برای یک فیزیک‌دان و یا منجم و ستاره‌شناس

قرن بیستم تعریف کرد؟!

باری جاعلین تا توانسته‌اند زیارتنامه‌هایی پر از تملق فراهم کرده و کتاب‌های

زیادی از پیش خود نوشته‌اند. مثلاً در زیارتنامه‌ای از ابراهیم فرزند ۱۸ ماهه

پیامبر ﷺ شفاعت خواسته‌اند! لابد چنین پنداشته‌اند که کودک دو ساله، رقیق القلب

و نازک دل بوده و به راحتی می‌تواند او را فریب دهند و او هم با گوش دادن به

سخنان و تملقات ایشان وسیله خوش‌بختی و آمرزش و سعادتشان می‌گردد! و یا در

زیارت حضرت حمزه آمده است که: «رَاغِباً إِلَيْكَ فِي الشَّفَاعَةِ أَبْتغِي بِزِيَارَتِكَ خِلاصَ نَفْسِي

مَتَعُوذاً بِكَ مِنْ نَارِ اسْتَحَقَّهَا مِثْلِي بِمَا جَنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي هَارِباً مِنْ ذُنُوبِي الَّتِي احْتَضَبْتُهَا عَلَيَّ ظَهْرَكَ

فِرْعَاً إِلَيْكَ رَجَاءَ رَحْمَةٍ رُبِّي أُنْتِكَ مِنْ شِقَّةٍ بَعِيدَةٍ طَالِباً فَكَأَنَّكَ رَقِيتِي مِنَ النَّارِ»: یعنی من زائر به

سوی تو آمده‌ام و با زیارت تو، به شفاعت برای آزادی خود رغبت دارم، از آتش

به تو پناه می‌برم از آن آتشی که شخصی هم‌چون من را به سبب جنایتی که بر خود کرده‌ام مستحق آن شده است، از آن گناہانی که بر پشت خود به بار بسته‌ام فراری هستم و به تو پناه برده‌ام، به امید رحمت پروردگارم از راه دوری نزد تو آمده‌ام و طالب آزادی گردن خود از آتش هستم.

این جملات تماماً ضد دستور خدا و فرمان شریعت است، زیرا قرآن فرموده به غیر از خدا به هیچ کس پناه نبرید و از غیر خدا یاری نخواهید و شفاعت به خواهش شما و به اختیار غیر خدا نیست و اگر پشت خود را از بار گناه سنگین کرده‌اید به درگاه الهی توبه کنید. اگر توبه کنید خدا شما را می‌آمزد، و کسی را از گناہان خود آگاه نسازید، هیچ کس حق ندارد در گناه مردم تجسس کند و مطلع گردد. ولی این بیچاره نادان خدا را رها کرده و قانون خدا و دستور و کتاب و آیاتش را نادیده گرفته است. از حضرت حمزه رضی اللہ عنہ آزادی خود را می‌خواهد و گمان کرده که راه حل امور به دست آن حضرت است. خدا به گناہکار فرموده من در تمام احوال با تو هستم و از اعمال و گناہانت آگاہم و بر تمام مقدرات تو عالم و بر ضرر و نفع تو قادرم، ولی این نادان به آیات خدا توجه نکرده به قول خودش مسافتی بعید را پیموده تا حضرت حمزه را یافته است، اما نمی‌داند که حضرت حمزه از دنیا بی‌خبر است و با شهادی دیگر شاد و خرم به دارالسلام بهشت می‌رود، و با گناہکاران و کذابان کاری ندارد. خدا به رسولش فرموده فقط به خدا پناه ببر:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾﴾

[المؤمنون: ۹۷، ۹۸] یعنی «و بگو: پروردگارا از وساوس شیاطین به تو پناه می‌برم و پناه می‌برم به تو از اینکه نزد من حاضر شوند».

و نیز فرموده:

﴿فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾﴾ [الاعراف: ۲۰۰] یعنی «پس به خداوند پناه

ببر، اوست که شنوا و دانا است».

و فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾^(۱۹) قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا

﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾^(۲۰) [الجن: ۲۰،

۲۲] یعنی: «بگو فقط پروردگارم را به دعا می‌خوانم و احدی را شریک او نمی‌گردانم، بگو من مالک زیان و یا هدایت شما نیستم، بگو یقیناً که هرگز هیچ احدی مرا از [قهر] خداوند پناه نمی‌دهد و هرگز جز او پناهی نخواهم یافت».

و رسول خدا ﷺ در دعایی می‌فرماید: «إلهي لا مفرع ولا مفرّ إلا إليك» یعنی: پروردگارا هیچ پناهگاه و گریزگاهی جز به سوی تو وجود ندارد. ملاحظه می‌فرمایید چقدر خرافات و مطالب خلاف قرآن در این زیارتنامه‌ها گنجانده‌اند!

هم‌چنین در زیارتنامه حضرت حمزه رضی الله عنه می‌گوید: «ألهمني طلب الخواج عنده» یعنی خدا به من الهام کرده که نزد حمزه طلب حاجت کنم! اما در واقع خدا به او الهام نفرموده بلکه شیطان به او الهام کرده است! امام سجاد رضی الله عنه در دعای خود می‌فرماید: «الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه»: ستایش سزاوار آن خدایی است که تمام درهای طلب حاجت را به روی ما بست مگر آن دری که فقط به سوی او منتهی می‌شود^(۱۹)، و نیز در جای دیگر فرمود: «لا أطلب الفرج إلا منك» یعنی جز از تو طلب گشایش [در کارهایم] را نخواهم کرد^(۲۰).

باری خرافیون اعمال و زیاراتی را برای قبور ذکر کرده‌اند که هیچ وجه صحتی در شرع ندارد، مجلسی می‌گوید: «نمی‌دانم چرا علماء برای حضرت ابوطالب و عبدالمطلب زیارتی در کتبشان نیاورده‌اند و هم‌چنین برای عبدمناف^(۲۱) و حضرت خدیجه، با این‌که قبرهای ایشان در مکه معروف است!» جواب این سوال خیلی روشن

۱۹- صحیفه‌ی سجادیه، دعای اول.

۲۰- مفاتیح الجنان، اواخر دعای «ابوحمزه ثمالی».

۲۱- توجه خواننده گرامی را به این نکته جلب می‌کنم که «عبد مناف» مسلمان نبوده، ولی جناب مجلسی تعجب می‌کند که چرا وی زیارتنامه ندارد؟!.

حتی ابوطالب هم بر اسلام از دنیا نرفت. (ناشر)

و واضح است، زیرا این زیارتنامه‌ها صحتی نداشته و یا سازندگان زیارتنامه برای ساختن زیارتنامه برای ایشان فرصت کافی نیافته‌اند! مگر باید برای هر قبری که معروف بود، زیارتنامه ساخت؟! خدا را شکر که زیارتنامه‌ای برای اینها ذکر نکرده‌اند و گرنه می‌بایست برای ابوذر و سلمان و ... و هم‌چنین برای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اولاد ایشان و برای آمنه و عبدالله والدین رسول اسلام، و حضرت جعفر، و مقداد و عمار و ابن مسعود و مالک اشتر و غیر اینان هزاران زیارتنامه بنویسند!

باز مجلسی می‌نویسد در مدینه در منزل حضرت زین العابدین و خانه امام صادق نماز بخوان. گویا مجلسی نمی‌دانسته است که خانه‌های ایشان قرن‌هاست که خراب شده و زمینش به دیگران منتقل گردیده و حتی حدود آنها نیز معلوم نیست.

باب حیرت‌انگیز «فضل نجف و آب فرات»

۱- مجلسی روایت کرده که نجف کوهی بزرگ‌تر از تمام کوه‌های زمین بوده است، چون در ایام طوفان نوح علیه السلام فرزند آن حضرت به آن کوه پناه برد، خدا به آن کوه خطاب کرد که آیا کسی از عذاب من به تو پناه می‌برد؟ کوه از ترس خطاب، قطعه قطعه شد و تبدیل به شن نرم گردید و به طرف شام رفت و ناپدید شد! می‌پرسیم مگر کوه عصیان کرده بود، اگر مجرمی به کوهی پناه برد آیا کوه مقصر است؟ در این صورت باید تمام کوه‌ها از ترس به شن نرم تبدیل شوند!

۲- مجلسی روایت کرده که نام زمین نجف «بانقیاء» بوده و هر شب در آن زلزله می‌شد، چون حضرت ابراهیم علیه السلام با فرزندش از آنجا گذشت و شبی خوابید زلزله‌ای رخ نداد، مردم تعجب کردند و گفتند چه شده که امشب زلزله‌ای نیامد، گفتند پیرمردی با بچه‌اش آنجا خوابیده‌اند، مردم از ابراهیم علیه السلام خواستند تا در آنجا بماند، ولی آن حضرت نپذیرفت و گفت این زمین را به من بفروشید، گفتند مال خودت، گفت خیر من آن را می‌خرم و آنجا را به قیمت هفت بز و چهار الاغ خریدم،

فرزندش گفت: ای خلیل الرحمن برای چه این جا را خریدی؟ نه زراعتی دارد و نه فائده‌ای؟ گفت: ساکت شو، تو نمی‌دانی که خدای عزوجل از پشت این زمین هفتاد هزار تن را محشور می‌کند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و هر کدام از آنان برای مردم بسیار شفاعت می‌کنند! باید دانست که هیچ کس حتی انبیاء و اولیاء بدون حساب و سؤال وارد بهشت نمی‌شوند چنان‌که خدا فرموده:

﴿فَلَنَسَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الاعراف: ۶] یعنی: «بدون

تردید ما از کسانی که رسولی برایشان فرستاده شده بازپرسی می‌کنیم و از پیامبران نیز بازپرسی می‌کنیم».

پس اهل نجف نیز هم‌چون دیگران مسئول بوده و با این قبیل احادیث نمی‌توان از کسی سلب مسئولیت نمود.

۳- و باز روایت کرده که مردی از اهل کوفه به نزد امام باقر علیه السلام رفت، حضرت از او پرسید: آیا تو هر روز از آب فرات غسل می‌کنی؟ گفت: نه، فرمود: هر جمعه؟ گفت: نه، فرمود: هر سال؟ گفت: نه، امام فرمود: پس تو از خیر محرومی! می‌گوییم لابد از اسلام هم محروم بوده زیرا اسلام خیر است.

۴- و نیز از قول حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که چهار نهر است که از بهشت می‌باشد، نهر آب بهشت همان فرات است و نهر عسل همان رود نیل مصر است، و نهر خمر همان رود سیحان است و نهر شر همان رود جیحان است! بنابراین می‌توان گفت خدا فضلی به اهل بهشت ندارد، زیرا همان نهرهایی که در سوره‌ی محمد علیه السلام فرموده در دنیا به مردم داده است!

۵- در همین باب روایت کرده که امام صادق فرمود دو رود از رودهای دنیا مؤمن هستند، رود نیل و فرات ولی رود فرات شیعه است! لابد نهرهای دیگر همه کافر یا سنی‌اند! و باز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که چهار مکان ایام طوفان از خدا یاری خواستند و خدا آنان را بالا برد، بیت‌المعمور و نجف و کربلا و طوس!

معلوم نیست چرا مکه و مدینه فریاد نکرده‌اند؟ دیگر آن که اگر نجف و کربلا و طوس یا بیت‌العمور بالا رفته‌اند پس چرا هنوز روی زمین‌اند؟!

۶- مجلسی ادعا کرده که از ویژگی‌های نجف این است که هر کس در آنجا بمیرد عذاب قبر و حساب و کتابی ندارد! و دلیل متقن جناب مجلسی خواب‌هایی است که دیده‌اند! معلوم می‌شود یکی از ادله‌ی آقای مجلسی خواب است! جناب ایشان نقل کرده که جنازه‌ای را آوردند در کوفه روی سکوی مقابل قبر حضرت مسلم گذاشتند یکی از حاملین جنازه چرتش برد، دید کسی از دور با صدای بلند به دیگری می‌گوید: بیا زود به حساب او برسیم قبل از آنکه به سرحد نجف برسد که دیگر برای محاسبه اعمالش به او دسترسی نخواهیم داشت، این مرد از چرت خود بیدار شد و فوراً جنازه را برداشتند و او را به نجف وارد کرد واز حساب و کتاب مامورین الهی فراری داد! می‌گوییم نعوذ بالله تقصیر خدا است که مامورین بی‌کفایتی گماشته که بندگان را از محاسبه اعمال فراری می‌دهند، چنین خدایی واقعاً شایسته کتابی مثل بحار می‌باشد! ولی خدای قرآن غیر از این است و فرموده:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾﴾ [النساء:

۱۲۳] یعنی: «هر کس عمل بدی انجام دهد، به سبب آن کیفر داده می‌شود و هیچ ولی و فریادرسی جز خدا نخواهد یافت».

در دستگاه خدای حقیقی بندگان هیچ کاره‌اند و کسی نمی‌تواند از حکومت و کیفر او بگریزد. متأسفانه روضه‌خوان‌ها نیز کاری به قرآن ندارند، و سر و کارشان با خواب‌های مجلسی است زیرا برای دکانشان مثل این خواب‌ها بسیار سودمند است!

۷- مجلسی در باب دوم همین قسمت به خیال خود با استناد به خواب‌ها و کرامات و روایات غلوکنندگان خواسته تا اثبات کند که مدفن حضرت امیر علیه السلام که تقریباً تا دو قرن مجهول بوده در نجف است! البته این اصرار وی نیز بی‌وجه نیست زیرا اگر مدفن حضرت معلوم نگردد آن همه در آمد موقوفات و نذورات و درهای

زرین و گنبد و گلدسته‌های طلا و جواهرات و کاخ‌های بسیار مهمل می‌ماند! و بازار گروهی کساد می‌شود!

یکی از علمای معاصر به نام آیت الله خالصی می‌گوید: به نجف رفتم و گلدسته‌ها و گنبد زرین و در و پیکر طلا و سیمین و جواهرات ثمین را دیدم و گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما در زندگی روی خاک می‌خوابیدی و لذا رسول خدا ﷺ شما را ابوتراب خطاب کرد، در این فکر بودم که ناگاه بوی متعفن بارگاه آن حضرت را فرا گرفت و معلوم شد جنازه گنبدی‌ای را از راه دور برای طواف آورده‌اند، در حالی که این کار از بزرگ‌ترین بدعت‌ها است و رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام از طواف بر قبر نهی کرده‌اند، و شرع اسلام حمل جنازه از شهری به شهر دیگر را نمی‌پسندد، ولی متصدیان امور دین مردم را آگاه نکرده‌اند تا در شهرهایی مانند نجف و مشهد و قم و ... این‌گونه قبرها را به قیمت‌های بسیار گزاف نخرند! به خدام گفتم: چرا می‌گذارید فضای بارگاه را این‌گونه خراب کنند، مگر این شهر بهداری ندارد، گفتند: ای آقا خبر نداری از چوب‌های همین تابوت‌های متعفن که دارای میکروب است، جعبه‌ی خرما می‌سازند و به اطراف می‌فرستند!

باب فضل زیارت حضرت علی علیه‌السلام

مجلسی و شیخ مفید و ابن قولویه و ... روایت کرده‌اند که خداوند هیچ مخلوقی را بیشتر از ملائکه خلق نکرده است، عده‌ایی از این فرشتگان کارشان این است که روزی هفتاد هزار از آنان به کعبه وارد شده و طواف می‌کنند و بعد به قبر رسول خدا سلام کرده و سپس به قبر امیرالمؤمنین و سپس به قبر امام حسین سلام می‌کنند و در آسمان بالا می‌روند، و دوباره نوبت به ایشان نمی‌رسد، و به همین تعداد عده‌ای دیگر همه روزه تا قیامت برای این کار به زمین می‌آیند! به نظر نگارنده هر کس این حدیث را جعل کرده نظرش این بوده تا مردم را تحریک کند که هر روز هزار بار به زیارت بروند!

باز در همین باب روایت کرده که هر کس امیرالمؤمنین را «عارفاً بحقه» زیارت کند برای او ثواب صد هزار شهید نوشته می‌شود! در حالی که خود امام یک بار شهید شده و ثواب یک شهید را دارد. علی علیه السلام فرموده: «در جنگ احد گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند ولی من شهید نشدم، و عدم شهادت بر من بسیار گران آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «أَبْشُرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ» یعنی بشارت باد تو را که در آینده شهید خواهی شد»^(۲۲) و نیز می‌فرماید: «نَسَأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشَّهَدَاءِ» یعنی از خداوند منزلت شهداء را خواستاریم^(۲۳). اگر این روایت را بپذیریم معلوم می‌شود درجه زائر از مزور (زیارت شده) بیشتر است. زیرا این روایت مقام شهید را پایین آورده حال آن‌که مقام شهید مقام بسیار والایی است که خدا آن را در کنار انبیاء و صدیقین ذکر کرده و فرموده:

﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ [النساء: ۶۹] یعنی: «آنان همراه کسانی خواهند بود که خداوند به آنان نعمت بخشیده از [قبیل] پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین».

تا زمانی که حضرت امیر علیه السلام زنده بود کسی نگفت که زیارت خود امام ثواب یک شهید را دارد و اگر می‌گفت مردم او را ملامت می‌کردند که چرا از نزد خود به اسلام چیزی افزوده است که از آن نیست، ولی در قرون بعدی جاعلین روایات هر چه خواستند بافتند!

در روایت جعلی دیگری آمده که با هر قدم برداشتن، ثواب حج و عمره‌ای به زائر می‌دهند و در بازگشت نیز با هر قدم برداشتن، ثواب دو حج و عمره‌ی مقبول خواهد داشت. بنابراین ثواب زائر از صد هزار حج بیشتر می‌شود در حالی که خود امام شاید ده حج نکرده باشد!

۲۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۶.

۲۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۳.

اگر این روایات را بپذیریم دیگر لازم نیست به جهاد پردازیم و یا به حج برویم، فقط یک بار زیارت قبور ائمه کافی است! یعنی در واقع با این روایات ارزش یک قبر از خانه کعبه نیز بیشتر است! و مقصد شیطان و استعمار هم همین است، زیرا کعبه محل وحدت اسلام و مسلمین است، ولی قبرها موجب تفرقه و تشتت ایشان می‌شود.

باب زیارات مطلقه

چنانکه گفتیم در ابواب زیارت صدها صفحه را به عنوان مدح و تملق و آداب زیارات پر کرده‌اند تا مردم بیکار شب و روز را به بیهودگی بگذرانند و فقط زیارتنامه بخوانند. دیگر آن‌که خدای تعالی جبرئیل را امین وحی خوانده و فرموده:

﴿مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ﴾ [النکویر: ۲۱] یعنی: «[در ملکوت آسمان] مطاع و امین است».

ولی ما در این زیارات می‌خوانیم: «یا امین الله فی أرضه» می‌خواهد بگوید که امام امین خدا بوده ولی معلوم نیست در چه چیز امین خدا بوده است؟ آیا دین او را حفظ کرده و به کسی نسپرده یا این‌که مورد دیگری منظور است؟ و بعد می‌گوید: «و حجتہ علی عبادہ» یعنی ائمه حجت خدا بر بندگانش هستند، ولی چنان‌که پیش از این گفتیم به گفته قرآن بعد از انبیاء و رسل حجتی برای مردم نیست^(۲۴) ولی این زیارتنامه‌ها می‌گویند که ائمه حجت هستند. باید معلوم شود که ائمه بر اهل زمان خود حجتند یا برای مردمی که پس از صدها سال آمده‌اند و ایشان را ندیده‌اند؟ اگر بگویند که حجت و دلیل، اخبار و آثاری است که با سند صحیح به ما رسیده باشد، مشکلی حل نخواهد شد زیرا اخبار و آثارشان ضد و نقیض و باطل است، آیا ممکن است حجت ضد و نقیض داشته باشد؟

هم‌چنین در این زیارت به حضرت امیر علیه السلام می‌گوید: «أنت أول مظلوم» یعنی تو نخستین مظلوم هستی. آیا واقعاً می‌توان باور کرد که قبل از حضرت امیر به هیچ‌کس ظلم نشده باشد؟ حال ما فرض می‌کنیم که این جمله صحیح است ولی هدف از گفتن و نوشتن این کلمات آیا غیر از ایجاد تفرقه و غوغا و طعن و لعن چیز دیگری هست؟ جز آن چه نتیجه‌ای می‌توان در پیش داشته باشد؟^(۲۵) دیگر این که می‌گوید: «جئتک عارفاً بحقک مستبصراً بشأنک معادياً لأعدائك» یعنی من با بصیرت و آگاهی کامل در حق تو، به زیارت آمده‌ام و با دشمنانت دشمن هستم! در حالی که در این زمان جز همین زائرینی که به نام زیارت، اصول و فروع دین آن حضرت را تغییر داده‌اند کسی دشمن علی علیه السلام نیست، زیرا ایمان به خدا و رسول و قیامت، اصول دین علی علیه السلام هست، ولی این زائرین به نام مذهب اصول و فروع دین علی را کم و زیاد می‌کنند. علی علیه السلام خود را تابع دین می‌دانست و خود را و یا ایمان به خود و اولادش را از اصول دین نمی‌دانست، ولی این زائران، ایمان به او را اصل دین می‌دانند! آیا خوانندگان این زیارتنامه متوجه این همه موهومات و خرافات نمی‌شوند و فقط به جملات مسجع آن قناعت کرده‌اند؟

در این زیارتنامه پس از تملقات و مداحی بسیار، هدف خود را آشکار کرده که آن هدف فریب دادن امام و وادار کردن او به شفاعت است. شاید گمان کرده که خدا و امام با این جملات فریب می‌خورند، لذا می‌گوید: «فاشفع لي إلى ربك يا مولاي فإن لك عند الله مقاماً معلوماً» یعنی ای سرورم برایم نزد پروردگارت شفاعت کن زیرا تو نزد خدا مقام والایی داری. آیا شفاعت به اختیار زائر است یا این که به اختیار امام است؟ آیا خدا باید مشخص کند که کدام بنده مقصری قابل شفاعت است یا ائمه؟ آیا امام هم مانند خدا بنده‌شناس است؟ خداوند می‌فرماید:

۲۵- این جملات فقط به کار سلاطین خبیث و تفرقه جوی صفوی می‌آید که از آن‌ها برای ایجاد خصومت و کینه در میان مسلمین استفاده کنند.

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ [البقرة:

۲۵۵] یعنی: «چه کسی می‌تواند بدون اجازه خدا (برای دیگران) در نزد او شفاعت کند، اوست گذشته و آینده ایشان را می‌داند».

پس نه انبیاء بنده‌شناس هستند و نه ائمه و این زائر بیهوده طمع کرده و وقت خود را ضایع می‌کند.

اشکال دیگر این که در دعای دیگری می‌گوید: «بحق محمد و علی وفاطمة والحسن والحسين آبائي» راستی ائمه چگونه پدران زائرند؟! آیا به حضرت زهرا می‌توان پدر گفت؟ ما که نمی‌دانیم چه کسی این زیارتنامه‌ها را جعل کرده است؟ آیا مقصودشان گول زدن و مغرور کردن شیعه بوده است؟ بعد از این زیارت، از حضرت باقر علیه السلام روایت دیگری جعل کرده که هیچ کس از شیعیان ما این زیارتنامه را نمی‌خواند مگر این که دعای او در صفحاتی از نور که محمد آن‌ها را مهر کرده بالا می‌رود و به قائم آل محمد تسلیم شده و محفوظ می‌ماند! آیا با جعل این روایات خواسته که مسخره کند؟ زیرا بالا رفتن و مهر کردن آن به دست حضرت محمد و سپردن به قائم آل محمد که آن را حفظ کند برای دعا کننده چه فایده‌ای دارد؟ علاوه بر این زمانی که امام باقر علیه السلام این حدیث را به راوی گفته قائل می‌بودند وجود نداشته است تا دعای او را نزد قائم ببرند و او آن را حفظ کند؟! بافنده‌های این احادیث ندانسته‌اند چگونه دروغ بیابند!

در زیارت ۱۴ بر خدا منت گذاشته و می‌گوید: «اللهم عبدك وزائرک وعلی کل مأتی حق لمن أتاه وزاره» یعنی خدایا بنده‌ات که به زیارت تو آمده حقی بر تو دارد زیرا برای هر واردی حقی بر مورودش هست که باید آن را ادا کند! آیا تا این اندازه هم ندانسته است که خدا را نمی‌توان زیارت کرد.

در قسمتی از یک دعای دیگر امیرالمؤمنین را «صاحب المیسم» خوانده و مقصود او این است که حضرت با عصا صورت مؤمنان و کافران را داغ می‌کند و نشان می‌گذارد که فلانی مؤمن و یا فلانی کافر است. و این کار بیهوده‌ای است، این کار را

برای چه می‌کند؟ اگر برای شناساندن به خدا و یا به مامورین الهی باشد که آنان احتیاج به نشانی ندارند و اگر برای شناساندن آن‌ها به مردم است که شناخت مردم از آن‌ها هیچ فایده و نتیجه‌ای ندارد و در قیامت نیز این کار مفید نیست زیرا مؤمنین در آن روز روسفید و مجرمین و کفار روسیاه محشور می‌شوند و به علامت اضافی نیازی ندارند.

باز در این زیارت می‌گوید: شهادت می‌دهم که «إِنَّكَ بَابُ اللَّهِ وَإِنَّكَ وَجْهُ اللَّهِ» یعنی شهادت می‌دهم که تو در خدا و صورت خدایی. و این در حالی است که خود حضرت امیر علیه السلام فرموده: «فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ وَلَا أَغْلَقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ وَإِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ، وَمَعَ كُلِّ أُنْسٍ وَجَانٍّ» یعنی هیچ حجابی شما را از خدا جدا نکرده و هیچ دری را بر روی شما نبسته است و او در هر مکانی و هر وقت و زمانی و با هر جن و انسانی همراه و حاضر است^(۲۶). و فرموده: «وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مِنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ، وَلَمْ يَلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ» یعنی خدا بین خود و بین بنده‌اش کسی را حاجب قرار نداده است و بنده را ناچار نکرده که نزد خدا شفیع و میانجی تقدیم کند^(۲۷). و امام سجاد علیه السلام نیز عرض می‌کند: «بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِغِينَ» یعنی در [رحمت] تو برای آنان که میخواهند باز است^(۲۸). در واقع مطالب این زیارتنامه ضد عقائد ائمه علیهم السلام می‌باشد. و اما «وجه الله یعنی صورت خدا» چنان‌که در تفسیر آیه ﴿فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵] یعنی به هر کجا که رو کنید خدا را همان‌جا می‌یابید، گفته‌اند وجه خدا توجه او است، زیرا از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که وجه همان ذات او است، از آن‌جایی که هر کس به هر جای توجه کند با صورت خود توجه می‌کند لذا در مورد خدا نیز وجه گفته شده، ولی علم و درک خدا ذاتی

۲۶- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۵.

۲۷- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۲۸- صحیفه‌ی سجادیه، دعای روز فطر.

است و به همه جا ذاتا توجه دارد. پس وجه او ذات او است. و اگر روایتی از غلوکنندگان برخلاف این حقیقت ذکر شود نباید آن را پذیرفت.

در این زیارتنامه به امام می‌گوید: «أنت الصراط المستقیم» در صورتی که امام سالک صراط مستقیم است نه خود صراط، زیرا آن امام روزی حداقل پنج مرتبه نماز می‌خوانده و در قرائت نماز عرض می‌کرده: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶] «پروردگارا ما را به راه راست هدایت فرما». اگر امام خودش راه راست و صراط مستقیم بود نمی‌توانست از خدا بخواهد که مرا به سوی خودم هدایت کن. خود پیغمبر نیز مردم را به صراط مستقیم هدایت می‌کرده چنان‌که خدا به او می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿۵۳﴾ [الشوری: ۵۲، ۵۳] یعنی: «همانا که تو به راه راست هدایت می‌کنی، راه خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین هست از آن اوست، بدانید که همه چیز به سوی خدا باز می‌گردد».

پس خود خاتم النبیین ﷺ راهنمای مردم به سوی صراط مستقیم بوده نه آن‌که خود، صراط مستقیم باشد! شاید جاعلان این زیارتنامه‌ها به نماز و راه مستقیم الهی که دین او است معتقد نبوده‌اند و لذا این جملات را از پیش خود بافته‌اند.

در قسمت دیگری از زیارت می‌گوید: «السلام عليك يا صفوة الله يا عمود الدين» و امام را صفوت الله یعنی برگزیده خدا خوانده است، در حالی که برگزیدگی مخصوص انبیاء است و ستون دین نیز طبق فرمایش رسول خدا نماز است و اگر ستون دین امام باشد با وفات امام ستون دین از بین می‌رود!

در جمله‌ای از این زیارتنامه به امام می‌گوید: «متعوداً بك من نار استحققتها بها جنیت علی نفسی» یعنی از جنایتی که در مورد خودم کرده‌ام و مستحق آتش دوزخ گشته‌ام به تو پناه می‌برم! اگر چنین باشد که هر کس مستحق آتش دوزخ بود با پناه بردن به مخلوقی دیگر بتواند از کیفر رهاییده شود، در این صورت خلقت نار و دوزخ و عقاب الهی دیگر مفهومی نداشت. علاوه بر این خدا در چندین جا از قرآن فرموده از

آتش جهنم به خدا پناه ببرید، حتی به رسول خود فرموده که فقط به خدا پناه ببر. کجای قرآن و سنت دستور پناه بردن به مخلوق را داده‌اند؟ رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «سبحان الذي لا ملجأ ولا منجأ منه إلا إليه» یعنی منزه است آن خدایی که پناهگاه و نجاتی غیر از او وجود ندارد^(۲۹). و در دعای دیگری می‌فرماید: «یا مَنْ لا مفرج إلا إلیه، یا مَنْ لا يستعان إلا به، یا مَنْ لا يُرجى إلا هو، یا مَنْ لا منجأ منه إلا إلیه، یا مَنْ لا یصرف السوء إلا هو» یعنی ای آنکه جز به سوی او پناهگاهی نیست، ای آنکه جز از او درخواست کمک نتوان کرد، ای آنکه جز به او نمی‌توان امید داشت، ای آنکه جز به سوی او پناهگاهی نیست، ای آنکه جز او کسی نمی‌تواند دفع شر کند. (دعای جوشن کبیر، بند ۳۸ و ۳۹ و ۹۰). آیا دعاهاى علیؑ را نخوانده‌اید که به تأسی از پیامبر ﷺ عرض می‌کند: «إنه لا يأتي بالخير إلا أنت و لا یصرف السوء إلا أنت» یعنی پروردگارا همانا جز تو کسی نتواند خیر و نیکی را بیاورد، و جز تو کسی بدی را برطرف نمی‌کند^(۳۰). و در دعای دیگر عرض می‌کند: «لا ملجأ و لا منجأ من الله (منه) إلا إلیه» یعنی پناه‌گاه و وسیله نجاتی غیر از خدا وجود ندارد^(۳۱). و با الهام از آیه‌ی ۲۲ سوره شریفه «الجن» می‌فرماید: «اللهم إنه لن یجیرنی منك أحد ولن أجد من دونك ملتحداً» یعنی خدایا هیچ کس نیست که از عذاب تو مرا پناه بدهد و جز تو هیچ پناه‌گاهی نمی‌یابم^(۳۲). و در دعایی دیگر با الهام از آیه ۶۸ سوره مبارکه «الفرقان» از خداوند تقاضا می‌کند که: «اللهم واجعلني من الذين لا يدعون مع الله إلهاً آخر»: پروردگارا! مرا از کسانی قرار بده که با خداوند معبودی دیگر را به دعا نمی‌خوانند^(۳۳). و فرزند

۲۹- مفاتیح الجنان، از تسیحات مربوط به اعمال روز عرفه، به نقل از کتاب «اقبال» سید بن طاووس.

۳۰- صحیفه‌ی علویه، دعای روز دوم هر ماه.

۳۱- صحیفه‌ی علویه، دعای تهلیل و دعای وارد شدن به مسجد.

۳۲- صحیفه‌ی علویه، دعای روز بیست و چهارم هر ماه، و مفاتیح الجنان دعای «ابوحمزہ ثمالی».

۳۳- صحیفه‌ی علویه، دعای روز بیست و دوم هر ماه.

بزرگوارش حضرت صادق علیه السلام نیز با الهام از آیه ۵۶ سوره شریفه «الاسراء» عرض می‌کند: «اللهم إنك عیرت أقواماً فی كتابك فقلت قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملكون كشف الضر عنكم ولا تحویلاً، فیا من لا یملك كشف ضری ولا تحویله عنی أحد غیره، صلّ علی محمد وآله واكشف ضری» یعنی پروردگارا! تو در کتابت گروهی را ناپسند شمرده‌ای و به آنان فرموده‌ای: بگو اگر راست می‌گویید آن کسانی را که غیر از خدا گمان می‌برید به دادتان می‌رسند به دعا بخوانید، آنان مالک و عهده‌دار بر طرف کردن ضرر از شما نیستند و نمی‌توانند چیزی را تغییر بدهند، پس ای آن‌که غیر از او هیچ کس زیانی را از من برطرف نمی‌سازد و تغییر نمی‌دهد، بر محمد و آل او درود بفرست و هر گونه زیان و بدی را از من دور کن.^(۳۴) به اضافه حضرت علی علیه السلام از دنیا به عالم باقی شتافته و در دنیا نیست که این غلو کننده به او پناه ببرد، آن حضرت در وصیت خود پس از ضربت خوردن از ابن ملجم خود را فانی شمرده و فرموده: «إن أبق فأنا ولی دمی، وإن أفن فالفناء میعادی» اگر از این ضربت زنده ماندم صاحب اختیار خون خود می‌باشم و اگر فانی شدم پس فناء وعده من است.^(۳۵) این غلوکنندگان می‌خواهند با یک سلسله کفریات و خرافات به نام امام که خود او از عذاب خدا می‌ترسید و ناله می‌کرد، خود را به بهانه او از کیفر نجات دهند و با عمل به بدعت‌ها از جنایاتشان صرف نظر شود! زهی خیال باطل.

مجلسی در حدیث پانزدهم از صفوان جمال روایت کرده که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «چون به زیارت حضرت امیر رفتی قدم‌های کوتاه بردار چون با هر قدمی برای تو صد هزار حسنه نوشته می‌شود و صد هزار گناه محو می‌گردد و برای تو صد درجه بالا می‌رود و صد هزار حاجت برآورده می‌گردد و برای تو ثواب هر صدیق و هر شهیدی نوشته می‌شود! توجه دارید که این، ثواب یک قدم است لابد اگر تا به قبر برسد ثواب میلیاردها صدیق و شهید خواهد داشت! در صورتی که خود حضرت

۳۴- مفاتیح الجنان (الباقیات الصالحات) باب سوم در ادعیه‌ی عافیت و غیره.

۳۵- نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۳.

امیر علیه السلام ثواب یک شهید داشته چون یک بار بیشتر شهید نشده است، و تمام ائمه در دعاهای خود از خدا ثواب شهادت در راه او را درخواست می‌کردند یعنی ثواب یک شهادت را. جالب است که در این حدیث صفوان می‌گوید: جوایب آن قبر شدم و هیچ اثری از آن نیافتم. اما در حدیث هیجدهم، همین صفوان درباره زیارت مرقد علی علیه السلام می‌گوید: چون گنبد را دیدی چنین بگو و چون به دیوار شهر رسیدی چنان بگو و چون به در صحن رسیدی چنین بگو، معلوم می‌شود این جعلان و کذابان هم‌چون هر دروغگوی دیگری کم حافظه بوده‌اند. در همین حدیث زیارتنامه‌ای نقل کرده که حضرت امیر خازن وحی است و می‌گوید چون وارد شهر شدی بگو: «اللهم لبابك وقت» یعنی پروردگارا بر در تو ایستاده‌ام. معلوم نیست که در شهر را در خوانده یا علی علیه السلام را در خدا دانسته است؟! به هر حال برای خدا در قائل شده است! سپس می‌گوید چون وارد صحن شدی بگو: «ای مولای یا امیر المؤمنین عبدك وابن عبدك وابن أمتك» یعنی که خود و پدران خود را به دروغ غلام علی شمرده است! بعد می‌گوید: «أمین رب العالمین و دیان یوم الدین» در حالی که طبق ده‌ها آیه قرآن، امین رب العالمین صفت رسول خدا و دیان یوم الدین صفت حق تعالی است چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ [الانفطار: ۱۹] یعنی روزی که هیچ کس برای دیگری کاری نمی‌تواند بکند و فرمان در آن روز از آن خداست.

سپس می‌گوید: «السلام علی میزان الأعمال ومقلب الأحوال» در حالی که میزان اعمال و حق و باطل افعال، چنان‌که خدا فرموده، کتاب و قوانین شریعت است، نه علی علیه السلام، خداوند فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷] یعنی: «خدا کسی است که کتاب (قرآن) و میزان را به حق نازل کرد».

حال باید پرسید اعمال حضرت علی و پیامبر را با چه چیز میزان می‌کنند؟! اگر خودش میزان است چگونه آن را با خودش میزان می‌کنند؟! به علاوه خداوند برای هر امتی کتاب آسمانی خودشان را میزان قرار داده که در روز قیامت هر یک از آنها به سوی کتاب خودش خوانده می‌شوند:

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا﴾ [الجاثية: ۲۸] یعنی: «می‌بینی که هر امتی به زانو در آمده است، تمام ملت‌ها به سوی کتابشان فرا خوانده می‌شوند».

و اما جمله‌ی «مقلب الأحوال» که در زیارتنامه آورده است، فقط خدای متعال شایسته‌ی این صفت می‌باشد. انبیاء و اولیاء اختیار احوال خود را هم ندارند. خدا به رسول خود فرموده:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الاعراف: ۱۸۸] یعنی «بگو که من مالک نفع و ضرری برای خودم نیستم مگر این که خدا آن را بخواهد».

و در جای دیگری فرموده:

﴿وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ [الاحقاف: ۹] یعنی: «بگو که من نمی‌دانم با من و با شما چه خواهد شد».

وقتی رسول خدا ﷺ از احوال دیگران خبر ندارد و در نتیجه نمی‌تواند احوالشان را دگرگون کند، چگونه امام می‌تواند این کار را انجام بدهد؟! احوال بندگان فقط در اختیار خدا و فقط تحت نظر خدا است و فقط خدا مقلب الأحوال است و نه غیر. خداوند به رسول خود می‌فرماید:

﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ﴾ [الانفال: ۶۳] یعنی: «و خدا بین دل‌های مؤمنین الفت انداخت، اگر تمام آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی بین دل‌هایشان الفت بیندازی، ولی این خدا است که بین ایشان الفت انداخت».

بنابراین مقلب القلوب و مقلب الأحوال فقط خداوند متعال است. به راستی چرا این زیارت‌سازان اصرار داشته‌اند تا صفات و اسماء خدا را به امام نسبت دهند و مردم را به شرک بکشانند؟

در همین زیارتنامه باز می‌گوید: «وسامع السرّ والنّجوى» و حضرت امیر را شنونده سرّ و نجوى خوانده با این‌که این صفت بنا به صریح قرآن مخصوص خداوند است چنان‌که فرموده:

﴿يَعْلَمُ سِرِّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾﴾ [الانعام: ٣] یعنی: «پنهان و آشکارتان و آنچه را که انجام می‌دهید می‌داند».

و می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [البقرة: ٧٧] یعنی: «آنچه را پنهان می‌کنند و یا آشکار می‌سازند می‌داند».

و می‌فرماید:

﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٣﴾﴾ [الملك: ١٣] یعنی: «چه گفتارتان را پنهان سازید و چه آشکار کنید او از درون سینه‌ها آگاه است».

و می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾﴾ [طه: ٧] یعنی: «او هرگونه سرّ و پنهانی را می‌داند».

و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ ﴿٧٨﴾﴾ [التوبة: ٧٨] یعنی: «آیا نمی‌دانند که خداوند راز و نجوایشان را می‌داند».

حال با وجود این آیات می‌پرسیم مگر علی خدا است که اسرار مردم را بدانند؟! چنان‌که در «نهج‌البلاغه» آمده است علی عليه السلام از خیانت‌های امراء و فرماندارانش جز از طریق خبرچینی‌ها و جاسوسان خود و یا نامه‌های مردم مطلع نمی‌شد چنان‌که می‌نویسد: «عيني بالمغرب كتب إلى يعلمني» یعنی جاسوسم در مغرب برایم نوشته است

و مرا آگاه می‌نماید.^(۱) آن حضرت، عبیدالله بن عباس را به ولایت بصره گماشت و هنگامی که او مبلغی هنگفت از بیت المال را اختلاس کرد و چون حضرتش با خبر شد بالای منبر گریست.^(۲) و نیز منذر بن جارود را برای جمع آوری صدقات انتخاب انتخاب کرد ولی او اموال مذکور را برداشت و به معاویه ملحق شد!^(۳) و حضرت پس از اطلاع از خیانتش به او نوشت: «فإن صلاح أبيك غرني منك وظننت أنك تتبع هديه» یعنی درست کاری پدرت مرا فریب داد و پنداشتم که تو نیز از راه او پیروی می‌کنی.^(۴) و ابوموسی اشعری را عامل کوفه کرد در حالی که او ناموافق از آب در آمد و چنانکه باید به آن حضرت خدمت نکرد! و کمیل بن زیاد را عامل هیئت قرار داد، ولی او مقاومت نکرد و شهر را تسلیم دشمن نمود و حضرت او را مذمت فرمود.^(۵) و ولایت فارس را به زیاد بن ابیه سپرد ولی او از یاوران معاویه شد و بسیاری از طرفداران علی عليه السلام را کشت.^(۶) و مصقله بن هبیره را به عنوان عامل اردشیر خوزستان نصب فرمود، اما او خیانت کرد و اموال بیت المال را در میان خویشاوندان خود تقسیم کرد!^(۷) و قیس بن سعد بن عباده را که از مردان کارآزموده و از ارادتمندان آن حضرت بود، به سخن ناماین از ولایت مصر معزول فرمود و به

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۳.

۲- نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۱.

۳- آنان که علی عليه السلام را صادقانه دوست دارند و ارادتشان به او مجرد ادعا نیست و با زندگی و شخصیت آن امام امام همام آشنا هستند، می‌دانند که آن حضرت نسبت به رعایت حق الناس و حفظ بیت المال مسلمین چقدر وسواس و دقت فراوان داشت و چنانچه معروف است به مصرف بی‌مورد چراغ بیت‌المال راضی نمی‌شد و یا حتی حاضر نبود اقرب خویش را در استفاده از بیت المال اندکی بر دیگران ترجیح دهد، با این اوصاف محال است که کمترین احتمالی بر خیانت کسی در اموال عمومی می‌داد و با این حال او را به عنوان متصدی امور مسلمین انتخاب می‌کرد.

۴- نهج البلاغه، نامه‌ی ۷۱.

۵- نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۱.

۶- نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۴.

۷- نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۳.

جای او محمد بن ابی‌بکر را منصوب نمود که تجربه‌ی لازم برای تصدی این مسؤولیت را نداشت و در نتیجه مصر سقوط کرد.

آیا می‌توان گفت که علی علیه السلام می‌دانسته که این افراد، خائن و یا فاقد صلاحیت هستند و با این وجود آن‌ها را به مسؤولیت‌های مهم منصوب کرده و به نوعی در اعمال نادرستشان شریک بوده است؟! باید گفت معاذ الله، قطعاً چنین نیست. پس این اباطیل که در این زیارتنامه آمده است چیست؟!

باید دانست آن همه انبیاء و مرسلین که از دنیا رفتند هیچ‌گونه زیارتنامه‌ی نداشته و ندارند، ولی مجلسی در کتاب مزار زیارتنامه‌اش (زیارت ۱۸) می‌گوید: علمای شیعه برای زیارت آدم و نوح زیارتنامه‌ای درست کرده‌اند ولی برای زیارت صالح و هود و ابراهیم چیزی نساخته‌اند و سزاوار است برای ایشان نیز زیارتنامه‌ای درست شود! به نظر ما چون این آقایان بیکار بوده‌اند، برای هر کس از دنیا رفته زیارتنامه‌ای ردیف کرده‌اند!

جالب است که سازنده زیارت ۱۸ برای اثبات شفاعت برای حضرت امیر علیه السلام در ضمن زیارتنامه اسشتهاد کرده به آیه:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ﴾ [الانبیاء: ۲۸] یعنی: «و جز برای کسی که خداوند از آن راضی باشد، شفاعت نمی‌کنند و ایشان از ترس خدا بیمناکند»

آیا ندانسته که منظور از شفاعت کنندگان در این آیه ملائکه است. به اضافه خدا در این آیه شفاعت را موقوف به رضایت و اراده خویش نموده است نه به اراده‌ی ملائکه و بندگانش، زیرا خدا مقصری را که لائق شفاعت باشد می‌شناسد و فقط او از احوال بندگانش مطلع است. خود حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه آیه مذکور را مربوط به ملائکه می‌داند.^(۱) گویا سازنده‌ی این زیارتنامه، نهج البلاغه را هم ندیده

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱.

است، زیرا مرجع ضمیر در «لا یشفعون» در آیه قبل از آن است، از این رو حضرت علی نیز آن آیات را مربوط به ملائکه دانسته است. علاوه بر این درباره شفاعت در روز قیامت فرموده: «فلا شفیع یشفع» یعنی شفیع نیست که شفاعت کند^(۱). و اطاعت خدا را شافع دانسته و فرموده: «فاجعلوا طاعة الله شفیعاً لدرک طلبتکم» یعنی طاعت خداوند را شفیع وصول به خواسته خود قرار دهید.^(۲) و قرآن را نیز شفیع دانسته و فرموده: «واعلموا أنه شافع ومشفع وأنه من شفیع له القرآن یوم القیامة شفیع فیہ» یعنی بدانید که قرآن شفیع مقبولی است و همانا کسی که روز قیامت قرآن برایش شفاعت کند، پذیرفته خواهد شد^(۳). و در دعای خود خدا را شفیع می‌داند و عرض می‌کند: «والشافع لهم لیس أحد فوقک یحول دونهم» یعنی خدایا تو شافع بندگان و کسی برتر از تو نیست تا میان تو و ایشان حائل شود.^(۴) بنابراین، این زائر نادان کهمی گوید: «فإن ذنوباً کثیراً» یعنی گناهان بسیاری دارم، مصداق «لمن ارتضی» نیست و باید برود توبه کند.

در همین زیارتنامه خطاب به آن حضرت می‌گوید: «إنک تسمع کلامی وترد سلامی» در حالی که ما در صفحات گذشته اثبات کردیم که این جمله باطل است. این جهال گمان کرده‌اند که بشر هم چون خدا شنونده‌ی همه‌ی اصوات است! اگر انبیاء تمام اصوات را بشنوند سرسام خواهند گرفت، مگر این حضرت موسی نبود که با شنیدن صدایی از کوه بیهوش بر زمین افتاد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَحَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾ [الاعراف: ۱۴۳]. و ائمه (علیهم‌السلام) نیز در زمان حیاتشان اگر چند نفر با هم سخن می‌گفتند از فهمیدن سخنان ایشان در آن واحد عاجز بودند چه رسد بعد از مرگشان،

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶.

۴- صحیفه‌ی علویه، دعای روز چهاردهم از هر ماه.

و اصولاً این صفت مخصوص خدا است، چنان‌که در بسیاری از ادعیه این موضوع آمده است، از جمله در دعای جوشن کبیر که چنین می‌خوانیم: «یا من لا یسغله سمع عن سمع یا من لا یمنعه فعل عن فعل یا من لایلهیه قول عن قول یا من لایغلطه سؤال عن سؤال یا من لایحجه شیء عن شیء» یعنی ای آنکه شنیدن صوتی او را از شنیدن دیگری باز نمی‌دارد، و انجام دادن کاری او را از کار دیگر منع نمی‌کند، و گفتاری او را به گفتار دیگری سرگرم نمی‌کند، و بر آوردن خواسته‌ای او را از خواسته‌های دیگر به اشتباه نمی‌اندازد. (بند ۹۹ دعای جوشن کبیر) مسلماً این خصوصیات را نمی‌توان برای غیر خدا قائل شد.

در زیارت بیستم می‌گوید: «إني عذت بأخي رسولك» یعنی همانا من به برادر پیامبرت پناه می‌برم، در حالی که خدا در قرآن مکرراً فرموده که به غیر از من به کسی پناه نبرید.

مجلسی هر جا به گمان خود زیارتنامه خوش عبارت و مسجعی دیده است آن را جمع آوری کرده و کتابش را پر از این‌گونه خرافات کرده است، و از آن جمله در زیارت شماره‌ی ۲۲ می‌گوید: زیارتی ملیح و نمکین است، سپس زیارتی که ساخته و پرداخته‌ی غلو کنندگان است را نقل می‌کند، و هم‌چنین در این زیارت خطاب به امام می‌گوید: «السلام علی الأصل القديم و الفرع الکریم، السلام علی الثمر الجنی» یعنی سلام بر اصل قدیم و فرع گرامی و سلام بر میوه‌ی چیده شده. در این جا علی علیه السلام را مانند نصاری وصف کرده که عیسی علیه السلام را هم قدیم و هم میوه‌ی خلقت و هم فرزند خدا می‌دانند! نصاری به قدمای ثلاثه قائلند، و گویا این زائر هم به تعدد قدماء قائل بوده است، ولی لازم است بدانند به اجماع علمای اسلام، تعدد قدماء شرک است. شنیده‌ام که شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام که از مراجع بزرگ شیعه است روزی وارد بارگاه امیرالمؤمنین علیه السلام شد و دید همین زیارتنامه را در بارگاه آویخته‌اند، کارگزاران را خواست و فرمود که این زیارت شرک است، آن را بردارید و پاره کنید، آنان نیز به دستور او عمل کردند، ولی متأسفانه پس از چند سال شیخ

عباس قمی پیدا شد و همین دعای باطل را به عنوان زیارت ششم در مفاتیح الجنان نقل کرد و به دست عوام سپرد! هم‌چنین در همین زیارتنامه ائمه را مقننین (قانون گذاران) شرع دانسته و می‌گوید: «وعلى الأئمة الراشدين الذين فرضوا علينا الصلوات» یعنی سلام بر آن امامانی که نماز را بر ما واجب کردند. در صورتی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۲۶] یعنی: «و کسی را در قانونگذاری خود شریک نمی‌کند».

و فرموده:

﴿إِن الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الانعام: ۵۷] یعنی: «هیچ کس غیر از خدا حق حکم دادن را ندارد».

و فرموده:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾ [الشوری: ۱۳] یعنی: «خدا برای شما دینی را تشریح فرمود که نوح را به آن سفارش کرد و آن همان دینی است که به تو وحی کردیم و آن همان دینی است که ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم».

و واضح است که مرجع ضمیر در «شرع لكم» «الله» است که در آیات قبلی ذکر شده است. و هم‌چنین فرموده:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنُ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱] یعنی: «آیا برای مشرکان شریکانی هست تا برایشان دین و آئینی را بیاورند که خدا اجازه‌ی آن را نداده است».

بنابراین تشریح و گذاشتن احکام، مخصوص خدا است و هیچ پیشوایی به عنوان دین حق قانون‌گذاری در دین را ندارد.

در همین زیارت حضرت علی را شجره طوبی و سدره المنتهی و آدم و نوح و عیسی و موسی دانسته است! آن امامی که این‌گونه آن زیارتنامه‌ساز از او وصف

می‌کند، امامی است که بنا به مکتب وحدت وجود، همه چیز است، خدا عین خلق و خلق عین خالق و علی خود موسی و موسی خود علی است. پناه بر خدا از این کفریات و خرافات!

و در همین زیارت نیز می‌گوید: «السلام علی جبل الله المتین» یعنی سلام بر ریسمان قوی خدا. چنین پیدا است که زیارتنامه‌نویس، علی علیه السلام را قبول ندارد، زیرا خود علی علیه السلام مکرراً فرموده است که ریسمان الهی قرآن است. از جمله فرموده: «علیکم بکتاب الله فإنه الجبل المتین» به کتاب خدا چنگ بزنید که جبل متین است.^(۱) و فرموده: «وإن الله سبحانه لم يعط أحداً بمثل هذا القرآن فإنه جبل الله المتین» یعنی همانا که خداوند سبحان به احدی هم‌چون این قرآن عطا نفرموده است، همانا که قرآن ریسمان متین پروردگار است.^(۲) پس آن حضرت قرآن را جبل الله و ریسمان محکم خدا می‌داند که هم خود علی و هم دیگران باید به آن چنگ بزنند. ولی اینان هم بر ضد کلام خدا و هم بر ضد کلام امام علیه السلام هر چه خود خواسته‌اند بافته‌اند. از این جا می‌توان فهمید که اینان تا چه حد کلام علی علیه السلام را قبول دارند و ارادتشان به ائمه چگونه است.

خدای تعالی در وصف عظمت قرآن فرموده:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۳﴾ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ﴿۴﴾﴾ [الزخرف: ۳، ۴] یعنی «ما این قرآن را برای تعقل و فهم شما عربی قرار دادیم و این قرآن نزد ما علی (والامقام) و با حکمت است».

ملاحظه می‌فرمایید که در این آیه‌ی شریفه «علی» و «حکیم» دو صفت برای قرآن است، ولی زیارت‌ساز جاهل، قرآن را تحریف کرده و این آیات را در وصف حضرت علی علیه السلام دانسته است و می‌گوید: «السلام علی صاحب الدلالات الذي ذكر الله في محكم الآيات فقال تعالى: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ﴿۴﴾﴾ ببینید چگونه

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶.

برای هدف خود با قرآن بازی کرده و علی و حکیم را که دو صفت قرآن می باشد، اسم فرزند ابوطالب قرار داده است! جالب است با اینکه اسلام را خراب کرده اند ولی در تمام این زیارات تقاضای شفاعت دارند! به عقیده ی نگارنده اگر فرضاً امام زنده می شد و می فرمود: «شفاعت به اختیار خداست نه به اختیار من و نه به انتخاب شما» با آن امام دشمنی می کردند! در حقیقت اینان شفاعت را برای خود ساخته اند تا هر گناهی را به راحتی مرتکب شوند، در حالی که ائمه چنین ادعاهایی نداشته اند، خود حضرت علی در ضمن دعاها ی خود عرض می کند: «وقد رجوت ممن تولاني في حياتي بإحسانه أن يشفع لي عند وفاتي بغفرانه» یعنی به کسی که در زندگی با احسانش مرا سرپرستی کرد امید دارم که با آمرزش و غفرانش هنگام مرگ برایم شفاعت فرماید.^(۳) و در دعای کمیل عرض می کند: «اللهم إني أتقرب إليك بذكرك وأستشفع بك إلى نفسك» یعنی پروردگارا! من با ذکر تو به سویت تقرب می جویم و خودت را در پیشگاهت شفیع می گیرم. و می گوید: «أنت الأول قبل خلقك والآخر بعدهم والظاهر فوقهم... والدافع عنهم والشافع لهم، ليس أحد فوقك يحول دونهم وفي قبضتك منقلبهم ومثوهم» یعنی پروردگارا! تو اولی و قبل از مخلوقات بوده ای و پس از آنان نیز خواهی بود و بر آنان چیره ای ... دافع گرفتاری هایشان بوده و شفیع آنانی، کسی برتر از تو نیست تا میان تو و آنان حائل شود و جای رفتن و جایگاهشان در قبضه ی قدرت توست.^(۴) چنان که ملاحظه می کنید آن حضرت خداوند را شفیع دانسته است. حضرت سید الساجدین زین العابدین عليه السلام نیز در دعاها ی خود عرض می کند: «وإن شفعت فلست بأهل الشفاعة... شفيع في خطايای كرمك... لا شفيع لي إليك فليشفع لي فضلك» یعنی اگر شفاعت خواهم پس سزاوار شفاعت نیستم پروردگارا! کرم و بزرگواریت را در خطاهایم شفیع فرما ... هیچ شفيعی در پیشگاهت ندارم پس بگذار

۳- صحیفه ی علویه، دعای مناجات.

۴- صحیفه ی علویه، دعای روز چهاردهم هر ماه.

فضل و کرم تو برایم شفاعت کند. (۵) و نیز عرض می‌کند: «لا شفیع یشفع لی إلیک... ولا ملاذ ألبأ إلیه منک» یعنی هیچ شفیع‌ی که در نزد تو برایم شفاعت کند ندارم و هیچ پناه‌گاهی که از تو بدان پناه ببرم نیست. (۶)

این زیارت‌سازان اگر به خدا و قرآن اعتقاد و به ائمه ارادت داشتند این زیارتنامه‌ها را نمی‌ساختند، به سبب همین زیارتنامه‌ها است که مذاهب باطنیه و شیخیه و صوفیه تقویت می‌شود، و به کلمات همین زیارتنامه‌ها برای ادعاهای باطله‌ی خود استشهاد می‌کنند. متأسفانه مردم متوجه نیستند که این زیارتنامه‌ها تقلبی و ضد قرآن است. آنچه غلوکنندگان در وصف علی علیه السلام جعل کرده‌اند تماماً در این زیارتنامه‌ها آمده است، مثلاً در این زیارتنامه می‌گوید: «السلام علی المولود فی الکعبة المزوج فی السماء» یعنی سلام بر مولود کعبه و کسی که عقد ازدواجش در آسمان بسته شده است!

در این زیارتنامه تقلبی به تولد حضرت علی علیه السلام در کعبه اشاره شده است و ما برای اطلاع خوانندگان از حقیقت این قضیه، لازم است بدان بیشتر پردازیم، تا خواننده خود، دریابد که هر روایت یا زیارتنامه‌ای که به چنین مسأله‌ای استناد کرده باشد، از امام نیست بلکه از جعل کذابان است. بدان که تولد علی علیه السلام در کعبه یکی از مصادیق «رُبَّ مشهور لا أصل له» است و این ماجرا پایه‌ی مستحکمی ندارد، حضرت امیر علیه السلام آن قدر فضایل و خصایل والا دارد که هیچ نیازی به تراشیدن چنین فضایی ندارد.

علمایی چون ابن عبدالبرّ در کتاب «الاستیعاب فی معرفة الأصحاب» و ابن حجر عسقلانی در «الإصابة فی تمييز الصحابة» و «بخاری» و «مسلم» در فصل مناقب علی علیه السلام با این که فضایل و برتری‌های علی علیه السلام را آورده‌اند، ولی این ماجرا را ذکر نکرده‌اند،

۵- صحیفه‌ی سجاده، دعای توبه و طلب آن.

۶- صحیفه‌ی سجاده، دعای بعد از نماز شب.

حتی ابن ابی الحدید که ارادتش به امیرالمؤمنین علیه السلام جای هیچ شبهه‌ای ندارد، در «شرح نهج البلاغه» (۵/۱) می‌گوید: «در این که محل تولد آن حضرت کجا بوده است اختلاف است، بسیاری از شیعیان می‌پندارند که آن حضرت در کعبه ولادت یافته است، ولی علمای حدیث این را نمی‌پذیرند و عقیده دارند که حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصى در کعبه متولد شده است». اگر مدرک موثقی در این مورد وجود می‌داشت، قطعاً ابن ابی الحدید از ذکر آن سرپیچی نمی‌کرد.

شیخ کلینی در کافی در باب «مولد امیرالمؤمنین علیه السلام» با این که ذکر کرده آن حضرت نخستین کسی است که پدر و مادرش هر دو، فرزند هاشم بوده‌اند ولی به ولادت آن حضرت در خانه کعبه هیچ اشاره‌ای نکرده است.

علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار در جلد مختص به علی علیه السلام در باب «تاریخ ولادته و حلیته و شمائله علیه السلام» ۳۸ روایت جمع آوری کرده است که حدیث دوازدهم و پانزدهم آن بر تولد حضرت امیر علیه السلام در خانه ابوطالب دلالت دارد و احادیث ۱۸ و ۲۲ الی ۲۵ و ۲۷ الی ۳۶ با این که همگی در مقام بیان فضائل آن حضرت می‌باشند، اما دلالتی بر تولد آن حضرت در کعبه ندارند.

در روایات مربوط به تولد علی علیه السلام در کعبه علاوه بر اینکه در ماه تولد آن حضرت اتفاق نظر نیست، بلکه از فرد مشرکی موسوم به «یزید بن قعب» نام برده شده است و عجیب آن که برخی، سخن مشرک را می‌پذیرند ولی روایاتی که سند آن پاک از نام این مشرک است از جمله همان روایت دوازدهم و پانزدهم را نمی‌پذیرند! دیگر آن که اگر علی علیه السلام در کعبه متولد می‌شد، لازم بود که جز یزید بن قعب مشرک، دیگر اهالی مکه نیز آن را نقل کرده بودند و در روایات فضایل، از ذکر آن صرف نظر نمی‌شد و یا این که علویان و اولاد و احفاد علی علیه السلام لا اقل در مقابل رقبای خود به این مساله استناد می‌کردند.

به هر حال، ما به عنوان نمونه دو روایت از روایات «بحار الأنوار» را با ترجمه و انشای حاج شیخ عباس قمی ذکر می‌کنیم. البته اگر خواننده به سایر روایات وارد در

تولد علی علیه السلام در کتاب مجلسی مراجعه کند خواهد دید که روایات دیگر نیز بهتر از این دو نیست.

روزی عباس بن عبدالمطلب با یزید بن قعب و با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی عبدالعزی در برابر خانه کعبه نشسته بودند، ناگاه فاطمه بنت اسد به مسجد وارد شد در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شکم ایشان نه ماهه بود و درد زاییدن فاطمه را فرا گرفته بود، سپس در برابر خانه کعبه ایستاد و نگاهی به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من به تو (در حالی که خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست،^(۷) ولی زن عموی آن حضرت پیش از بعثت می دانسته که ایمان چیست) و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده‌ای و به هر کتابی که نازل گردانیده‌ای ایمان آورده‌ام و فرمایشات جدم ابراهیم خلیل را که بنا کننده خانه کعبه است تصدیق کرده‌ام، بنابر این به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و با سخن گفتنش مونس من گردیده است و یقین دارم که یکی از آیات جلال و عظمت توست از تو می خواهم که ولادت او را بر من آسان گردانی. (چرا پیامبر اکرم در شکم مادرش با وی سخن نمی گفت و در خانه کعبه ولادت نیافت؟ و چرا حضرت آمنه از میوه‌های بهشتی نمی خورد؟) عباس و یزید بن قعب گفتند: هنگامی که فاطمه از این دعا فارغ شد، دیدیم که دیوار عقب کعبه شکافته شد، فاطمه از آن رخنه داخل کعبه شد و از دیده‌های ما پنهان گردید، سپس با قدرت خدا شکاف دیوار به هم پیوست و چون خواستیم در کعبه را بگشاییم هر قدر سعی کردیم در گشوده نشد، دانستیم که این امر از جانب خدا واقع شده (چرا یزید بن قعب مشرک این کار را به حساب خدایان داخل کعبه نگذاشت، در حالی که مشرکین مکه بیشتر امور را به خدایان خود نسبت می دادند) و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند. اهل مکه در کوچه‌ها و بازارها این قضیه را نقل

۷- سوره الشوری آیه ۵۲.

می‌کردند و زن‌ها در خانه‌ها این حکایت را یاد می‌کردند و ابراز تعجب می‌کردند (چرا جز غلو کنندگان و کذابان و امثال یزید بن قعب این خبر را نقل نکرده‌اند؟!)

تا این‌که روز چهارم فرا رسید، آن وقت همان موضع از دیوار کعبه که شکافته شده بود، برای بار دوم شکافته شد و فاطمه بنت اسد از آن بیرون آمد و فرزند خود اسد الله الغالب علی بن ابی‌طالب علیه السلام را در دست خویش داشت و می‌گفت: ای مردم! به راستی که حق تعالی مرا از میان خلق خود برگزید و بر زنان برگزیده‌ای که قبل از من بوده‌اند برتری داد، زیرا حق تعالی آسیه دختر مزاحم را برگزید، و او در پنهانی عبادت حق تعالی می‌کرد، در مکانی که عبادت خدا در آن‌جا جز برای ضرورت سزاوار نبود، یعنی خانه‌ی فرعون. و مریم دختر عمران را برگزید و ولادت عیسی علیه السلام را برایش آسان گردانید و در بیابان درخت خشک را تکان داد و رطب تازه برای او از آن درخت فرو ریخت. و حق تعالی مرا بر هر دوی آنان برتری داد و هم‌چنین بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من بوده‌اند (می‌پرسیم آیا بر آمنه نیز برتری داد؟! دیگر آن‌که اگر چنین است چرا خداوند در کتاب خود از آن دو یاد فرموده ولی هیچ‌گونه اشاره‌ای به فاطمه بنت اسد نکرده است؟!)

زیرا من فرزندم را در میان خانه برگزیده او به دنیا آورده‌ام و سه روز در آن خانه‌ی محترم مانده‌ام و از میوه‌ها و غذاهای بهشت تناول کرده‌ام و هنگامی که خواستم از آن‌جا بیرون بیایم آن هم در هنگامی که فرزند برگزیده‌ام بر روی دستم بود هاتفی مرا از غیب ندا داد که ای فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نامگذاری کن (چرا هاتفی از غیب به حضرت آمنه نام پیامبر را نگفت؟!)

به درستی که منم که خداوند علی اعلی، و او را از قدرت و جلال خود آفریده‌ام، و بهره کامل از عدالت خویش به او بخشیده‌ام، و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نموده‌ام، و او را به آداب خجسته خود تادیب نموده‌ام، و امور خود را به او واگذار کرده‌ام، و او را از علوم پنهان خود مطلع کرده‌ام، و در خانه محترم من متولد شده است، و او اولین کسی است که بر روی خانه من اذان خواهد گفت، و بت‌ها را خواهد شکست، و آن‌ها را از بالای کعبه به زیر خواهد انداخت، و

مرا به عظمت و مجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد، (آیا پیامبر اکرم قبل از آن حضرت، خداوند را به عظمت و مجد و بزرگواری یاد نکرده است؟!) و اوست امام و پیشوای بعد از حبیب من و برگزیده بر جمیع خلق من محمد ﷺ که رسول من است، و او وصی او خواهد بود، خوشا به حال کسی که او را دوست دارد، و او را یاری کند، و وی به حال کسی که فرمان او را اطاعت نکند، و او را یاری ندهد و انکار حق او نماید.

و در بعضی روایات آمده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متولد شد ابوطالب او را بر سینه‌ی خود گذاشت و دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و همگی با هم به ابطح آمدند، سپس ابو طالب با این اشعار گفت:

یارب یاذا الغسق الدجی والقمر المبتلج المضي
بین لنا من حکمک المقضي ماذا تری فی اسم ذا الصبی

مضمون این اشعار چنین است که ای پروردگاری که شب تار و ماه روشن و روشنی دهنده را آفریده‌ای، برای ما بیان کن که نام این کودک را چه بگذاریم؟ (پس ماجرای اینکه هاتقی نام آن حضرت را در داخل کعبه به فاطمه بنت اسد گفته، دروغ است!) ناگاه چیزی مانند ابر از روی زمین پیدا شد و نزد ابوطالب آمد، ابوطالب او را گرفت و با علی علیه السلام به سینه خود چسبانید و به خانه برگشت، چون صبح شد دید لوح سبزی است که در آن نوشته شده است:

خصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتخب الرضی
فاسمه من شامخ علی علی اشتق من العلی

یعنی شما دو نفر ابو طالب و فاطمه به فرزند طاهر و پاک و پسندیده‌ای مشرف گردیدید، پس نام بزرگوار او علی است و خداوند علی اعلی نام او را از نام خود اشتقاق کرده است. سپس ابوطالب نام آن حضرت را علی نهاد و آن لوح را در زاویه

راست کعبه آویزان کرد و تا زمان هشام بن عبدالملک در آن جا هم چنان آویزان باقی ماند تا این که او را پایین آورد و سپس ناپدید شد!^(۸)

ملاحظه می کنید که در این افسانه‌ها (شایسته نیست که این گونه داستان‌ها را حدیث بنامیم) قبل از نزول وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، زن عموی آن حضرت بسیاری از انبیاء و اولیاء را که در قرآن نامشان مذکور است می شناخته و از اخباری که در کتاب خدا به آن‌ها اشاره شده، مطلع بوده است، در حالی که قرآن درباره اخبار انبیاء سابق به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَتْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ

هَذَا﴾ [هود: ۴۹] یعنی: «آن (معلومات) از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم، نه تو و نه قومت پیش از وحی، از این اخبار چیزی نمی دانستید».

اشکالات این روایات بیش از این‌هاست ولی ما به همین مقدار اکتفا می کنیم. نکته‌ی دیگر آنکه روایت کنندگان احادیث متعلق به تولد علی علیه السلام در بحار الأنوار کسانی هستند از قبیل: محمد بن فضیل و مفضل و اسدی و نخعی و یا افراد مجهول الحالی از قبیل زکریا بن یحیی و عبدالله بن محمد و یا افراد مهملی که در کتب رجال ذکری از آنان در میان نیست، از قبیل ابوحبیبه و عمرو بن الحسن القاضی و احمد بن عمر الربیعی (ریقی) و احمد بن محمد بن ایوب و یا کسانی هستند چون سهل بن احمد و محمد بن سنان که اولی را شیخ طوسی تضعیف کرده و ابن الغضائری فرموده ضعیف و جاعل حدیث است و از مجاهیل روایت می کند.

و درباره دومی شیخ مفید در رساله «جوابات أهل الموصل في العدد والرؤية» درباره حدیثی که یکی از روات آن محمد بن سنان است، فرموده: «این حدیث شاذ و نادر بوده و مورد اطمینان نیست و در سند آن محمد بن سنان وجود دارد که مطعون

۸- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

است و ما (شیعیان) در متهم بودن و ضعف وی اختلافی نداریم و هر حدیثی که طریق روایت آن چنین باشد، در دین به آن عمل نمی‌شود».

استاد قلمداران رحمته‌الله نیز با مراجعه به کتب معتبر رجال، درباره وی مطالب زیر را گردآوری کرده است:

الف) نجاشی در کتاب رجال خود صفحه ۲۵۲ فرموده است: هو رجل ضعیف جداً لا یعول علیه ولا یلتفت إلی ما تفرد به. یعنی او بسیار ضعیف است، و به او اعتماد نمی‌شود و به آنچه که به تنهایی روایت کرده نیز التفاتی نمی‌شود.

ب) ابن الغضائری درباره‌ی او فرموده است: محمد بن سنان غال لا یلتفت إلیه. یعنی او شخصی غلوکننده است و به گفتارش اعتنا نمی‌شود.

ج) شیخ ابو عمرو کشی در کتاب رجال خود ص ۳۳ از ایوب بن نوح آورده است که او می‌فرمود: لا أستحل أن أروي أحادیث محمد بن سنان. یعنی حلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم. و در ص ۴۲۷ از حمدویه بن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حدیث برایتان گفته‌ام هیچ یک را از کسی نشنیده‌ام و سماعی در کار نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافته‌ام!

د) ابن داوود در کتاب رجال خود صفحه ۵۰۵ او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می‌گفت: لا ترووا عني مما حدثت شيئاً فانما هي كتب اشتریته من السوق. یعنی از من حدیثی روایت نکنید [حدیث‌هایی که برایتان گفته‌ام] فقط کتاب‌هایی بود که از بازار می‌خریدم [و هر چه در آنها بود برایتان می‌گفتم]، سپس ابن داوود فرموده: الغالب علی حدیثه الفساد. یعنی غالب احادیثش فاسد است. و علمای رجال متفق هستند که وی از کذابین است.

علاوه بر این‌ها، روایات متعلق به تولد حضرت علی علیه السلام در بحار الأنوار به قدری رسوایی دارد که حاشیه‌نویس کتاب، آقای محمد باقر بهبودی پس از توجیه

اختلاف روایات در مورد ماه تولد آن حضرت، ناچار این گونه اعتراف می‌کند که: بر هیچ محقق مطلعی پوشیده نیست که گروهی از علماء و روات چون آینده گذشتگان را از خلال قصه‌ها و اساطیر پیش‌گویی می‌کردند، در تاریخ پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و دیگران نیز کتبی بنا به مسلک قصه پردازان تصنیف کردند. آنان از حدیثی صحیح که بیش از پنج سطر نبود، [قصه‌ای] در پنجاه سطر می‌پرداختند. [از این روایت که] ملاحظه می‌کنید یکی از آنان از قبیل ابو الحسن بکری در کتاب الأنوار در ماجرای ولادت پیامبر و ازدواجش با حضرت خدیجه هر چه می‌تواند فصاحت و بلاغت و دیگر آرایه‌های ادبی به خرج داده و تا می‌تواند شعر و آنچه که قوه خیال و ذوق شریف ادبی به او الهام می‌کند و صور عجیب [و خیالی] را که مناسب شخصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌پندارد به آن می‌افزاید. و این قصه‌های ولادت علی علیه‌السلام که روایات آن را مصنف ثبت و جمع آوری کرده است از همین قبیل می‌باشد. در این روایات می‌بینید که یکی از آنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عنوان قابله‌ی آن حضرت تصویر می‌کند. و دیگری ولادت آن حضرت را ماه ذی حجه ذکر می‌کند تا در تسمیه روز ترویه و روز عرفه و روز عید قربان وجهی لطیف بتراشد. و دیگری قصه مثرم بن رغیب بن الشیقنام را می‌بافد! و دیگری برای آن حضرت علیه‌السلام نزد هر گروهی اسامی عجیبی اختراع می‌کند! و شکی نیست که این اعمال و نظایر آن از خرافات قصه پردازان است.^(۹)

اینک به ادامه‌ی زیارت ۲۳ می‌پردازیم که می‌گوید: «السلام علی من شرفت به مکه و منی» یعنی سلام بر آن کسی که مکه و منی به برکت او شرافت یافت! در صورتی که خود آن امام برای کسب ثواب و کسب درجات به زیارت کعبه می‌رفت و فرزندانش نیز برای کسب شرافت پیاده به سوی مکه می‌رفتند تا کعبه را طواف کنند، و حتی

۹- «بحار الأنوار» جلد مختص به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۴۲ به بعد.

ابراهیم علیه السلام نیز برای کسب ثواب و تقرب به خدا ستونهای آن را بالا آورد
آن چنان که خدا از او مدح کرده و فرموده:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾ [البقرة: ۱۲۷] یعنی: «به یاد آور
هنگامی که ابراهیم با [کمک] اسماعیل پایه های کعبه را بالا می آورد».

و می فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعْبًا اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲] یعنی
«حکم این است که هر کس شعائر خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت نشانه
تقوای دل هاست».

می بینیم که خداوند بر همه، اعم از پیامبر و امام و ماموم، واجب فرموده که
شعائر الهی را تعظیم کنند. مناسک حج و رفتن به مکه و طواف بین صفا و مروه از
شعائر الهی و به دستور رب العالمین است، و ساخته و پرداخته دست این و آن
نیست، چنان که فرموده:

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [الحج: ۳۶] یعنی: «شتران قربانی را
برایتان از شعائر خداوند قرار داده ایم».

و می فرماید:

﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۸] یعنی «همانا که صفا و مروه از
شعائر خداوند است».

شعائر الهی شعائری است که انجام آن بر حضرت امیر علیه السلام نیز واجب بوده است
و هیچ مسلمانی جرأت تحقیر این شعائر را ندارد مگر این زیارتنامه سازان مجهول
المذهب!

قرآن می فرماید معجزه کار خداوند است که برای تصدیق نبوت انبیاء آن را ایجاد
می کند و در واقع معجزه یک فعل الهی است نه فعل انبیاء، ولی این زیارتنامه ساز با
اتکاء به روایت سهل بن زیاد آن کذاب غلو کننده برای حضرت امیر معجزه تراشیده
و می گوید: «السلام علی من ردّت له الشمس ففضی ما فاته من الصلاة» و اشاره می کند به

قصه‌ای که علی علیه السلام نماز عصر خود را عمداً عقب انداخت تا نماز او قضا شود و خدا برای او خورشید را برگرداند تا نمازش را در وقتش بخواند، و ما در صفحات قبل این روایت و جوابش را بیان کردیم. ولی این زیارت‌ساز نفهمیده است که چه ببافد و به جای گفتن «أدی ما فاته من الصلاة» گفته «فقی ما فاته». اینان در ساخته‌های خود فکر نکرده‌اند تا بفهمند آن عبارتی را که ساخته‌اند مقصد را نمی‌رساند، زیرا قضای نماز در خارج وقت است ولی زیارت‌نامه‌ساز جاهل، قصد داشته بگوید که علی علیه السلام با بازگشت خورشید نمازش را داخل وقت شرعی ادا کرده است.

باز بر ضد کلام خدا چنین می‌گوید: «السلام علی من عنده تأویل المحکم والمتشابه وعنده أم الكتاب» یعنی سلام بر آنکه تأویل آیات محکم و متشابه را می‌داند و أم الكتاب نزد اوست! در صورتی که خدا تأویل کردن را فقط به متشابهات اختصاص داده است و آیات محکم نیازی به تأویل ندارد، ولی این زیارت‌ساز، آیات محکم را نیز تأویل پذیر دانسته است! علاوه بر این خدا در قرآن تأویل متشابهات را مختص به خود شمرده و حضرت علی علیه السلام نیز فرموده: «واعلم أن الراسخین فی العلم هم الذین أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب الإقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علماً، وسمی ترکهما لتعمق فیها لم یكلفهم البحث عن کنهه رسوخاً» یعنی بدان که راسخان در علم آن کسانی هستند که خداوند آن‌ها را با قبول و اقرار اجمالی به آنچه غیب و پنهان است و تفسیرش را نمی‌دانند، از فرو رفتن در اسرار نهانی بی‌نیاز ساخته است و پروردگار آنان را ستوده است زیرا در برابر آنچه از تفسیرش بی‌خبرند، به عجز و ناتوانی خویش اعتراف می‌کنند و ترک تعمق و کنجکاوی در آنچه خداوند تحقیق آن را بر عهده ایشان نگذاشته است، رسوخ در علم نامیده است،^(۱۰) که در این خطبه حضرت اشاره فرموده به آیه:

۱۰- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱.

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ [ال عمران: ۷] یعنی «تأویل آن را (آیات متشابه) جز خداوند هیچ کس نمی‌داند و راسخین در علم می‌گویند به آن ایمان آوردیم، همه‌ی آن از جانب پروردگار ما است».

پس چنان‌که ملاحظه می‌کنید حضرت علی علیه السلام نیز فرموده که راسخین در علم آنان کسانی هستند که به عجز خود در تأویل آیات متشابه اقرار می‌کنند. ما این مسأله را در کتاب «تابشی از قرآن» توضیح داده‌ایم.

لازم به ذکر است که حق تعالی در وصف خود فرموده است:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۳۹] یعنی «خداوند آنچه را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد ثابت نگاه می‌دارد و أم الكتاب نزد اوست»

ولی این زیارتنامه‌ساز متقلب جمله‌ی «عنده أم الكتاب» را به حضرت علی نسبت داده و قرآن را نادیده گرفته است!

باز در این زیارت می‌گوید: «السلام على النبأ العظيم» که علی علیه السلام را «نبأ عظیم» دانسته است و باز با قرآن بازی کرده است، زیرا قرآن در سوره‌ی النبأ که در مکه نازل شده می‌فرماید: اهل مکه در موضوع قیامت اختلاف داشتند بلکه عده‌ای از آنان وقوع قیامت را انکار می‌کردند، خداوند درباره‌ی آنان فرمود:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿۳﴾ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۴﴾﴾ [النبأ: ۱، ۴] یعنی: «از چه پرس و جو می‌کنند از آن خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند؟ آری به زودی از آن آگاه می‌شوند»

و می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [النبأ: ۱۸] یعنی: «آن روزی که در صور دمیده می‌شود و گروه‌گروه (به سوی ما) می‌آیند».

می بینیم که قرآن مراد از «نباً عظیم» را قیامت دانسته است. و در سوره ص پس از شرح دوزخ در آیات ۶۷ به بعد می فرماید:

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾﴾ [ص: ۶۷، ۶۸] یعنی: «بگو آن خبری است بزرگ که شما از آن روی گردان هستید».

لازم به ذکر است که سوره «النبا» مکی بوده و در آن وقت در مکه بر سر علی علیه السلام کسی اختلافی نداشته است که خدا بفرماید:

﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾﴾ [النبا: ۳] یعنی: «چیزی که در آن اختلاف دارند».

به اضافه خود علی علیه السلام در صحیفه علویه در دعای روز دوشنبه می فرماید: «الحمد لله الذي عرفني النبا العظيم» یعنی سپاس آن خدایی را که مرا از خبر بزرگ آگاه کرد و آن را به من شناساند. بنابراین معلوم می شود که این زیارت سازان نه از قرآن اطلاع داشته اند و نه از گفته های خود حضرت امیر علیه السلام.

هم چنین در همین زیارت می گوید: «السلام على مخاطب الثعبان على منبر الكوفة» یعنی سلام بر آنکه بر روی منبر مسجد کوفه مخاطب اژدها شد. این قصه پرداخته ی دست آن غلوکنندگان است که می گویند: اژدهایی چندین بار به مسجد کوفه آمد و سر خود را بالا برد و با علی علیه السلام سخن گفت. آیا کسی نیست که به این خرافاتی بگوید چرا وقتی اژدها وارد شهر شد مردم شهر و افراد مسلح به او حمله نکردند؟! و چرا مانع او نشدند؟! مگر می دانستند که اژدها قصد سخنرانی دارد؟! چگونه کسی نترسید و اوضاع مسجد به هم نخورد؟ به اضافه یک یا دو بار برای حضرت موسی علیه السلام عصا به فرمان خدا تبدیل به اژدها شد و آن همه غوغا در جهان برپا کرد و باعث ایمان آوردن ساحران فرعون شد، ولی از این اژدها کسی باخبر نشد و آن را نقل نکرد جز این زیارت ساز خرافاتی! ثانیاً چرا این اژدها با علی علیه السلام سخن گفته است؟ فایده این کار در چیست؟ اگر هدف از آن ابراز معجزه بوده است که با بودن قرآن که معجزه کافی و باقی است به معجزه دیگری احتیاج نیست، چنان که در سوره مبارکه الإسراء وقتی مشرکین از پیغمبر درخواست معجزاتی از قبیل شکافتن و بیرون

آوردن چشمه‌ای از زمین کردند، خدا به پیغمبر در جواب ایشان فرمود: بگو اگر این چیزها را از من می‌خواهید من ناتوانم زیرا من بشری بیش نیستم و اگر از خدا می‌خواهید خدا از انجام دادن کارهای لغو و بیهوده منزه است. زیرا با وجود قرآن، معجزه تحقق یافته و اگر آنان قصد حقیقت‌جویی داشتند باید به قرآن توجه و در آن دقت و تأمل می‌کردند.

در زیارت ۲۳ می‌گوید: «السلام علی أمین الله فی أرضه و خلیفته» یعنی سلام بر امین خدا در زمین و بر خلیفه او. در صورتی که خدا خلیفه و جانشینی ندارد. خلیفه برای کسی است که از مکانی برود و یا بمیرد و خدا از این امور منزه است. به اضافه خدا جا و مکان ندارد تا کسی بتواند خلافت او را بر عهده بگیرد و مقام خدا را نمی‌توان به کسی سپرد و کسی نمی‌تواند کار خدا را انجام دهد و اگر خدا به ملائکه فرموده:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰] یعنی «همانا من در زمین خلیفه‌ای

قرار می‌دهم».

مقصود خلیفه گذشتگان است، زیرا قبل از آدم، عالم جن بر زمین وجود داشته است. و نفرموده «خلیفه لی» یا «خلیفتی». ملائکه نیز که مخاطب این آیه بودند چنین فهمیدند که خدا می‌خواهد به جای موجودات قبلی جانشینی خلق کند، و با آن علمی که از خونریزی جن در زمین داشتند به خدا عرض کردند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ [البقرة: ۳۰] یعنی: «خدایا آیا در

زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی می‌کند؟»

چگونه جانشین خدا چنین سفاک و مفسد خواهد بود؟! آیا خداوند موجود خونریز و مفسدی را به جانشینی خود بر می‌گزیند؟! البته تمام این امت نیز خلیفه‌ی گذشتگانند، اما کسی خلیفه‌ی خدا نیست چنان‌که فرموده:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلِيفَةَ الْأَرْضِ﴾ [الانعام: ۱۶۵] یعنی: «اوست که شما را

خلیفگان زمین قرار داد».

و باید دانست که خلیفه خدا کافر نمی‌شود در حالی که فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾ [فاطر: ۳۹]

یعنی: «اوست که شما را خلیفه روی زمین قرار داد پس هر کس کافر شود زیان کفر او بر خود اوست».

از این آیات چنان پیداست که خداوند برای خود خلیفه‌ای ندارد نه بر روی زمین و نه هر جای دیگری. و حضرت علی علیه السلام نیز در نامه ۳۱ نهج البلاغه در وصیتی که به امام حسن فرموده او را خلیفه‌ی مردگان دانسته و فرموده است: «خليفة الأموات».

هم‌چنین در همین زیارت می‌گوید: «السلام علی صاحب المعجزات القاهرة والمنتجی من اهلکات» یعنی سلام بر صاحب معجزات چیره‌کننده و نجات‌بخش از مهالک! گویا این انسان قرآن را نادیده گرفته است، زیرا خدا به رسولش فرموده که تو نمی‌توانی معجزه‌ای از پیش خودت بیاوری، معجزه کار خدا است نه کار بشر. و در جواب آنان که معجزه می‌خواستند و پیامبر صلی الله علیه و آله مایل بود برای ایمان آوردن برخی از معاندان معجزاتی غیر از قرآن ظاهر شود، فرمود:

﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ أُسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [الانعام: ۳۵] یعنی: «و اگر اعراض (روگردانی) ایشان بر تو دشوار و ناگوار است، پس اگر می‌توانی نقبی در زیر زمین حفر کن و یا نردبانی در آسمان بگذار تا برای آنان معجزه بیاوری و اگر خدا بخواهد ایشان را بر هدایت جمع می‌نماید، پس از جاهلان مباش».

و فرموده:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾ [الانعام:

۳۷]. یعنی: «و گفتند چرا بر او معجزه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود بگو خداوند بر نازل کردن معجزه قادر و توانا است».

و از این واضح‌تر این‌که قرآن خودش معجزه است و نازل‌کننده آن خداست نه پیامبر، و بدین سبب خداوند فرموده:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ [الحجر: ۹] یعنی: «همانا که ما قرآن را فرو فرستادیم».

و فرموده:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا﴾ [البقرة: ۲۳] یعنی: «و اگر در آنچه که نازل

کرده ایم شکمی دارید».

و اگر همه انبیاء جمع شوند نمی‌توانند یک سوره مانند آن بیاورند. خدای تعالی

در سوره الإسراء درباره معجزه‌ی صالح علیه السلام فرموده:

﴿وَعَائِيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ﴾ [الاسراء: ۵۹] یعنی: «و ما شتر را به ثمود دادیم».

و فرموده:

﴿قُلْنَا يَبْنَازُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الانبياء: ۶۹] یعنی: «ما به آتش

فرمان دادیم که برای ابراهیم سرد و سلامت باش».

پس کار خود حضرت ابراهیم علیه السلام نبود.

حضرت موسی علیه السلام چون عصا را انداخت و عصا تبدیل به اژدها شد، فرار کرد

و اگر کار خود موسی بود فرار نمی‌کرد و لذا خدا فرموده:

﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْفَظْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ﴾ [طه: ۲۱] یعنی: «(ای موسی)

آن را بگیر و نترس ما آن را به حالت اولیه‌اش باز می‌گردانیم».

و اگر معجزه را به انبیاء علیهم السلام نسبت داده‌اند برای آن است که خدا به دعای ایشان

معجزه را ایجاد می‌کرد تا نبوت ایشان را تصدیق کرده باشد. آنان فقط دعا می‌کردند.

مثلاً حضرت عیسی علیه السلام دعا می‌کرد و خدا به اراده خود مرغ گلین را به مرغ حقیقی

تبدیل کرده و یا مرده را زنده می‌کرد چنان‌که در قرآن فرموده است:

﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ... وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [ال عمران: ۴۹] یعنی: «پس

به اذن خدا تبدیل به پرنده خواهد شد ... و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم».

همین مجلسی که این خرافات و کفریات را این‌جا آورده در باب نفی الغلو جلد

هفتم چاپ قدیم «بحار الأنوار» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«معجزات کار انبیاء نبوده بلکه کار خدا بوده است». این زیارت‌سازانی که دم از حب

دوستی) و پیروی از امام می‌زنند نرفته‌اند گفته‌های حضرت رضا علیه السلام را ببینند تا از خود معجزاتی به نام امام نبافند. جمله‌های این زیارتنامه‌ها علاوه بر این که ضد قرآن هستند، ضد عقل نیز می‌باشند، زیرا خالق که قوانین طبیعت را ایجاد کرده و علل و معلولات و اسباب و مسببات را قرار داده است فقط او می‌تواند خرق طبیعت کند و علل را از علیت خود بیاندازد و اثر حرارت را بگیرد و آن را سرد و سلامت قرار دهد، خالق هر چیز اوست، چه شتر صالح باشد و چه نرم شدن آهن در دست داوود علیه السلام. پس تمام آن معجزاتی را که غلوکنندگان به ائمه نسبت داده‌اند مخالف قرآن است و هیچ‌گونه مدرک قرآنی ندارد و جعل و دروغ است، مانند آن معجزاتی که هر فرقه از فرقه‌های موجود در جهان به بزرگ و مرشد خود نسبت می‌دهند. مثلاً کتاب «تذکره الأولیاء» شیخ فرید الدین عطار نیشابوری را ملاحظه کنید به مرشدان صوفی دهها معجزه نسبت داده است!

متأسفانه این خرافات، طرفداران متعصبی میان ملت ما دارد و هر کس بخواهد مانند نویسنده مردم را از گمراهی برهاند و بیدار کند همه با او دشمن شده و هزاران تهمت به او می‌زنند و جان و مال و آبروی او در معرض خطر قرار می‌گیرد. اما از آنجایی که هیچ عاقلی دین خرافاتی را نمی‌پذیرد و بر این اساس جوانان تحصیل کرده را بر این باور یافتیم که دین یعنی همین خرافات و از آن منزجر شده و به دامان الحاد پناه برده‌اند، بر این شدیم که حقایق را بیان کنیم و صدمات و آزارهای دکانداران خرافات را به جان خریده و اجرمان را از خداوند متعال خواستاریم، بگذار دکانداران مذهبی هر صدمه‌ای که می‌توانند به ما بزنند. **والعاقبة لأهل التقوی والیقین.**

هم‌چنین در این زیارت می‌گوید: «**والمنجی من الهلکات الذی ذکر الله فی محکم الآیات**» یعنی و نجات دهنده از مهالکی که خداوند او را در آیات محکم ذکر فرموده است. و در این جا دروغی بزرگ گفته و بر خدا افتراء بسته است و هرگز خدا غیر خود را منجی الهلکات ندانسته است، و با این کارش از خدا خجالت نکشیده است، زیرا

خدا خود را منجی از هلاکت خوانده نه دیگری را، و به صریح قرآن خود خدا انبیاء را از هلاکت نجات داده است، می فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝٥٨﴾ [هود: ۵۸] یعنی: «و چون فرمان ما آمد هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خویش نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی شدید رهانیدیم».

و باز می فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا﴾ [هود: ۶۶] یعنی: «پس چون امر ما فرا رسید صالح را نجات بخشیدیم».

و درباره موسی علیه السلام فرموده:

﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ﴾ [طه: ۴۰] یعنی: «و تو فردی را کشتی و ما تو را از غم نجات بخشیدیم».

و درباره نوح علیه السلام می فرماید:

﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ۝٧٦﴾ [الصافات: ۷۶] یعنی: «او و خانواده اش را از آن اندوه بزرگ نجات بخشیدیم».

و نسبت به تمام انبیاء و مؤمنین خود را «منجی» خوانده و فرموده:

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [یونس: ۱۰۳] یعنی آن گاه پیامبرانمان را همراه با کسانی که ایمان آوردند نجات می بخشیم.

و همچنین بسیاری از آیات دیگر، ولی این زیارت ساز کذاب هر چه خواسته بر ضد قرآن بافته است.

در این زیارت دعایی نقل کرده که جمله ای از آن چنین است: «لیس وراء الله و ورائکم یا سادتی منتهی» یعنی بعد از خدا برای شما ای سرورانم انتهایی نیست! یعنی چنان که ذات خدا نامحدود و لایتناهی است شما نیز نامحدود هستید، و صفت

نامحدودی خدا را - نعوذ بالله - برای ائمه (علیهم السلام) نیز قائل شده و آنان را در ازلیت و ابدیت با خداوند متعال شریک ساخته است! با این که خدا فرموده:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹] یعنی «ما همه چیز را به اندازه خودش خلق کرده ایم».

مفهوم آیه مبارکه این است که هیچ مخلوقی نیست مگر این که روزی حیاتش و فعالیتش به پایان می رسد.

به نظر این جانب مسلمین خواب بوده اند و این منافقین بیدار تا جایی که هر چه توانسته اند مطالب ضد قرآن را وارد کتب اسلامی کرده و به نام حدیث و زیارت و دعا تزریق و تلقین کرده اند و مردم را به شرک کشانیده اند. البته جعل حدیث توسط منافقان از زمان خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شروع شده و ادامه پیدا کرده است، چنان که حضرت امیر (علیه السلام) فرموده: «ولقد كُذِبَ على رسول الله (صلی الله علیه و آله) على عهدِهِ حتى قام خطيباً فقال: من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار» یعنی در زمان خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر آن حضرت دروغ بستند تا جایی که آن حضرت به خطبه ایستاد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد باید جایگاهش را در آتش قرار دهد^(۱۱).

آری، سابقه این غلوه‌ها به هزار سال قبل می رسد. در این جا ابن طاووس و مقلدین او گفته اند: برای هر یک از آدم و نوح و علی دو رکعت نماز بخوان جمعاً ۶ رکعت! کسی نیست از اینان بپرسد مدرک این نمازها کجا است؟ مگر ابن طاووس خدا و یا رسول او است که دستور نماز می دهد، چرا مدرک نمی آورند؟ آن گاه از رسول خدا نقل کرده که هر کس این زیارت را (که پر از کفر هست) بخواند من برایش شفاعت می کنم و حاجت او هر چه باشد برآورده ساخته و خواسته او را عطا می کنم! این ها همه بر ضد کتاب خدا است، مگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قاضی الحاجات و معطی المسائل است، قرآن که این چیزها را منحصر به خدا دانسته و در دعای

جوشن و بعضی ادعیه دیگر نیز این اوصاف مختص خدا دانسته شده است و حضرت علی علیه السلام فرموده: «أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ... فمتى شئت استفتحت بالدعاء أبواب نعمته» یعنی فقط از پروردگارت بخواه، زیرا عطا کردن و محروم نمودن فقط به دست اوست ... پس هرگاه خواستی با این کار درهای نعمت خدا را با دعا می‌گشایی. (۱۲)

مجلسی در این باب ۳۴ زیارتنامه طولانی آورده است که پر از تملق و چاپلوسی و کلمات ضد قرآن می‌باشد. (۱۳) در این زیارتنامه‌ها زائر گاهی خود را پست و گناهکار و مستحق عذاب دانسته سپس بلافاصله خود را از متقین شمرده است! و می‌بینیم که بر دشمنان امام لعن و طعن و تکفیر و نفرین بسیار ذکر شده است، در حالی که قرن‌هاست که کسی با امام دشمن نیست و تمامی مسلمانان به ائمه علیهم السلام احترام می‌گذارند و مسلماً این جملات برای ایجاد غوغا و تفرقه بین مسلمین نوشته شده است!، وگرنه به کسانی که بیش از هزار و چند سال است از دنیا رفته‌اند نه سلام و اظهار محبت اثر و نفعی دارد و نه طعن و لعن ضرری به آن‌ها می‌رساند! نکته دیگر این‌که در اکثر این زیارات امام را وارث انبیاء و مرسلین دانسته و در همین زیارات ائمه را از انبیاء برتر شمرده‌اند. با اینکه خود ائمه از این کارهای زشت و غلو نهی کرده‌اند و خودبین و خودپسند نبوده‌اند. حضرت امیر علیه السلام در وصیتی که به امام حسن علیه السلام کرده است می‌فرماید: «واعلم أن الإعجاب ضد الصواب وآفة الألباب» یعنی بدان که خودپسندی نادرست و آفت اندیشه‌هاست. (۱۴)

۱۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۳- به گمان نگارنده چون جناب مجلسی خود تایید کننده پادشاهان بی‌تقوا و بزهکار بوده است، و از طرفی دیگر دعاگوی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده و حکومتشان را مورد تایید ائمه‌ی اسلام قلمداد کرده و از آنان تعریف و تمجید می‌نموده است، شاید به غلط می‌پنداشته که ائمه‌ی اسلام نیز - نعوذ بالله تعالی - از این‌گونه مداخلی‌ها و ثناخوانی‌ها خشنود می‌شوند!

۱۴- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

در زیارت ۲۸ پس از زیارت حضرت امیر علیه السلام می‌گوید: «اللهم واجعلنا له سامعین مطیعین و وزراء مناصحین و رفقاء مصاحبین» یعنی خدایا ما را برایش شنوندگانی مطیع و وزرایی خیرخواه و رفقای هم‌نشین بگردان! شاید چنین پنداشته است که امام در دنیا حضور دارد که می‌خواهد وزیر او بشود تا شاید اداره عالم امکان را به دست او بسپارد! امان از جهالت و نادانی. در این زیارت غلو و شرک را به حد آخرش رسانیده است و می‌گوید: «السلام علی نفس الله تعالی» یعنی سلام بر نفس خدای تعالی! آیا بالاتر از این غلو وجود دارد؟! در سایر زیارات امام را چشم و گوش و دست و صورت خدا قرار می‌دادند ولی در این زیارت امام را ذات خدای تعالی قرار داده است، و ما به خدای تعالی از هر نوع غلو پناه می‌بریم و در جواب این‌گونه خرافات و کفریات این آیه را تلاوت می‌کنیم: ﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا یَقُولُوْنَ غُلُوًّا کَبِیْرًا ﴿۱۶۳﴾ [الاسراء: ۴۳].

عجیب این که مجلسی اکثر این زیارتنامه‌ها یا در واقع کفرنامه‌ها را بدون مدرک صحیحی نقل میکند، مثلاً می‌گوید از کتاب کهنه‌ای نقل کرده‌ام و یا از مصباح شیخ گرفته‌ام...!

و در همین زیارت می‌گوید: «أشهد أنك مجازي الخلق» یعنی شهادت می‌دهم ای امام که تو جزا دهنده خلق هستی. می‌بینیم که در این جا کفر خود را تکمیل کرده است، خدای تعالی می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ [ال عمران: ۱۳۶] یعنی: «جزای ایشان، آمرزش پروردگارشان است».

و فرموده:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾ [النساء:

۱۲۳] یعنی: «هر که عمل بدی مرتکب شود، بدان سبب کیفر می‌شود و برای خویش جز خداوند دوست و یاور نمی‌یابد».

و فرموده:

﴿جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا﴾ [النبا: ۳۶] یعنی: «این پاداشی از پروردگارت است بخششی کافی».

و فرموده:

﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۱] یعنی: «تا خداوند ایشان را به بهتر از آنچه عمل کرده‌اند پاداش دهد».

و فرموده:

﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ [البينة: ۸] یعنی: «پاداش آنان نزد پروردگارشان است».

و ده‌ها آیه دیگر، ولی این غلو کننده بی دین می‌گوید امام جزا دهنده خلق است! آیا نخوانده که خدا فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ [الانفطار: ۱۹] یعنی: «روز قیامت روزی است که هیچ کس برای دیگری فایده‌ای ندارد و فرمان آن روز مخصوص خدا است».

و از دیگر خرافات این که در این زیارت خیر و شر را از آن امام می‌داند و شکرگزار امام شده و او را حافظ از آتش دوزخ و کفیل امور دنیا و آخرت و نجات دهنده خود خوانده است، با این که خدا به رسول اکرم ﷺ که علی علیه السلام یکی از افراد امت اوست می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الاعراف: ۱۸۸] یعنی: «بگو یقیناً که من هیچ‌گونه زیان و هدایت شما را در اختیار ندارم مگر آنچه که خداوند بخواهد».

و فرموده:

﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ﴾ [الانعام: ۱۰۷] یعنی: «تو را نگهبان و حافظ ایشان قرار نداده‌ایم و وکیل ایشان نیز نیستی».

و فرموده:

﴿اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾ [الشوری: ۶] یعنی: «خداوند حافظ و مراقب ایشان است و تو وکیل آنان نیستی».

و دیگر این که در این زیارتنامه به امام می گوید: «فَأَنْتَ سَامِعُ الدَّعَاءِ وَوَلِيَّ الْجَزَاءِ» یعنی پس تو شنونده دعایی و پاداش دهنده هستی. چنین از این زیارتنامه بر می آید که هر کس در زمین و آسمان دعا می کند و «یا الله» می گوید می تواند «یا علی» نیز بگوید! با اینکه قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [ال عمران: ۳۸] یعنی: «پروردگارا همانا تو شنوای دعا هستی (و آن را برآورده می کنی)».

و فرموده:

﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [ابراهیم: ۳۹] یعنی: «همانا پروردگارم شنوای دعا هست (و او را برآورده میکند)».

و امام سجاد در دعای ۵۱ صحیفه سجادیه به خداوند عرض می کند: «وَجَدْتِكَ لِدَعَائِي سَامِعًا» یعنی پروردگارا تو را شنوای دعایم یافتم. پیداست این زیارت سازان قصد داشته اند که تمام قوانین و مقررات قرآن را زیر پا بگذارند. در قرآن آمده است هر کس غیر از خدا را به دعا بخواند مشرک است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲۰] یعنی: «بگو فقط خدا را به دعا می خوانم و احدی را شریک او قرار نمی دهم».

و فرموده:

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] یعنی: «بنابر این هیچ احدی را با خدا به دعا نخوانید».

و فرموده:

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعَيْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ [الاسراء: ۵۶، ۵۷] یعنی: «بگو

غیر از خدا، کسانی را که گمان دارید بخوانید، ولی آنان نمی‌توانند که از شما زبانی را برطرف کنند و توانایی تغییر دادن در هیچ چیزی را ندارند، کسانی که اینان به دعا می‌خوانند خود برای تقرب به خدا وسیله می‌جویند». و صدها آیه‌ی دیگر که دلالت دارد غیر خدا را نباید به دعا خواند و خواندن غیرخدا را شرک دانسته است.

در زیارت ۳۰ حضرت امیر را پیغمبر و رسول قرار داده و می‌گوید: «السلام عليك يا وارث ابراهيم الخليل في نبوته و يا وارث موسى الكليم في رسالته» یعنی سلام بر تو ای وارث نبوت ابراهیم خلیل و ای وارث رسالت موسی کلیم!.

تا به حال نشنیده بودیم که نبوت و رسالت به میراث می‌رود، ولی غلوکنندگان عقل خود را از دست داده‌اند. جای تعجب است که چرا مجلسی و سایر علمای شیعه این کفریات و مزخرفات را بدون هیچ انتقاد و مخالفتی در کتب خود ذکر کرده‌اند؟! مجلسی بسیاری از این کفریات را از کتاب «محمد بن المشهدی» که کتابی به نام «مزار کبیر» نوشته است نقل کرده و معلوم نیست این «محمد بن المشهدی» خدا پرست بوده یا امام پرست؟ این همان کسی است که دعای ندبه را برای شیعیان به تحفه آورده است؟ نگارنده در جزوه «بررسی دعای ندبه» تعدادی از جملات ضد قرآن این دعا را نقل و نقد کرده‌ام.

و در زیارت ۳۲ می‌گوید به در بارگاه که رسیدی بگو: «أشهد أنك تسمع صوتي أتيتك متعاهداً لديني وبيعتي» یعنی گواهی میدهم ای امام که تو صدایم را می‌شنوی، من آمده‌ام که با تو در دینم عهد ببندم و با تو بیعت نمایم! آیا می‌خواهد پس از هزار سال، امام از عالم دیگر به دنیا برگردد تا با او بیعت کند؟!.

و باز در همین زیارت می‌گوید: «لا یخیب من ناداکم» یعنی آن‌که شما را ندا می‌کند مایوس نمی‌گردد. در حالی که حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه عرض می‌کند: «الحمد لله الذي لا أدعو غيره ولو دعوت غيره لخيب [لم يستجب لي] دعائي والحمد لله الذي لا أرجو غيره ولو رجوت غيره لأخلف رجائي» یعنی ستایش شایسته

خدایی است که جز او را به دعا نمی‌خوانم و اگر جز او را به دعا بخوانم نا امیدم می‌سازد [دعایم را اجابت نمی‌کند] و ستایش شایسته خدایی است که جز به او امید ندارم و اگر به جز او امیدوار باشم، امیدم را برآورده نمی‌سازد. و در صحیفه سجادیه عرض می‌کند: «الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه» یعنی ستایش خدایی را که درهای حاجت و نیاز را جز به سوی خودش بر ما بسته است. (دعای اول) و «لا يشارك أحد في رجائي ولا يتفق أحد معك في دعائي ولا ينظمه وإياك ندائي» یعنی کسی در امید داشتن به او، با تو شریک نمی‌شود و کسی در خواندن و دعایم با تو همراه نمی‌شود و در ندا کردن و خواندن کسی با تو به یک سلک در نمی‌آید. (دعای بیست و هشتم) یعنی امید و درخواست و خواندنم فقط متوجه توست نه دیگری. هم‌چنین عرض می‌کند: «أدعوك فتجيبني ... فلا أدعو سواك ولا أرجو غيرك» یعنی تو را می‌خوانم که مرا اجابت کنی ... و غیر تو را نمی‌خوانم و به جز تو امیدی ندارم. (دعای پنجاه و یکم) حال خواننده مختار است تا دعای حضرت سجاد را قبول کند یا سخن ساخته «محمد بن المشهدی»!

در این زیارت جمله‌ای هست که نشان می‌دهد بافنده دعا، علی عليه السلام را از انبیاء می‌دانسته است! زیرا می‌گوید: «السلام على سفیر الله بينه وبين خلقه» یعنی سلام بر تو ای سفیر خدا بین او و بین خلقش. در حالی که سفارت الهی مخصوص انبیاء عليهم السلام می‌باشد.

لازم به ذکر است که فرقه‌ای در طول تاریخ به نام «مفوضه» وجود داشته‌اند که عقیده‌شان این بوده که خدا امر و تدبیر جهان را به محمد و علی واگذار کرده است، و آن دو مدبر امور جهان می‌باشند! ائمه عليهم السلام در بسیاری از احادیث ایشان را لعن و تکفیر کرده‌اند. و یکی از آنان همین زیارت‌ساز جاهل است که در این زیارت می‌گوید: «وفوض إليكم الأمور وجعل إليكم التدبير» یعنی خدا امور جهان و تدبیر آن را به شما واگذار کرده است! در این زیارت همه نمونه خرافات جمع شده و مصداق «آنچه خوبان همه داند تو تنها داری» شده است. از آن جمله خداوند در آیات متعدد

فرموده که من جهان را برای بهره بردن تمام مردم چه مؤمن و چه کافر مسخر کرده‌ام، مثلاً می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [لقمان: ۲۰] یعنی: «آیا ندیدید که خدا برای بهره بردن شما آنچه در آسمان‌ها و زمین است مسخر کرده است».

ولی در این زیارت می‌گوید: «وأعطاكم المقاليد وسخر لكم ما خلق» یعنی خدا کلیدهای خلقت را به شما داد و آنچه را آفرید برای شما مسخر نمود! رسوا باد این دروغ‌گو، آیا خدا کلید جهان را به دست ایشان داده و - نعوذ بالله - خود را از هر کاری فارغ کرده است؟! در حالی که قرآن ضد آن را تقریر می‌کند:

﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ [الشوری: ۱۲] یعنی: «داشتن کلید آسمان‌ها و زمین مخصوص اوست، رزق و روزی را برای هر کسی که بخواهد می‌گستراند و تنگ می‌کند».

نمی‌دانم این زیارت‌سازان چه مرضی دارند که می‌خواهند خدا بیکار و امام همه کاره باشد، امامی که اگر غذا نخورد زنده نمی‌ماند و اگر نفس نکشد جان می‌سپارد. در این زیارت به امام می‌گوید: «إياب الخلق إليك وحسابهم عليك» یعنی بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن‌ها با شماست. این جمله صریحاً مخالف قرآن است، چنان‌که در بررسی زیارت جامعه^(۱۵) بیان خواهد شد.

باز در این زیارت به امام می‌گوید: «عليكم الاعتماد يوم المعاد» یعنی روز قیامت اعتماد و اتکاء به شماست. در حالی که خدا فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا﴾ [الانفطار: ۱۹] یعنی: «روزی که هیچکس برای کسی اختیاری ندارد».

در این زیارت آیاتی را که راجع به انبیاء و ملائکه است، مخصوص امام دانسته و می‌گوید: «یا من اصطفاهم أنتم السفارة الکرام البررة یا عیون الله فی خلقه» یعنی ای امامانی که خدا ایشان را برگزیده است، شما سفیران بزرگوار خدایید، ای خبرگزاران خدا در میان خلقت! آیا خدا احتیاج به خبرگزار از جنس بشر دارد تا از حال خائنین مطلع گردد؟! و این در صورتی است که خدا رسول خود و تمام امتش را از تجسس و جاسوسی نهی کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲] یعنی «در امور مردم تجسس نکنید». پس چگونه ممکن است امام خبرگزار باشد؟! مگر امام مکلف نیست؟!

و باز در این جا امام را حافظ و حارس خود دانسته و می‌گوید: «واحشرونی فی جملتکم واحرسونی من مکاره الدنیا والآخرة» یعنی مرا در زمره‌ی خود محشور کنید و از مکاره دنیا و آخرت حفظم کنید. چنین پیدا است که این بیچاره قرآن نخوانده است، زیرا خداوند مکرراً به رسول خود فرموده است:

﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [النساء: ۸۰] یعنی: «ما تو را برای ایشان حافظ و نگهبان نفرستادیم».

و می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ [هود: ۸۶] یعنی: «من نگهبان شما نیستم».

اما جالب این است که مجلسی و شیخ عباس قمی و امثال ایشان نمازی را از «حسن مثله جمکرانی» مجهول الحال روایت کرده‌اند و در ذیل آن دعایی ذکر شده که ما آن را از «مفاتیح الجنان» نقل می‌کنیم و آن همان دعایی است که به مردم گفته می‌شود تا پس از نماز حضرت صاحب خوانده شود. یکی از جملات این دعا چنین است: «یا محمد! یا علی! احفظانی فإنکم حافظای وانصرانی فإنکم ناصرای، یا محمد! یا علی! اکفیبانی فإنکم کفیبای» یعنی ای محمد و ای علی شما دو نفر مرا حفظ کنید، زیرا که شما حافظ و نگهبان من هستید و مرا یاری کنید که شما یاور من هستید و مرا

کفایت کنید که شما مرا کافی هستید! در صورتی که خدا به رسول خود مکرر فرموده است تو حافظ مردم نیستی و مکرر فرموده:

﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [التوبة: ۱۱۶] یعنی: «برای شما غیر خدا سرپرست و یآوری نیست».

و فرموده:

﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَئِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۴۵] یعنی: «فقط خدا ولی و سرپرست است و کافی است که خدا یاور باشد».

و فرموده:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا خدا برای بنده خود کافی نیست». ولی این مشرکین، غیر از خدا را به عنوان یاور و حافظ و نگهبان می خواهند! اگر بخواهیم خرافات و کفریات مفاتیح را بیان کنیم باید کتابی جداگانه بنویسیم.^(۱۶) آیا آنکه در زیارت می خواند: «واحشروني في جهلتكم» یعنی مرا در زمره ی خویش محشور کنید، نمی داند که حشر و نشر به دست کسی جز خدا نیست. چنان که فرموده:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [الحجر: ۲۵] یعنی: «و محققاً این پروردگارت هست که ایشان را محشور می کند همانا او حکیم و علیم است».

لازم به ذکر است که تقدیم «هو» بر فعل «یحشر» دلالت بر حصر دارد. و باید دانست که انبیاء و امامان وقت حشر و نشر و قیامت را نمی دانند چه برسد به اینکه کسی را محشور کنند چنان که فرموده:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ ۗ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ [الاحزاب: ۶۳] یعنی: «از تو درباره (زمان وقوع) قیامت سؤال می کنند، بگو همانا علم آن فقط نزد خداست، توجه می دانی شاید وقت قیامت نزدیک باشد».

۱۶- نگارنده کتابی مختصر به نام تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن تألیف کرده ام.

و فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴] یعنی: «علم (وقت برپایی قیامت) فقط نزد خداست».

آری ملتی که از کتاب آسمانی خود بی خبر باشد، بازار بدعت‌ها و کفریات در میانشان رواج می‌یابد!

زیارت ۳۴ نیز مجموعه‌ای از کفریات و موهومات است که اکثر جمالاتش ضد قرآن می‌باشد. از آن جمله می‌گوید: «حجة رب العالمین علی الأولین والآخرین وملجأ ذوی النهی ویا شجرة النداء وصاحب الدنيا والحجة علی جمیع الوری وباب الله وعبیة غیب الله ومجلی إرادة الله وموضع مشیة الله وأول من ابتدع الله والحجة علی جمیع من خلق الله، أیها النبأ العظیم والذکر الحکیم وأیها الحبل المتین ومرشد البریات وعالم الخفیات ویا صاحب العمل المخزون وعارف الغیب المکنون وعالم بما کان وما یکون، مثیب أولیائه یوم الحساب ومهلك أعدائه بألیم العذاب وقاصم المعاندين الأشرار وعالم السرّ وأخفی، أیها النازل من علین ومهلك من طغی من الأولین، یا سامع الأصوات، یا من حظی بکرامة ربه فجعل عن الصفات واشتق عن نور...» و از این قبیل کلمات که تمامش کفر و شرک و ضد قرآن است، و خواندن آن‌ها حرام و اعتقاد به آن‌ها انکار اسلام است، هر چند بعید نیست فریبکاری پیدا شود و برای اثبات این کفریات، به اخباری متوسل شود که همان اخبار نیز ساخته و پرداخته همین غلوکنندگان و مشرکین است و بدیهی است که روایات این‌گونه افراد قابل اعتماد نیست. باری زیارت‌ساز جاهل، صفات خدا را به امام نسبت داده و می‌گوید: «کَلَّ یا مولای عن نعتک أفهام الناعتین وعجز عن وصفک لسان الواصفین، کیف أصف یا مولای حسن ثنائک والأوهام عن معرفة کیفیتک عاجزة والأذهان عن بلوغ حقیقتک قاصرة» یعنی ای مولای من ای امام از وصف تو فهم وصف‌کنندگان ناتوان است و زبان وصف‌کنندگان از وصف تو عاجز است، چگونه ای مولای من زیبایی ثنای تو را وصف کنم در حالی که خیال از شناخت چگونگی تو ناتوان است و افکار از رسیدن به کنه حقیقت تو کوتاه است.

ملاحظه کنید این دشمن علی علیه السلام، امام را چنان وصف می‌کند که خود حضرت امیر علیه السلام خدا را وصف می‌کند و بنده خدا را هم چون خدا قابل درک نمی‌داند! توجه کنید که حضرت امیر علیه السلام خدا را به همین گونه که این غلوکننده می‌گوید، وصف کرده است: «الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون، ولا يحصي نعمائه العادون، ولا يؤدي حقه المجتهدون، الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن» یعنی ستایش خدایی را که گویندگان مدح او [چنان‌که باید و شاید] نتوانند مدح کنند، و هیچ‌کس نمی‌تواند نعمت‌های او را بشمارد، و هیچ‌کس نمی‌تواند حق او را ادا کند، خدایی که اندیشه‌های دوربین او را درک نمی‌کنند و فکرهای غواص به چگونگی او نمی‌رسند.^(۱۷) آیا واقعاً این زیارت‌ساز دوست‌دار علی علیه السلام است که این‌گونه برخلاف تعلیمات آن بزرگوار سخن می‌گوید؟

اگر بخواهیم تضاد جملات این زیارت را با قرآن بیان کنیم، این کتاب بسیار طولانی خواهد شد. اگر می‌بینیم که فرق اسلامی فرقه شیعه امامیه را رافضی و مشرک خوانده‌اند، از آن روست که این‌گونه مطالب را در کتب و زیارات شیعه می‌بینند. اینک چند جمله از این زیارت‌نامه را با تعالیم قرآن مقایسه کنیم:

زیارت‌ساز جاهل می‌گوید: ای امام تو حجت رب العالمین بر اولین و آخرین هستی، یعنی تو حجتی حتی بر کسانی که قبل از دنیا آمدن تو، زندگی می‌کرده‌اند و بر کسانی که بعداً تا قیامت به دنیا می‌آیند و تو را ندیده و تو نیز آنان را ندیده‌ای، یعنی توحجت بر تمام انبیاء و مرسلین هستی، حال چگونه امکان دارد که امام بر پیشینیان خود حجت باشد؟ این را فقط زیارت‌ساز جاهل می‌داند!

و می‌گوید تو ملجأ و پناه تمام عقلاء هستی، با اینکه خدا می‌فرماید: ﴿وَقَدْ تَوَّأْنَا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾ [التوبة: ۱۱۸] یعنی: «هیچ پناهگاهی در برابر خدا نیست مگر به سوی خود او».

و نیز می‌گوید: تو درخت موسی هستی که ندا داد، حال اینکه درخت خودش ندا نداد و ناطق نبود، بلکه خدا در آن فضا ندا و نطق فرمود.

و می‌گوید تو صاحب دنیایی^(۱۸). حال آن‌که قرآن خداوند را مالک دنیا و صاحب اختیار انبیاء و اولیاء می‌داند و می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الشوری: ۴۹].
و می‌گوید: تو در خدا و ظرف غیب خدایی. با این‌که خدا به رسول خود فرموده:

﴿قُلْ... وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾ (الأنعام/۵۰ و هود/۳۱) یعنی: «بگو من غیب را نمی‌دانم».
و می‌گوید: تو آیینی اراده‌ی خدایی. با این‌که امام کاظم فرموده است: «إرادة الله هي الفعل لا غير ذلك» یعنی اراده‌ی خدا همان کار او است نه چیز دیگری.^(۱۹) دیگر این‌که اراده ذهن و آیینی ندارد و ظرف و چمدان نمی‌خواهد.

و می‌گوید: تو محل مشیت خدا و نخستین کسی هستی که خدا او را آفرید و حجت بر جمیع آفریدگان خدا هستی! اما علی عليه السلام انبیاء را حجت می‌داند و فرموده است: «بعث رسله بما خصهم به من وحيه، وجعلهم حجة له على خلقه، لئلا تجب الحجة لهم بترك الإعذار إليهم» یعنی خداوند پیامبران را مبعوث فرمود و وحی خویش را به آنان اختصاص داد و آنان را بر مردم حجت قرار داد تا برای مردم عذر و بهانه‌ای باقی نماند.^(۲۰) هم‌چنین آن حضرت قرآن را حجت کافی دانسته است و در وصف آن فرموده: «أنزل عليكم الكتاب تبياناً لكل شيء... فألقى إليكم المعذرة واتخذ عليكم الحجة» یعنی قرآن را که بیان‌کننده همه چیز [در مورد دین] هست، نازل فرمود... جای عذر بر شما باقی نهد و حجت را بر شما تمام فرمود.^(۲۱) و فرموده: «أرسله بحجة كافية» یعنی

۱۸- اگر امام صاحب دنیا است پس شما چرا برای او گریه و زاری می‌کنید که چرا ۲۵ سال ریاست نکرده است، کسی که خود صاحب دنیا است که نباید برای ترک ریاست چند روزه اش در گوشه‌ای از دنیا آن همه غوغا کرد!

۱۹- توحید صدوق، مکتبه‌ی الصدوق، ص ۱۴۷.

۲۰- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۴.

۲۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۶.

خداوند رسولش را با قرآنی که حجت کافی است فرستاد.^(۲۲) و فرموده: «صامت ناطق، حجة الله علی خلقه» یعنی قرآن خاموشی ناطق و حجت خدا بر بندگانش می‌باشد.^(۲۳)

باز این زیارت‌ساز می‌گوید: ای نبأ عظیم و ذکر حکیم، در حالی که خدا قرآن را ذکر حکیم خوانده است، نه آن امامی که خود تابع قرآن است چنان‌که فرموده است: ﴿ذَلِكَ نَتَلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾ [ال عمران: ۵۸] یعنی: «این چیزی را که بر تو می‌خوانیم از آیات و ذکر حکیم است». اما این زیارت‌ساز هیچ توجه‌ای به قرآن ندارد.

و می‌گوید: ای حبل الله المتین. نمی‌دانم چگونه امامی که در دنیا وجود ندارد را پناه و ریسمان محکم خوانده و می‌خواهد به او چنگ بزند. از همین رو امام در حال احتضار فرمود: «غداً مفارقم» یعنی فردا از شما جدا می‌شوم و از دنیا می‌روم.^(۲۴) و اگر در دنیا بود و با امثال این‌گونه زیارت‌سازان روبرو می‌شد قطعاً ایشان را مشمول احکام مشرکین می‌دانست!

و می‌گوید: تو مرشد مخلوقات و دانای خفایا هستی! اما خداوند در وصف خود فرموده است:

﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾ [الاعلی: ۷] یعنی: «یقیناً این خداست که آشکار و نهان را می‌داند».

و فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ﴾ [ال عمران: ۵] یعنی به درستی که بر خداوند هیچ چیز پنهان نمی‌ماند.

و فرموده است:

۲۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۱.

۲۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳.

۲۴- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۹.

﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْسِرَّ وَ الْخَفَى﴾ [طه: ۷] یعنی: «همانا که خداوند آنچه را که راز و پنهان باشد می داند».

و نفرموده که علی يعلم الجهر و ما یخفی.

زائر جاهل به امامی که از خیانت برخی از مسؤولین حکومت خود خبر نداشت، می گوید: «أنت عينه الحفیظة التي لا تخفی علیه خافیة» یعنی تو چشم یا خبرگزار خدایی که هیچ چیز بر او مخفی نمی ماند. واقعاً انسان خجالت می کشد این کفریات را بنویسد، چگونه مجلسی و مانند او که ادعای دانش دارند این چیزها را نوشته اند؟ مگر نمی دانند خدا به رسولش فرموده است:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْتِفَاقٍ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱] یعنی «برخی از اهل مدینه دارای نفاق هستند، تو ایشان را نمی شناسی، ما ایشان را می شناسیم».

با این وجود این جهال می گویند: امام عالم بما کان و ما یکون است؟ یعنی امام به آنچه بوده و خواهد بود عالم است! و این زیارتنامه مملو از این اباطیل می باشد.

و عجیب این که مجلسی در باب «زیاراته المختصة منها زیارة یوم الحادی والعشرین» از قول حضرت «خضر» ناموجود زیارتنامه آورده است، چنان که در بحار و در کافی روایت کرده اند که در روز ۲۱ ماه رمضان خضر آمد و برای حضرت امیر زیارتنامه خواند، در حالی که انبیاء و اولیاء قبل از رسول خدا به تصریح قرآن همه وفات کرده اند، و خداوند فرموده است:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ [الانبیاء: ۳۴] یعنی «ما برای بشری قبل از تو جاویدانی و ماندگاری در دنیا را قرار نداده ایم»

بنابراین تمام کسانی که قبل از پیامبر ﷺ بوده اند همه وفات کرده اند، ولی این متقلبان مانند مرشدان صوفیه که به دورغ از خضر خرقة گرفته اند زیارتنامه گرفته اند!

ثواب زیارت در عید غدیر و اوقات دیگر و زیارت حضرت معصومه

در این باب و ابواب دیگر ثواب‌های اغراق‌آمیزی برای زیارت قبر نوشته‌اند که یک هزارم آن را برای زیارت امام و یا رسول در زمان حیاتشان نوشته‌اند. مگر قبر چه فایده‌ای دارد؟ چگونه زیارت قبر از زیارت خود امام برتر است؟ مگر مقبره محترم‌تر از خود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؟ چگونه در حال حیات رسول خدا و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام همسرانشان جنب و حیض و نفاس می‌شدند و در کنار خود رسول و یا خود امام بودند و در بستر و اطاق و حیاط ایشان حضور داشتند و حضورشان حرام نبود اما اکنون بنا به فتوای خرافیون اگر شخص جنب و یا حیض باشد رفتنش به زیارت قبرشان حرام است؟ معلوم نیست این احکام حرمت ورود حیض و جنب به بارگاه ایشان چه وقت نازل شده است. شکی نیست که این احکام غیر از آن چیزی است که خدا نازل کرده است. آیا نفهمیده‌اند که خداوند فرموده است:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴] یعنی: «هر

آن کس به آنچه که خداوند نازل فرموده حکم نکند کافر است».

دیگر این که در زمان رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه بارگاهی نبوده است تا این احکام درباره آن‌ها نازل شود، لابد این احکام وقتی که سلاطین جور این بارگاه‌ها را ساخته‌اند از جانب شیاطین نازل گردیده است! احترام ائمه به این نیست که احکام غیر الهی بتراشید و به گناه آلوده شوید. فقهاء باید همواره این آیه کریمه را جلوی چشمان خود قرار دهند که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ

الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶] یعنی:

«با آنچه زبانتان وصف می‌کند به دروغ نگویند که این حلال است و این حرام که با این کارتان بر خدا افتراء ببندید، کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند هرگز رستگار نمی‌شوند».

در زیارت قبر حضرت فاطمه معصومه در قم از امام صادق علیه السلام روایت جعل کرده‌اند که «من زار فاطمة بقم فله (وجبت له) الجنة» یعنی هر کس قبر فاطمه معصومه را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب خواهد شد. ما نمی‌دانیم چگونه زیارت انبیاء و ائمه در حال حیاتشان سبب وجوب بهشت نمی‌شود، اما زیارت قبر یکی از اولاد یا نوادگانشان باعث وجوب دخول به بهشت می‌شود؟ مگر قبر یک دختر از تمام انبیاء و اولیاء برتر است؟! آیا اگر کسی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را در زمان حیاتش ملاقات می‌کرد واجب الجنة می‌شد؟! همه این‌ها خود دلیل بر این است که جعلان و کذابان هر چه خواسته‌اند بر دین خدا بسته و بر خدا افتراء بسته‌اند:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الانعام: ۱۴۴] یعنی: «چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که بر خداوند افتراء می‌بندد تا مردم را نادانسته گمراه سازد».

به دستاویز این گونه احادیث دروغین، هر بدکار و گنه‌کاری مرقد بزرگان دین را زیارت و دل خود را بی دلیل خوش می‌کند و به همین سبب این همه صحن و سرا و گنبد زرین و ایوان و گلدسته‌های طلا و نقره ساخته شده و باغات و مزارع و کاروانسراها و منازل و زمین‌های زیادی وقف آن امامزادگان شده و میلیاردها تومان موقوفات به شکم عده‌ای بیکار و مفتخور به نام متولی و ناظر و هیئت امناء و دیگر ستمگران، سرازیر می‌گردد. در صورتی که اگر حضرت معصومه زنده می‌شد اندک غذایی برای سدّ جوع، او را کفایت می‌کرد و احتیاج به این همه موقوفات نداشت و او از این همه تجملات بیزار است، و حال سایر امامزادگان و موقوفه خوران به همین منوال می‌باشد.

در زیارت غدیر نوشته‌اند: «وفي مدح الله تعالى لعلي غني عن مدح المادحين وتقريظ الواصفين» یعنی با مدح خدای تعالی برای علی علیه السلام نیازی به مدح دیگران و ثناخوانی وصف کنندگان نیست. سوال این است که اگر واقعاً این جملات را درست می‌دانید و قبول دارید پس چرا چندین صفحه در زیارت آن حضرت را مداحی

می‌کنید؟! دیگر آنکه خداوند اصولاً شخص به خصوصی را مدح نمی‌کند، بلکه مدح خدا شامل فرد یا افرادی است که دارای اوصاف حسنه باشند. در نهج البلاغه باب حکم آمده است هنگامی که حضرت امیر علیه السلام به شام می‌رفت دهقانان انبار به احترام وی از اسبانشان پیاده شدند، آن حضرت از این کار ناراحت شده و فرمود: «ما هذا الذي صنعتموه؟» یعنی این چه کاری است که می‌کنید^(۲۵)؟! و در شهر کوفه وقتی شخصی به نام «حرب» می‌خواست پیاده در رکاب آن حضرت که سواره بود راه برود حضرت او را نکوهش کرد و فرمود: «ارجع فإن مشى مثلك مع مثلي فتنة للوالي ومذلة للمؤمن» یعنی برگرد که پیاده آمدن شخصی همچون تو در کنار شخصی همچون من [که سواره‌ام] فتنه‌ای برای والی و ذلتی برای مؤمن است.^(۲۶) و همچنین وقتی گروهی در پیش روی آن حضرت، او را مدح می‌کردند فرمود: «اللهم إنك أعلم بي من نفسي وأنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلنا خيراً مما يظنون، واغفر لنا ما لا يعلمون» یعنی پروردگارا! همانا تو از من به احوالمان داناتری و من نیز به خودم از ایشان داناترم، پروردگارا ما را بهتر از آنچه ایشان می‌پندارند قرار ده و آنچه را که از ما نمی‌دانند بر ما بیامرز.^(۲۷)

در زیارت عید غدیر برای اثبات خلافت الهی علی علیه السلام و این که او به حکم الهی خلیفه است جملاتی ذکر کرده‌اند. در صورتی که خود امام به این جملات روز اول خلافت استدلال نکرده و خلافت را به انتخاب مردم می‌دانست و مکرر بر منبر می‌فرمود: «امیر کسی است که شما او را امیر کرده باشید». و اگر واقعاً خدا او را منصوب کرده بود واجب بود اظهار کند که «أنا الامام المنصوب من الله. ولی این کار را نکرد، بلکه از خلافت اظهار کراهت کرد و فرمود: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة، ولا في الولاية إربة، ولكنكم دعوتوني إليها» یعنی به خدا قسم من هیچ میلی به خلافت ندارم

۲۵- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۳۷.

۲۶- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۳۲۲.

۲۷- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۱۰۰.

و هیچ احتیاجی به ولایت و سرپرستی ندارم ولی شما مرا به این کار دعوت کردید.^(۲۸) و فرمود: «دعوني و التمسوا غیري... و أنا لکم وزیراً خیر لکم من أمير» یعنی مرا رها کنید و به دنبال کس دیگری بروید، اگر من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیرتان شوم.^(۲۹) و فرمود: «إني لم أرد الناس حتی أرادوني، ولم أبایعهم حتی بایعوني» یعنی من قصد (ولایت بر) مردم را نکردم بلکه ایشان خواستند که من ولی امرشان باشم، و دست بیعت به سویشان دراز نکردم تا وقتی که ایشان با من بیعت نمودند.^(۳۰) و فرمود: «تقولون البيعة البيعة قبضت کفي فبسطتموها، ونازعتکم ידי فجاذبتموها» یعنی شما پی در پی می‌گفتید بیعت می‌خواهیم بیعت می‌خواهیم، من دست خود را از بیعت کردن با شما کشیدم، شما آن را باز کردید، و دستم را عقب کشیدم و شما آن را به سوی خود کشیدید^(۳۱). و فرمود: «مددتموها فقبضتها... حتی انقطعت النعل، وسقط الرداء، ووطئ الضعیف» یعنی دستم را برای بیعت کشیدید و من آن را بستم و طوری برای بیعت ازدحام کردید که کفش‌ها پاره شد و عباها از دوش افتاد و ضعیف زیر پا ماند.^(۳۲) و هم‌چنین در خطبه‌ی ۳۴، ۳۷ و ۱۳۶ و مکتوب ۱ و ۷ و غیره برای خلافت خود به بیعت مردم استدلال نموده و خود را از طرف خدا منصوب ندانسته است. و در مکتوب ششم نهج البلاغه و ده‌ها حدیث دیگر خلافت را به انتخاب مهاجرین و انصار دانسته است.

در این زیارت برای اثبات خلافت علی عليه السلام به این آیه استدلال کرده است:

﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷] یعنی:

۲۸- نهج البلاغ، خطبه‌ی ۲۰۵.

۲۹- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۲.

۳۰- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۴.

۳۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۷.

۳۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۹.

«ای رسول خدا آنچه را که از پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن، اگر چنین نکردی رسالت و پیام خدا را نرسانده‌ای و [بدان که] خداوند تو را از [شر] مردم حفظ می‌کند و همانا خدا قوم کافران را هدایت نمی‌کند».

می‌پرسیم مگر خداوند نفرموده است: ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ یعنی: «آنچه را که بر تو نازل شده است» به مردم برسان؟ آیا پیامبر ﷺ چیزی را که بر او نازل شده است ابلاغ فرموده است یا خیر؟ و اگر ابلاغ فرموده است آیه مذکور در کجای قرآن و کدام آیه است؟ اگر آنچه که نازل شده درباره‌ی خلافت الهی و بلافضل علی عليه السلام می‌باشد، چرا در قرآن چنین آیه‌ای نیامده است؟ و چرا بلا فاصله پس از همین آیه ذکر نشده است؟ نکند اعتقاد دارید که - معاذ الله پیامبر ﷺ آیه مذکور را نرسانده است؟! یا این که اعتقاد دارید - معاذ الله - آیه مذکور از قرآن حذف شده است؟! زیرا در این آیه هیچ ذکری از خلافت نیست و قبل و بعد آیه شریفه نیز تماماً راجع به یهود و نصاری می‌باشد! دیگر این که چرا آیه بعد را که با کلمه «قل» آغاز شده است، همان (ما أنزل) یعنی آنچه که بر او نازل شده است ندانیم؟ زیرا هم با آیه قبلی کاملاً متناسب است و هم با چندین آیه قبل، هم سیاق و مرتبط است. زیرا در آیات مذکور نیز تمام سخن درباره اهل کتاب است. علاوه بر این در آخر آیه فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (۶۷) یعنی: «همانا خداوند قوم کافران را هدایت نمی‌کند». پس این آیه خطاب به اصحاب پیامبر ﷺ نیست، زیرا آنان کافر نبوده‌اند، و اگر کسی بگوید که آن‌ها کافر بوده‌اند، از کجا بدانیم که خودش واقعاً به قرآن و اسلام معتقد است، در حالی که به راحتی و بدون دلیل متقن، ممدوحین قرآن را کافر می‌خواند؟

چگونه ممکن است خداوند چند هزار تن از اصحاب پیامبر را اعم از مهاجرین و انصار و مجاهدین مسلمان که در رکاب رسول الله ﷺ به حج شتافته‌اند، به جای گفتن: «تقبل الله» کافر خطاب فرماید؟! آن هم آن خدایی که این همه آیه در مدح مهاجرین و انصار نازل نموده است.

دیگر آن که چرا قبل از ابلاغ موضوع مورد نظر، پروردگار در همان آیه ۶۷ آن‌ها را کافر خطاب کرده است؟ اگر پندار مدعیان ولایت صحیح می‌بود، شایسته بود که این خطاب پس از انکار و عدم پذیرش مساله ولایت، نازل شود و منکران کافر خوانده شوند نه قبل از ابلاغ موضوع، زیرا آیه به سبک آیاتی نیست که موضوعی را ذکر کرده باشد و بفرماید هر که موضوع مذکور را نپذیرد در شمار کافران خواهد بود. بلکه آیه بدون ذکر موضوع، عده‌ای را کافر می‌خواند و معلوم می‌سازد خطاب آن متوجه کسانی است که از قبل و به عللی دیگر، از کافران بوده‌اند و اکنون به قصد اتمام حجت یا اعلان خصومت یا مقاصد دیگر مورد خطاب واقع می‌شوند در حالی که اگر اصحاب پیامبر را چنان‌که مدعیان می‌خواهند مشمول مقطع آیه ۶۷ بدانیم، ایشان قبل از ابلاغ موضوع خلافت الهی علی علیه السلام هنوز کاری که آنان را مستحق خطاب کافرین بنماید نکرده بودند، بلکه بر عکس ممدوح قرآن بوده‌اند، پس چگونه ممکن است قرآن خطاب خود را با کافر خواندن آنان آغاز کند؟

وانگهی اگر خداوند به رسول خویش فرموده است: «نترس که ما تو را از شر قوم کافر حفظ می‌کنیم» آیا ممکن است که این قوم کافر همان اصحاب پیامبر بوده باشند؟ مگر رسول خدا از اصحابش که اکثر قریب به اتفاقشان جان‌نثار و مطیع وی بوده‌اند، هم‌چون یهود و نصاری احساس خطر می‌کرد و بیمناک بود؟ اگر آنان کافر و منافق بوده‌اند چرا پیامبر با آنان زندگی می‌کرد و آنان را گرامی می‌داشت و با آن‌ها غذا می‌خورد و برخی از آنان را به امامت نماز گماشت (مانند ابوبکر)؟ به هر حال موضوع آیه با مقصودی که مدعیان می‌خواهند هیچ تناسبی ندارد.

علاوه بر این اگر آنان کافر و منافق بودند چرا علی علیه السلام آنان را ستوده است؟ آیا ممکن است علی از منافق و کافری تمجید کند؟ آیا نشنیده‌اند که حضرتش درباره‌ی اصحاب پیامبر فرموده است: «لقد رأیت أصحاب محمد صلی الله علیه و آله قد باتوا سجداً و قیاماً، یراوحون بین جباههم و خدودهم و یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم، کأن بین أعینهم ركب المعز من طول سجودهم، إذا ذکر الله هملت أعینهم حتی تبل جیوبهم» یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را

دیدم که شب را به سجده و قیام بیدار می‌مانند و گاهی پیشانی و گاهی رخسارشان را به خاک سجود می‌گذاشتند و از به یاد آوردن روز جزا، هم‌چون اخگری سوزان می‌شدند، پیشانی‌هایشان بر اثر طول سجود، هم‌چون زانوی بُز پینه بسته بود، هرگاه ذکر خدا می‌شد گریبانشان از اشک تر می‌شد. (۳۳) و فرموده است: «هم والله ربّوا الإسلام كما يرَبِّي الفلّو مع غنائهم، بأيديهم السباط وألستهم السلاط» یعنی به خدا سوگند ایشان اسلام را هم‌چون کره اسب یک‌ساله‌ای که از شیر مادرش گرفته شده، با دستهای باز و زبان‌های تیزشان پرورش دادند. (۳۴) یعنی به اسلام خدمت کردند.

هم‌چنین حضرت زین العابدین عليه السلام در دعای چهارم صحیفه‌ی سجاده در حق اصحاب رسول عليهم السلام دعا نموده و ایشان را به نیکی یاد کرده و از ایشان تمجید و مدح بلیغ نموده و آنان را هدایت یافته دانسته است. و هم‌چون دعای فوق، در پاره‌ای از ادعیه دیگر نیز از اصحاب رسول مدح و در حقشان دعا شده است، مانند دعای روز سه شنبه در مفاتیح‌الجنان که اصحاب پیامبر عليه السلام را منتجبین خوانده و بر ایشان درود فرستاده است. ولی با وجود آیات روشن قرآن در مدح ایشان، از آوردن جملات ادعیه در این خصوص صرف‌نظر می‌کنیم.

در این زیارت به آیه تطهیر یعنی آیه ۳۳ سوره الأحزاب نیز اشاره شده است و آن را دلیل بر افضلیت دانسته است، به گونه‌ای که ایشان یعنی اهل بیت رسول حتی از انبیاء نیز بالاترند. حال ما می‌پرسیم اگر جمله ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ دلیل عصمت و افضلیت باشد، بنابراین تمام مؤمنین معصوم و افضل خواهند بود، زیرا خدا در آیه وضو، خطاب به همه مؤمنین می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ [المائدة: ۶] یعنی: «خداوند اراده دارد که شما را پاک سازد».

ولی در واقع اراده طهارت که خدا در آیه ۳۱ سوره الأحزاب و آیه ۶ سوره المائدة ذکر فرموده اراده تشریعی و قانونی است که خدا قانوناً از همه مؤمنین

۳۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۷.

۳۴- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۴۶۵.

طهارت را خواسته و اراده کرده که به اختیار خودشان پاکیزه گردند و در آیه تطهیر اهل بیت نیز هم‌چنین است و منظور از اراده، اراده قانونی و شرعی است نه اراده تکوینی. اگر مقصود اراده‌ی تکوینی باشد چنین است که خدا خود ایجاد طهارت و عصمت کرده باشد یعنی اهل بیت و همه مؤمنین به اراده الهی ذاتاً معصومند و در این فضیلتی نیست، زیرا تمام درخت‌ها و رودها نیز بالذات معصومند. پس مقصود از اراده در این آیات، اراده قانونی است و خدا از همه به خصوص اهل بیت رسول قانوناً طهارت را خواسته است (یعنی قانون گذاشته و دستور داده و درخواست طهارت و پاکی کرده است)، زیرا اهل بیت رسول باید با طهارت جسمی و روحی خود آبروی رسول خدا را حفظ کنند. باری در این باب نیز روایات صحیح‌السند وجود ندارد.

تکته قابل توجه مبلغین مذهبی

برخی از خطباء می‌گویند مقصود از ساختن و پرداختن این همه زیارت‌نامه معرفی ائمه و دعوت مردم به سوی ایشان بوده است. ولی لازم است بدانند که این کار مورد نهی حضرت صادق علیه السلام است و کلینی چند روایت ذکر کرده که ائمه فرموده‌اند مردم را رها کنید و کسی را به این امر یعنی امامت ما دعوت نکنید. دلیل آن نیز روشن است زیرا امام تابع دین است نه خود دین و باید مردم به خود دین دعوت شوند. از جمله اخبار مذکور روایتی از ثابت بن ابی سعید به این مضمون میباشد: «قال لي أبو عبد الله: يا ثابت ما لكم وللناس كفوا عن الناس ولا تدعوا أحداً إلى أمركم ... كفوا عن الناس ولا يقول أحدكم أخي وابن عمي وجاري ... الخ» یعنی حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ثابت چه کار به مردم دارید، دست از سر مردم بردارید و هیچ کس را به امر خود (یعنی توجه به ما) دعوت نکنید ... و کسی از شما نگوید برادر یا پسر عمو یا همسایه من است (پس باید او را دعوت کنم) ... الخ^(۳۵).

۳۵- کافی، دار الکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۱۳.

زیارت روز هفدهم ربیع الاول

در این بخش مجلسی زیارتی را به عنوان زیارت نهم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که «مرسل» و بدون سند است و در این زیارت جملات زیادی بر ضد عقل و قرآن و بر خلاف تاریخ آمده است. از آن جمله به حضرت امیر می گوید: «السلام عليك يا وصي الأوصياء». با اینکه تاریخ و عقل و حدیث هر سه شاهدند که آن حضرت فقط وصی خاتم الانبیاء بوده است نه غیر او! و دیگر آن که می گوید: «السلام عليك يا من عنده علم الكتاب» یعنی سلام بر تو ای کسی که علم کتاب در نزد اوست. این جانب در تفسیر مختصر خود بر قرآن کریم به نام تابشی از قرآن ذیل آیه آخر سوره مبارکه الرعد گفته‌ام که مراد از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿۱۳﴾» به شهادت ده‌ها آیه‌ی قرآن، علمای یهود و نصاری هستند که کتاب آنان از رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود.

از آن جمله می گوید: «أيا المتصدق بالخاتم في المحراب» یعنی ای کسی که در محراب انگشتر خود را صدقه داد. در حالی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمین محرابی وجود نداشته است که کسی بخواهد در آنجا صدقه بدهد! (۳۶) و اولین کسی که در مسجد، محراب و مقصوره ساخت معاویه بوده است!

و در همین زیارت می گوید: «السلام على نور الأنوار ... مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار» یعنی سلام بر نور نورها... نجات بخش شیعیان مخلص از بار گناهان بزرگ! کلمه نور الأنوار از بافته های فلاسفه مشرک یونان است که امثال این غلوکننده آن را از آن‌ها فرا گرفته‌اند، آنان می گفتند: «لا يصدر من الواحد إلا الواحد» یعنی از خدای واحد مجرد، چیزی صادر نمی‌شود مگر یک چیز، زیرا کثرت در ذات او نیست، پس او مصدر یک چیز است و آن یک چیز عقل اول و یا همان نور الأنوار است و باقی موجودات را عقل اول و یا نور الأنوار خلق کرده و مصدر کثرت شده

۳۶- در مورد «خاتم بخشی» رجوع کنید به کتاب «شاهراه اتحاد» تألیف جناب استاد «حیدرعلی قلمداران»

است. اما این سخن باطل و مخالف قرآن است که می‌گوید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲] یعنی: «خالق همه چیز خداوند است».

خدا مصدر نیست و چیزی از او صادر نشده است نه واحد و نه کثیر، بلکه او ایجاد کننده‌ی موجودات از نیستی هست، زیرا خدا خارج و داخلی ندارد تا چیزی از او صادر شود و لازمه‌ی صدور، ترکیب است. می‌بینیم که این غلوکنندگان هر کفری را از هر جایی گرفته‌اند و آن را بر امام بسته‌اند و به مسلمین تزریق کرده‌اند!

اما در مورد جمله «مستنقذ الشيعة المخلصين من الأوزار» باید پرسید چگونه شیعه خالص و مخلص مرتکب گناهان بزرگ می‌شود؟ و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ شده شیعه مخلص است؟! مگر علی عليه السلام نعوذ بالله پیشوای فاسقین و فاجرین است؟ آیا اطلاق چنین کلماتی در شأن علی عليه السلام مدح او است یا ذم او؟ وانگهی از کجا معلوم که هر کس گناهان بزرگی مرتکب شود علی نجات دهنده‌ی او است حال آن‌که خدا به رسول خود با استفهام انکاری می‌فرماید: ﴿أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ [الزمر: ۱۹] یعنی: «آیا تو کسی را که [مستحق] آتش دوزخ است نجات می‌دهی؟» یعنی رسول خدا نمی‌تواند کسی را از عذاب نجات دهد پس چگونه علی می‌تواند؟ آیا مقام و منصب علی همین است که طرفدار و دستگیر فاسقین باشد؟ خود حضرت امیر به شهادت صدها دعایی که از او به جا مانده از خدا می‌ترسید و از خوف گناهانش گریه و ناله می‌کرد، و از قیامت وحشت داشت. چنین امامی دلال گناهکاران نخواهد شد بلکه از گناه و اهل آن بیزار است، و امام‌المتقین است نه امام اهل الأوزار و الکذابین.

در جمله بعدی می‌گوید: «يا ولي الله إن بيني و بين الله عزوجل ذنوباً قد أثقلت ظهري...» یعنی ای ولی خدا، بین من و خدای عزوجل گناهانی است که بر پشتم سنگینی میکند و خواب را از من ربوده است اکنون آمده‌ام که تو مرا از آتش پناه دهی. در جواب او باید گفت: خداوند فرموده است:

﴿أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾ [التوبة: ۱۱۸] یعنی: «در برابر خدا جز به سوی خدا پناهی نیست».

و فرموده است:

﴿مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ﴾ [الشوری: ۴۷] یعنی: «روز قیامت هیچ پناهگاه و هیچ فریادرسی برای شما نیست».

و علی علیه السلام نیز فرموده است: «ألجئ نفسك في أمورك كلها إلى إلهك ... أمرك أن تسأله ليعطيك وتسترحه ليرحمك» یعنی خود را در تمامی امورت به پناه پروردگارت در آور ... خدا تو را امر کرده که از او بخواهی تا تو را عطا فرماید و از او طلب رحمت کنی تا به تو رحم کند^(۳۷). بنابراین تنها کار عاقلانه این است که انسان از گناهانش توبه کند، زیرا علی علیه السلام فرموده است: «لا شفيع أنجح من التوبة» یعنی هیچ شفيعی کامیاب‌تر از توبه نیست^(۳۸) و در مقابل خدا هیچ مقامی نمی‌تواند از تو طرفداری کند، پس اگر می‌خواهی خدا تو را بیامرزد توبه کن و حق خالق و خلق را ادا کن.

در نهج البلاغه چنین آمده است که علی علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر نوشت: «أمره بتقوى الله و اتباع ما أمر به في كتابه، من فرائضه و سننه التي لا يسعد أحد إلا باتباعها» یعنی مالک اشتر را به تقوای الهی و پیروی از آنچه خدا در کتابش به آن امر فرموده است دستور می‌دهد، پیروی از فرائض آن کتاب و سننش، که هیچ کس به سعادت نمی‌رسد مگر با پیروی از آنها^(۳۹). در ضمن امام که در میان قبر و یا میان ضریح طلا و نقره‌ی غصبی نیست، او از دنیا رفته و از اهل دنیا و فتنه و فساد تو و دیگران بی‌خبر است، تو خود را معطل مکن. و اگر هم امام حاضر بود نمی‌دانست تو راست می‌گویی یا دروغ، کسی که غیر از خدا از دل و نیت بندگان خیر ندارد. و امام از اهل

۳۷- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۳۸- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۳۷۱.

۳۹- نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

گناه و فسق و فجور نیز بیزار است و با کسانی که آخرت را به دنیا فروخته‌اند مخالف است.

باز در این زیارت به امام می‌گوید: «فاجعلني يا مولاي من همك و أدخلني في حزبك» یعنی مرا از هم خود قرار بده و مرا در حزب خود داخل کن. بخش اول این کلام غیر بلیغ و مبهم بلکه مهمل است و اما در بخش دوم اگر مقصود از حزب، حزب الهی باشد بر انسان واجب است به اختیار خویش و با پیروی از تعالیم شرع خود را مشمول حزب الهی کند نه آن‌که امام بیاید و او را وارد آن حزب کند! باز می‌گوید: «يا ولي عصمة الدين» یعنی ای ولی عصمت دین، و این جمله معنای واضحی ندارد.

در این زیارت مجلسی و دیگران گفته‌اند که برای حضرت امیر علیه السلام شش رکعت و برای هر یک از حضرات آدم و نوح علیهم السلام دو رکعت نماز بخوان! واضح است که خدا و رسولش این نمازها را تشریح نکرده‌اند ولی معلوم نیست چگونه این آقایان با ادعای مسلمانی و با علم به اینکه عبادات کاملاً توقیفی و منوط به اذن و تعلیم شرع است، این نمازها را توصیه کرده‌اند؟! و اگر شرع اجازه‌ی این نمازها را داده است چرا دیگران به جز کذابین و مجاهیل از این نمازها بی‌خبر مانده‌اند؟!

زیارت شب مبعث و روز مبعث

مجلسی و مفید و ابن طاووس و شهید و شیخ عباس قمی هر یک برای شب و روز مبعث زیارت و آدابی را از راویان متقلب کذاب ذکر کرده‌اند که چون به درگنبد شریف رسیدی توقف کن و چنین بگو سپس داخل شو و پشت به قبله و رو به ضریح چنان بگو و اما این آداب و اوامر هیچ اصلی در قرآن و سنت رسول ندارد و بدعت محض است. و خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز فرموده است: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده» یعنی سنت دینی آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنیاد نهاده است و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده باشد. و یقیناً این دستورات از جانب خدا و رسولش نیست. زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه گنبد و

بارگاهی وجود نداشته است. به اضافه این آقایان می‌گویند: شب بعثت پیامبر شب ۲۷ رجب است و دلیل ایشان فقط شهرت این قضیه در بین شیعیان است. در صورتی که «شهرت» از ادله شرعی نیست، آن‌هم در مقابل قرآن که فرموده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَرَّكَةٍ﴾ [الدخان: ۳] یعنی: «همانا که ما آن را در شبی مبارک فرو فرستادیم».

و فرموده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ [القدر: ۱] یعنی: «همانا که ما آن را در شب قدر نازل کردیم».

و فرموده است:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ [البقرة: ۱۸۵] یعنی: «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است».

از مجموع این آیات ثابت می‌شود که شروع وحی و نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر بوده است و شب مبعث رسول خدا ﷺ همان شب قدر است، ولی این آقایان چون به قاعده «خذ ما خالف العامة» یعنی هر چه جمهور و عموم مسلمانان (اهل سنت) بدان عمل کردند خلاف آن را بگیر، عادت دارند، اصرار دارند که برای قرآن دو نزول یکی دفعی و دیگری تدریجی وجود دارد و پافشاری کنند که معنای «انزال» غیر از «تنزیل» است، حتی اگر چنین باشد این به معنای ممنوعیت استعمال «انزال» به معنای «تنزیل» و بالعکس نمی‌باشد. در حالی که در قرآن کریم در مورد باران، هم تعبیر «انزال ماء» (البقره آیه ۲۲ و الأنعام آیه ۹۹ و الرعد آیه ۱۷) و هم «تنزیل ماء» (العنکبوت آیه ۶۳ و الزخرف آیه ۱۱) آمده است. واضح است که باران همواره به یک صورت می‌بارد و این خود مانع از آن است که بگوییم همواره معنای «انزال» و «تنزیل» متفاوت است و نمی‌توان آن‌ها را به جای یکدیگر استعمال کرد! پس با این دلیل علیل (بیمار) نمی‌توان دو نزول برای قرآن قائل شد.

باری در این باب مجلسی پس از این که جملات زیادی را در وصف زیارت ذکر می‌کند، می‌گوید: من از سند این زیارت مطلع نیستم، ولیکن موجب زیادت ثواب است! ملاحظه فرمایید چگونه این همه آداب بی دلیل و بی سند را به دین افزوده‌اند. نمی‌دانم کارهای بی مدرک چگونه موجب ازدیاد و کثرت ثواب است! آیا دو ساعت مقابل قبر ایستادن و مداحی و چاپلوسی کردن در حالی که خود امام از این کارها نهی کرده است، فایده و ثوابی دارد؟ جز این که به واسطه طعن و لعن زیادی که در این زیارات نسبت به خلفا و سایر مسلمین آمده است و موجب تفرقه و بدبینی مسلمین به یکدیگر و تسلط دشمنان و ضعف و بیچارگی مسلمین می‌شود، هیچ اثر دیگری ندارد! در این زیارت به حضرت امیر علیه السلام می‌گوید: «السلام عليك أيها الصديق الأكبر والفاروق الأعظم» زیرا اهل سنت به ابوبکر «صدیق» و به عمر «فاروق» می‌گویند. این زیارت‌ساز دشمن کیش تفرقه جو، خواسته آنان را بگوید و بگوید علی صدیق بزرگتر و فاروق اعظم است. همین کارهای بیهوده است که موجب بدبینی و جنگ و جدال بین مسلمین شده است.

در این زیارت به علی علیه السلام «حجة الله الكبرى وآية الله العظمى» می‌گوید. خیال کرده که آن بزرگوار مانند علمای مذهبی زمان ما طالب این القاب است و بدان خشنود می‌شوند. در قرآن کریم می‌خوانیم که حضرت موسی علیه السلام و پیامبر گرامی اسلام برخی از آیات کبرای الهی را مشاهده فرموده‌اند (طه آیه ۲۳ و النازعات آیه ۲۰ و النجم آیه ۸) از همین رو معلوم نیست که خود پیامبر آیه بزرگتر خدا باشد چه رسد به دیگران!

در این زیارت علی را «معدن حکم الله و سره» خوانده است. معدن حکم خدا یعنی چه؟ حضرت علی علیه السلام روز قیامت از این متقلبین دادخواهی خواهد کرد که چرا این سخنان بی مدرک را بر من بستید؟ من کی گفتم که پس از مرگ مرا به دعا بخوانید؟ من تمام عمر خود را برای دفاع از اسلام و هدایت مردم به توحید و اجتناب از گناهان که شرک از بزرگ‌ترین آن‌هاست، کوشیدم، چرا شما به نام من مردم را به اعمال شرک آمیز تشویق کردید؟! من خود برای حفظ مسلمین با خلفا بیعت کردم و

خلیفه‌ی دوم را به دامادی پذیرفتم (عمر با أم کلثوم دختر علی ازدواج کرده است و داماد علی است)، پس چرا شما به بهانه‌ی طرفدارای از من، در دور کردن قلوب مسلمین از یکدیگر تلاش کردید؟! در پاسخ این سوال‌ها چه خواهند گفت؟

باز در این زیارت از هر چه خوششان آمده است بر امام اطلاق کرده‌اند، از جمله می‌گوید: «السلام عليك يا تاج الأوصياء» و حتی حضرت را تاج سر رسول خدا خوانده و می‌گوید: «تاجاً لرأسه». متأسفانه شیخ عباس قمی بدون تدبر و تأمل اکثر این تملق‌ها را درمفاتیح آورده است و شاید گمان کرده که تمام این مداحی‌ها و ثناخوانی‌ها را خود ائمه برای خودشان گفته‌اند! نمی‌دانم آیا شیخ عباس در عمرش سیرت و تاریخ خوانده است یا نه؟ ولی می‌دانم بلکه یقین دارم اگر کسی با سیرت رسول الله ﷺ و تاریخ اسلام و سیرت علی عليه السلام و دیگر ائمه آشنا باشد، به سادگی خواهد فهمید که محال است پیامبر اکرم و ائمه‌ی بزرگوار به اندازه‌ی سر سوزنی به این گونه مداحی‌ها و ثناخوانی‌ها راضی باشند.

باری، کسانی چون ابن المشهدی و ابو قره و ابن طاووس و امثال آنان برای هر کس و هر جا که توانسته‌اند، دعا و ثنا و زیارتی نقل کرده‌اند از جمله برای مسجد کوفه و بدین سبب چند دکه به وجود آورده‌اند که عبارتند از: دکه حضرت سجاده، دکه حضرت صادق و دکه‌ی حضرت امیر. آیا جایز است آن‌هم بدون سند و با پندار و گمانی باطل، مسجد خدا را به دکه‌هایی تقسیم و برای هر دکه‌ای آدابی جعل کرد؟ آیا احکام و آداب شرع این اندازه بی‌حساب و کتاب است؟! حتی برای حضرت مسلم بن عقیل و برای هانی و برای حضرت یونس نیز زیاراتی خوش عبارت و مسجع دارای مدح و تملق تراشیده‌اند! لابد اگر برای هریک از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، قبر معینی وجود داشت زیارتی جدا جدا می‌ساختند و دنیا را پر از گنبد و بارگاه می‌کردند! دشمنان اسلام در صنعت و قدرت و اختراعات و اکتشافات می‌کوشند، ولی اینان هزاران ضریح و بارگاه و زیارتنامه ساخته‌اند و تسلیم استعمارگران شده‌اند. و بدین سبب مسلمین از عقب مانده‌ترین مردم دنیا در قدرت و اختراعات و اکتشافات باقی مانده‌اند.

خواننده محترم! ملاحظه کن زمانی که اروپای طماع چهار نعل به سوی ترقی و کسب قدرت و برتری بر دیگران می‌تاخت و چون گرگ در کار بلعیدن دیگران از جمله اندونزی و هندوستان و آفریقا و ... بود و شب و روز اندیشه تضعیف دولت عثمانی را در سر داشت، علمای ما مشغول زیارتنامه‌نویسی و مدح و ثنای این و طعن و لعن آن بودند! در صورتی که رسول خدا ﷺ فرموده است: «من أصبح ولم يهتم بأمر المسلمين فليس بمسلم» یعنی کسی که به امور مسلمین اهمیت ندهد، مسلمان نیست. اینان که خود را دانشمندان اسلامی می‌دانسته‌اند عوض فکرکردن به حال مسلمین و ترقی دادن ایشان که از مهم‌ترین واجبات است، بر ایشان گنبد و گلدسته ساخته‌اند و مقدار زیادی دعا و زیارت به نام خضری که اصلا وجود ندارد جعل کرده‌اند! چه زیباست کلام حضرت علی عليه السلام که می‌فرماید: «ما أحدث بدعة إلا تركها سنة، فاتقوا البدع» یعنی هیچ بدعتی به وجود نمی‌آید مگر این‌که با ایجاد آن، سنتی از بین می‌رود، پس از بدعت‌ها بپرهیزید.^(۴۰)

نظری به ابواب زیارت حسین عليه السلام

حضرت امام حسین عليه السلام سرور و سالار جوانان اهل بهشت و امام اهل تقوی و سید الشهداء و الگوی مجاهدین فی سبیل الله است. ولی متاسفانه عوض آنکه مردم به آن امام همام اقتدا و مانند او در راه حق و در راه بیان حقایق فداکاری کنند، شهادت او را برای کسب مال و جاه و شهرت و ریاست تبدیل به دکانی کرده‌اند، و هر کس که بخواهد حقی از حقایق دینی را که سید الشهداء برای اعتلای آن شهید شد بیان کند روضه خوانان سد راه او می‌شوند و او را با انواع تهمت‌ها می‌کوبند. مراجع و مجتهدین نیز اکثرشان ساکتند و با سکوت خود در واقع این بدعت‌ها را تصویب

۴۰- نهج البلاغه، خطبه ۴۵.

کرده و حقگویان را در مقابل عوام تنها می‌گذارند! یکی از این بدعت‌ها «تطییر» یا «قمه زنی» است که به تشویق روضه خوانان به وجود آمده است، به گونه‌ای که هر کس قمه بزند اگر جوان است با حضرت علی اکبر و اگر کوچک است با علی اصغر محشور می‌شود و بدین طریق عوام را به این کارهای زشت وادار کرده‌اند.^(۴۱) قمه زنی بدعتی است که به هیچ وجه با فطرت و عقل سلیم سازگار نیست و هر انسان سالم و متعادلی از دیدن آن منزجر و بیزار می‌شود و قطعاً دین فطری اسلام با چنین کاری موافق نیست.

خواننده‌ی محترم! لحظه‌ای بیندیش که چگونه ممکن است شریعتی قمه‌زنی را حرام نشمارد که همان شریعت بنا به قاعده‌ی «لاضرر» و یا قاعده‌ی «لزوم دفع ضرر محتمل» می‌فرماید انسان باید حتی از کاری که ضررش به حکم عقل و تجربه محتمل است نیز خودداری کند تا چه رسد به اینکه ضررش قطعی و یقینی باشد، مثلاً اگر به احتمال عقلایی نه احتمال خیالی و بسیار ضعیف و غیر عقلایی برای کسی روزه یا وضو و نظایر آن مضر تشخیص داده شود، نباید روزه بگیرد و باید با تیمم نماز بخواند؟ اما افسوس که علما چنان‌که عادت کرده‌اند برای ملاحظه‌ی حال عوام، حق را اظهار نمی‌کنند. به نظر نگارنده اکثر مراجع و مجتهدین به سبب عدم مخالفت و ممانعت جدی و صریح از این کار زشت، در اشاعه‌ی آن میان عوام مسئول هستند. بسیاری از مراجع زمان ما یا نزدیک به دوره‌ی ما، از جمله آیت الله

۴۱- شنیده‌ام که سر دسته اراذل و اوباش اردبیل، مرد شرابخوار و ستمگر فاسق باج‌گیر و چاقوکشی بود که دهه عاشورا قمه می‌زد و مردم هر چه از او به دادگستری و مقامات دیگر شکایت می‌کردند کسی به دادشان نمی‌رسید، تا این‌که به یکی از رفقای او شکایت کردند. او گفت من امسال شر او را از سر مردم کم می‌کنم و این مرد از چوبدارانی بود که هنگام قمه زنی چوبداری می‌کرد یعنی چوبی بالای سر قمه‌زن‌ها نگاه می‌داشت که در وقت هیجان قمه زدن، قمه بر چوب بزنند و بر فرق سر نخورد و آسیبی به بار نیورد و قمه‌زن تلف نشود، چون روز عاشورا شد و در خیابان و میدان شهر قمه زنان به شور و هیجان آمدند، ناگاه در حین قمه زدن رفیقش چوب را از سر رفیق فاسقش برداشت و آن لوطی قمه را بر فرق خود کوبید و سقط شد و مردم شهر از شر او آسوده شدند.

نائینی و کاشف الغطاء و شیخ هاشم عاملی و عبدالهادی شیرازی و سید محسن حکیم و سید احمد خوانساری و سید ابوالقاسم خوینی و سید محمدرضا گلپایگانی و غیره نه تنها از این بدعت ناپسند ممانعت نکرده‌اند بلکه برخی از آن‌ها، آن را به طور ضمنی تایید کرده‌اند! آقای «خمینی» نیز درباره‌ی قمه زنی گفته است: در وضع موجود صلاح نیست! خواننده‌ی عزیز خودت قضاوت کن، چه فرقی است میان این شخص با کسی که در جواب سؤال آیا قمار یا شرب خمر جائز است می‌گوید: در شرایط فعلی جائز نیست؟!

عده‌ای دیگر نیز به صورتی مبهم و عوام فریبانه به این سؤال جواب می‌دهند و می‌گویند: قمه زنی موجب وهن به تشیع بوده و جائز نیست. این جواب هم با جواب بالا فرق چندانی ندارد. ولی ما سؤال می‌کنیم که منظورتان را واضح بیان کنید و بفرمایید که آیا قمه زنی را از آن جهت که فعلی حرام است موجب وهن تشیع می‌دانید یا از آن جهت که موجب وهن تشیع در انظار دیگران است جائز نمی‌دانید؟! البته مخفی نماند که برخی از علما نیز این کار را حرام شمرده‌اند که البته در اقلیت هستند. از جمله عالم لبنانی «سید محسن امین عاملی» جزوه‌ای مفید به نام «التنزیه لأعمال الشبیه» تألیف کرده که امیدوارم مورد توجه شیعیان قرار گیرد.^(۴۲) ولی تردید ندارم که روضه خوانان و خطبا علاقه‌ای به آشنایی مردم با این جزوه ندارند. به همین سبب نیز اکثریت قریب به اتفاق مردم از مطالب آن بی اطلاع هستند، گرچه بسیاری از معممین ما نیز این جزوه را نخوانده‌اند!

«امین» علاوه بر این جزوه، در جلد دهم از کتاب «أعیان الشیعه» نیز گفته است که قمه زنی و نظایر آن به حکم عقل و شرع جائز نیست و مجروح ساختن سر، که نه سود دنیوی و نه اجر اخروی دارد، آزار رساندن به نفس بوده و حرام است و این عمل را از وساوس شیاطین شمرده و تصریح کرده که موجب رضای شرع نیست.

۴۲- شنیده‌ام که آقای «جلال آل احمد» این جزوه را به نام عزاداری‌های نامشروع ترجمه کرده است.

به هر حال امیدوارم که مردم ما در امر و شرع، روحانیت را بیش از این مورد سؤال قرار دهند و به سادگی و بدون دلیل هر سخنی را نپذیرند. اما هزاران افسوس که چنین نمی‌کنند و به همین سبب است که عده‌ای به نام مرثیه خوان و روضه خوان شب و روز کارشان ترغیب مردم به گریه کردن و بر سر خود زدن و به زیارت رفتن و نوحه خواندن شده است. مردم نیز این کارها را برای نجات خود از آتش دوزخ کافی می‌دانند! دیگر نه از معارف اسلام خبر دارند و نه از حقایق قرآن اثری است و مردم را به همین بهانه از آشنایی با قرآن و قوانین و معارف الهی دور داشته‌اند. مثلاً پنجاه هزار نفر دسته‌ی سینه‌زن و زنجیر زن می‌آیند که هیچ کدام دو آیه از قرآن و دو عدد از معارف دین نمی‌دانند و به جز تقلید کورکورانه چیزی فرا نگرفته‌اند و شعارشان این است که حسین دارم، چه غم دارم! و نویسندگان نیز از گویندگان و مبلغین بهتر نیستند. یکی از بزرگترین نویسندگان ایشان «محمد باقر مجلسی» است که سه جلد «بحار الأنوار» را به زیارت و زیارتنامه خواندن اختصاص داده است!

باب وجوب زیارت امام حسین علیه السلام

مجلسی در این باب می‌نویسد: «آن زیارت صلوات الله علیه واجبه مفترضة» یعنی زیارت حسین علیه السلام واجب است. با این کار یک واجب بر واجبات دین اسلام افزوده است که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود نداشته است و از زمان صفویه به دین اسلام افزوده شده است! در این جا احادیثی آورده‌اند که زیارت قبر امام حسین علیه السلام در هر ماه لازم است و هر که او را زیارت کند تمام امور دین و دنیای او مرتب می‌شود و از گناهانش مانند روزی که به دنیا آمده است پاک می‌شود و به او خطاب می‌شود که عمل خود را از سر گیرد (یعنی بار دیگر کارهای خود را از سر بگیرد) و بهشت بر او واجب می‌گردد، ملائکه و انبیاء با او مصافحه می‌کنند و در غسل او شرکت می‌کنند و تمام اهل محشر به او حسرت می‌خورند، و هر کس به زیارت حسین

نرفته است، ناقص الایمان و عاق(نافرمان) رسول خدا و امامان است و اگر اهل بهشت باشد در بهشت مسکنی به او داده نمیشود (و خانه به دوش می‌باشد، معلوم می‌شود در بهشت خرافیون نیز، مشکل مسکن وجود دارد!) و اگر بدون علت به زیارت نرود از اهل آتش دوزخ خواهد بود، و از همه کس جفاکارتر است و تمام حیوانات وحشی به زیارت امام می‌روند و هر کس قبر امام را زیارت کند روز قیامت در امان است. حساب و کتابی ندارد و کسی که امام را زیارت کند ثواب صد هزار شهید از شهدای بدر را دارد. در حالی که صاحب قبر یعنی امام یک بار شهید شده و یک شهید محسوب می‌شود.^(۴۳)

و باز می‌نویسد: زائر قبر ثواب هزار حج قبول شده و هزار عمره پسندیده را دارد، در حالی که صاحب قبر شاید یک بار و یا ده بار بیشتر حج و یا عمره نکرده باشد و در این جا ثواب زائر بیش از ثواب مزور است. و با زیارت قبر ثواب آزاد کردن هزار بنده را خواهد داشت! و دیگر این که فشار و سؤال قبر ندارد، و نور او مشرق و مغرب قیامت را روشن می‌سازد و برای او با هر قدمی که بگذارد حجی و با هر قدمی که بردارد عمره‌ای نوشته می‌شود و اگر از اشقیاء باشد در زمره‌ی سعداء نوشته خواهد شد و هر چه گناه و جنایت کرده باشد برطرف می‌شود و خدا او را از آتش دوزخ آزاد خواهد کرد و هر حاجتی را که بخواهد بر آورده می‌کند و شفاعت

۴۳- حضرت علی علیه السلام در عهد نامه‌ی خود به مالک اشتر که از خطبه‌های آن حضرت معتبرتر است (زیرا ممکن است مستمع خطبه را فراموش و یا کم و زیاد کند ولی این احتمال در نامه کم‌تر است) می‌نویسد: «وإنا أسأل الله بسعة رحمته ... أن يختم لي ولك بالسعادة والشهادة» یعنی من از خدا مسالت دارم که سرانجام و عاقبت من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد. (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳) هم‌چنین در جنگ صفین عرض می‌کند: «وإن أظفرتهم علينا فارزقنا الشهادة» یعنی خداوند اگر دشمن را بر ما پیروز کردی، پس شهادت را روزی ما فرما. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۱) و نیز فرموده: «فإذا كان ما لا بد منه الموت فاجعل منيتي قتلا في سبيلك» یعنی خدایا هرگاه ناگزیر مرگم فرا رسد، پس آن را شهادت و کشته شدن در راه خود قرار ده (صحیفه‌ی علویه، دعایش در صفین قبل از بالا بردن مصحف‌ها).

افسوس که جناب مجلسی معاصر آن حضرت نبود، و الا به آن امام همام علیه السلام می‌گفت که بهتر است حضرتش به جای طلب ثواب شهادت، ثواب زائر مرقد خویش را از خداوند بخواهد!

او در حق هفتاد گناهکار پذیرفته می‌گردد! زائر چون به قبر امام برسد به او خطاب می‌شود که ای ولی خدا آمرزیده شدی و به خدا قسم آتش را به چشم خود نخواهی دید، و با هر قدمی هزار حسنه برای او نوشته می‌شود و هزار گناه از او محو می‌شود و اگر سواره باشد با هر قدمی که مرکب او بردارد و بگذارد این ثواب را به راکبش می‌دهند. و خدا هفتاد هزار ملک را بر سر قبر او بگذارد که همه ژولیده و غبار آلود هستند و همواره شب و روز را تا قیامت برای او گریه می‌کنند و زوار او را دعا می‌کنند.

همچنین نوشته که زیارت قبر بهترین اعمال است و ثواب هیچ عملی به آن نمی‌رسد و تمام انبیاء به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌آیند. سپس قصه‌ای نقل کرده که مردی خواست شب جمعه به زیارت برود چون به اطراف مقبره رسید راهش ندادند و مردی جلوی او را گرفت و گفت برگرد، و چون آخر شب شد غسل کرد و باز به قصد زیارت حرکت کرد باز آن مرد مانع شد و گفت دسترسی نداری، زائر پرسید چرا؟ جواب داد برای اینکه موسی بن عمران با هفتاد هزار ملک به زیارت آمده و دیگر جایی برای تو نیست، تا صبح منتظر شد تا این که توفیق زیارت یافت! و از این مزخرفات و دروغ‌های شاخدار!

اگر کسی پرسد مگر ملائکه و ارواح انبیاء جسمیت دارند که آن‌جا را اشغال کرده‌اند و جایی برای دیگران باقی نماند. به اضافه مگر انبیاء حق دارند از عالم باقی به عالم فانی برگردند؟ جواب این سوال هزار تهمت و نسبت ناروا به سوال کننده خواهد بود!

همچنین روایت کرده‌اند که خدا به زوار امام حسین علیه السلام مباحثات و افتخار می‌کند و خداوند با فرشتگان فرود می‌آید و قبر امام را زیارت می‌کند، و در روایت آورده‌اند که زائر قبر امام در مورد صد نفر که اهل آتش هستند و به امر خدا دوزخ بر آنان واجب گردیده است و همچنین برای اهل بیت خود و هزار نفر از برادران دینی خود شفاعت می‌کند، بارها گفته‌ایم که زیارت خود امام در زمان حیاتش یک صد

هزارم این بهره‌ها را نداشته است! چنین احادیثی که یک از هزار و مستی از خروار آن را این جا آورده‌ایم باعث غرور مردم ما شده است، گروهی از عوام باور کرده‌اند که یک زیارت در حساب و کتاب و قوانین الهی مؤثر است. از این رو از قوانین کیفری الهی چنان که باید بیمناک نیستند.

این روایات تماماً با قرآن مخالف است و پیغمبر و ائمه (علیهم‌السلام) مکرر فرموده‌اند هر حدیثی را که موافق با قرآن نباشد رها کنید، ما آن را نگفته‌ایم و دروغ است. علاوه بر این چنان‌که عالم محقق جناب قلمداران نیز در کتاب «زیارت» خود متذکر شده‌اند، احادیثی ضد روایات دروغین فوق نیز در بعضی از کتاب‌ها وارد شده است، از جمله روایتی که ایشان در کتاب خود به نقل از «قرب الأسناد» ذکر کرده‌اند^(۴۴) که آن حدیث را آقای شیخ حر عاملی نیز ذکر کرده است.^(۴۵) در این حدیث امام صادق (علیه‌السلام) زیارت مرقد امام حسین (علیه‌السلام) را برخلاف روایاتی که نمونه‌هایی از آن‌ها را ملاحظه کردید، به قدر یک حج ندانسته است، در حالی که در احادیث قبلی ثواب این کار به قدر هزار یا صد هزار حج و حتی بیشتر نیز دانسته شده است که مسلماً از دروغ راویان جعل است! ولی باید دانست که خدا از غلو نهی کرده و فرموده است:

﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱] یعنی: «در دین خود غلو نکنید و بر خدا جز حق نگویید».

و امام صادق (علیه‌السلام) چنان‌که در باب «نفی الغلو» جلد هفتم بحار چاپ قدیم آمده فرموده است: «إن الغلاة شر خلق الله» یعنی غلوکنندگان بدترین خلق خدا هستند.

باب فضیلت نماز در بارگاه امام حسین (علیه‌السلام)

۴۴- ر. ک به صفحه ۱۳۲ کتاب حاضر.

۴۵- وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب استحباب اختیار زیارة الحسین علی الحج، روایت پانزدهم.

مجلسی در این باب روایتی آورده که امام صادق علیه السلام فرموده است: چون زائر خواست نماز بخواند، قبر امام را قبله قرار دهد! می پرسیم پس چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که ذکر آن گذشت از این که قبر او قبله قرار گیرد نهی فرموده است؟!

باز مجلسی در حدیث ۳۹ روایت کرده که هر کس در صحن و سرای امام حسین مقیم شود هر روز ثواب هزار ماه و به ازای هر درهمی که آنجا انفاق کند ثواب هزار درهم دارد. بنابراین باید عده‌ای بیکار مصرف‌کننده بر درگاه امام بمانند تا عده‌ی دیگری بر آنان انفاق کنند. به اضافه اگر این اخبار از ائمه صادر شده بود، در آن زمان امام حسین صحن و سرایی نداشته که در آنجا بمانند، بنابراین معلوم می‌شود که راویان دروغگو بعد از وفات ائمه این روایات را جعل کرده‌اند.

مجلسی و صدوق و دیگران در باب زیارت روز عرفه از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: خدا قبل از آن که در عرفات به حاجیان نظر کند به زوار قبر حسین نظر می‌کند زیرا در اهل عرفات ولد الزنا وجود دارد ولی در میان زوار قبر امام ولد الزنا نیست! آیا امام صادق بعضی از اهل عرفات را ولد الزنا خوانده است یا این که این راویان کذاب به آن بزرگوار افتراء بسته‌اند؟ به اضافه طبق قرآن و اخبار صحیح، ائمه غیب نمی‌دانند، پس امام از کجا دانسته که در اهل عرفات ولد الزنا هست و در زوار کربلا نیست؟

باب زیارات مطلقه

مجلسی و ابن قولویه و امثال ایشان زیارتی را ذکر کرده‌اند که این زیارت پایه و اساس مذهب شیخیه و غلوکنندگان می‌باشد. امثال این زیارت مخالف قرآن، موجب تفرقه مسلمین شده است. این زیارت را از قول امام صادق علیه السلام بافته‌اند و می‌خواهند این تفرقه را به گردن آن امام بزرگوار بیندازند. ولی ما مقام حضرت صادق علیه السلام را بالاتر از آن می‌دانیم که در دین جدش تفرقه ایجاد کند. شیخیه

می‌گویند مدیر زمین و آسمان بلکه خالق آن خدا نیست بلکه خدا فقط نور محمد و آل او را آفرید و باقی موجودات توسط آن نور ایجاد شده‌اند و برای توجیه مذهبشان به جملاتی از این زیارتنامه استدلال می‌کنند که مخالف قرآن کریم می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲] یعنی: «خداوند خالق همه چیز است».

در این زیارت پس از ایراد جمله‌هایی که در آن خرافات نمایان است می‌گوید: «إرادة الرب في مقادير أمورهم مهبط إليكم وتصدر من بيوتكم» یعنی ای امام اراده پروردگار در مقدرات امور و اندازه‌گیری‌های آن است، به سوی شما می‌آید و از خانه‌های شما خارج می‌شود! این مسکین پنداشته است که اراده الهی رفت و آمد دارد، دیگر ندانسته که اراده‌ی خدا همان ایجاد و تحقق امور است و اراده همان فعل او است و مانند اراده‌ی ما نیست که اول اراده می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم سپس مقدمات کار را فراهم می‌کنیم، بلکه اراده خدا همان ایجاد مراد است، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «كلامه فعل منه»^(۴۶) یعنی کلام خدا از فعلش است. و فرموده: «إرادته هي الفعل». و قرآن کریم نیز فرموده است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲] یعنی: «همانا

که امر الهی هنگامی چیزی را اراده کند کافی است که بگوید به وجود بیا، پس به وجود می‌آید».

حضرت امیر علیه السلام در این مورد فرموده است: «لا بصوت يقرع، ولا بندا يسمع»^(۴۷). یعنی امر و اراده الهی با صوتی که به گوش آید و ندایی که شنیده شود نیست. در نتیجه این حرف که اراده‌ی الهی پایین می‌آید و از خانه‌های بشر خارج می‌شود معنی ندارد.

۴۶- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۶.

۴۷- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۶.

و باز در این زیارت در وصف امام چنین می‌گوید: «أشهد أن دمك سكن في الخلد» یعنی شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت ساکن است. چنین به نظر می‌آید که گمان کرده خاک کربلا بهشت است!

همچنین می‌گوید: «يا وتر الله الموتور في السموت والأرض» یعنی ای فرد طاق خدا که در آسمانها و زمین طاق مانده‌ای. و باز می‌گوید: «والسبيل الذي لا يختلج دونك من الدخول في كفالتك التي أمرت بها» یعنی ای امام از تو می‌خواهم مرا در راهی داخل کنی که نزد تو قطع نشدنی است، و همچنین در کفالت خود که مامور به آن هستی نگهداری. زائر جاهل راه مستقیم خدا را رها کرده و می‌خواهد با التماس، خود را در کفالت امام داخل کند! لابد تا به حال نماز نخوانده است و در نمازش به خداوند متعال ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱ نگفته است! خداوند به رسول خود و به مومنین می‌فرماید: ﴿وَقَدْ جَعَلْنَا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا﴾ [النحل: ۹۱] یعنی: «شما خدا را کفیل خود قرار داده‌اید». آیا به نظر بعضی‌ها خدا برای کفالت کافی نیست؟! مگر قرآن را نخوانده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۲ [الاحزاب: ۳] یعنی: «بر خدا توکل کن و خدا برای وکالت کافی است».

و فرموده است:

﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾^۳ [النساء: ۴۵] یعنی: «خدا برای سرپرستی و یاری کافی است».

می‌بینیم که این جاهلان یا مغرضان کتاب خدا را رها کرده و به زیارتنامه‌هایی جعلی چسبیده‌اند که جز انحراف و تملق و چاپلوسی برای غیر خدا، چیز دیگری در بر ندارد! باز زیارتنامه‌ساز می‌گوید: «بکم فتح الله و بکم یختم» یعنی خدا توسط شما عالم را ایجاد کرده و به واسطه شما آن را به پایان می‌رساند. باید به این گمراه گفت یکی از امامانی که تو پنداشته‌ای افتتاح عالم و ختم عالم توسط او بوده است، بیست و یک ماه با معاویه رضی الله عنه مبارزه کرد و قصد داشت او را از حکومت شام عزل کند، اما به

سبب نافرمانی پیروانش نتوانست به مراد خود برسد، حال چگونه ممکن است افتتاح کننده عالم یا خاتم آن باشد!

و در همین زیارت می‌گوید: «بکم یمحو الله ما یشاء و بکم یثبت» یعنی خدا با شما هر چه بخواهد محو و اثبات می‌کند. سوال این است که اگر این کلمات شرک نباشد پس چه چیزی شرک است؟ خداوند می‌فرماید:

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾﴾ [الرعد: ۳۹] یعنی: «خداوند

آن چه را که بخواهد محو و اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد او است».

پس ام‌الکتاب نزد رسول یا امام نیست تا چیزی را محو یا اثبات کنند! این زیارت‌نامه سازان اصلاً با کتاب خدا کاری ندارند! حتی استوار نگهداشتن قدم رسول خدا و همه مومنین که امام نیز یکی از آنان است در دست پروردگار است چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿۷﴾﴾ [محمد: ۷]

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر [دین] خدا را یاری کنید او نیز شما را یاری می‌کند و قدم‌هایتان را ثابت نگه می‌دارد».

سپس می‌گوید: «بکم يفك الذل من رقابنا» یعنی به واسطه شما ذلت از گردن‌های ما باز می‌شود. در حالی که چندین قرن است ملت ما به واسطه همین خرافات و خیالات و غلوها و بدعت‌های شرک آمیز زیر بار استعمار کفار هستند! اللهم أفرغ علي صبراً وثبت أقدامي وانصرني على أهل الشرك والخرافات. ما اگر بخواهیم تمام خرافات این زیارات را بیان کنیم از اختصار خارج خواهیم شد.

در این جا نیز می‌گوید: قبر امام را پیش رو یعنی قبله قرار بده و نماز بخوان. در حالی که این ضد قول رسول خدا ﷺ است که فرموده: «لا تجعلوا قبري قبلة» یعنی قبرم را قبله قرار ندهید.

مجلسی در زیارت هشتم به نقل از «کامل الزیارة» ابن قولویه از مفضل و او از جابر بن یزید روایت کرده است که او گفت: امام صادق به مفضل فرمود: پس از

زیارت حرکت می‌کنی و برای هر قدمی که بر می‌داری و یا می‌گذاری، ثواب کسی داری که شهید شود و در خون خود بغلطد. حال اگر زائر تا رسیدن به سر قبر هزار قدم بردارد، گویی هزار مرتبه شهید شده است، در نتیجه مقام زائر از امام بالاتر می‌شود، زیرا امام فقط یک بار شهید شده ولی زائر هزار بار! ای کاش زیارتنامه‌ساز جاهل می‌دانست که ائمه (علیهم‌السلام) در دعاهاى خود برای نیل به یک بار شهادت به درگاه پروردگار آه و ناله‌ی بسیار می‌نمودند که چنین توفیقی نصیبشان شود. ولی این زائر با راه رفتن و تفریح، هزاران بار شهید شده است! آیا با این اعمال، دین را بازیچه نگرفته‌اند؟ خداوند فرموده است:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا﴾ [الانعام: ۷۰] یعنی: «رها کن کسانی را که دینشان را به لهو و بازی گرفته‌اند».

به هر حال دین غلوکنندگان چنین است که گویا وظیفه‌ی امام و ماموم فرق دارد. امام باید جهاد و قتال کند تا به فوز شهادت نایل شود ولی ماموم کافی است که زیارت کند و از امام ثواب بیشتری کسب کند!

آنگاه می‌گوید: «ولك بكل ركعة ركعتها عنده كثواب من حجّ واعتمر ألف مرة وأعتق ألف رقبة وكأنها وقف في سبيل الله ألف مرة مع نبي مرسل» یعنی ثواب تو به هر رکعتی که نزد قبر امام بخوانی مانند ثواب کسی است که هزار بار حج و هزار بار عمره به جای آورده و هزار بنده را آزاد نموده و هزار بار با پیغمبر مرسل در میدان جهاد حاضر شده است. چنین به نظر می‌رسد که در دین غلوکنندگان حساب و کتاب درستی در کار نیست، زیرا امام و اصحابش یک بار شهید شده‌اند ولی ثواب زائر امام، ثواب هزار بار جهاد به همراهی پیغمبر مرسل است و کسی هم حق ایراد ندارد. چرا؟ چون نویسندگان این کتاب‌ها از بزرگان هستند و خواهند گفت فضولی موقوف!

اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم که در سند این زیارت مساله‌ای تعجب‌آور و بلکه دروغی شاخدار به چشم می‌خورد، زیرا مفضل روایت کرده از جابر بن یزید که او گفته امام به مفضل گفت: ... معلوم می‌شود خود مفضل خبر نداشته که امام به او چه

فرموده است، از این رو فرمایش امام به خودش را از قول جابر نقل کرده است! نمی‌دانم از مزخرف‌گویی راویان جعل‌کننده باید تعجب کرد یا از کسانی که این اباطیل را با آب و تاب در کتب خود جمع کرده‌اند!

در زیارت دیگری زائر به امام می‌گوید: بگو: «لا إله إلا الله مع علمه منتهی علمه والحمد لله بعد علمه منتهی علمه وسبحان الله مع علمه منتهی علمه» گویا بافنده زیارت حالش سر جایش نبوده و نفهمیده که چه می‌گوید، زیرا برای علم خدا منتهی قائل شده است، در صورتی که علم خدا عین ذات او است و بعد و قبل و انتهای ندارد و محدود نیست. لازم است بدانیم که نویسنده «کامل الزیارة» مانند «صفار» کاسبی کم سواد بوده است، از این رو هر چه را که راویان جعل‌گفته‌اند جمع کرده است! وی از اهالی قم است و در آن زمان در شهر قم حوزه علمیه وجود نداشته است، اگرچه اکنون هم به قول صاحب «معالم الأصول» و دیگران، اکثریت قریب به اتفاق علماء مقلد پیشینیان هستند.

و در همین زیارت به امام می‌گوید: «كنت نوراً في الأضلاب الشاخنة ونوراً في ظلمات الأرض ونوراً في الهواء ونوراً في السموات العلى كنت فيها نوراً ساطعاً لا يطفى» یعنی تو نوری در صلبهای شامخ و والا بوده‌ای و نوری در تاریکی‌های زمین و نوری در هوا و نوری در آسمان‌های مرتفع بوده‌ای، تو در آنجا نوری بوده‌ای که خاموش نمی‌شود. این کلام آشفته هم‌چون کلام کاهنان است که معنای محصل و مفهوم مفیدی ندارد، فقط به کار مبهوت ساختن عوام می‌آید تا بافنده‌ی زیارت با این دعا که «البته همه کس به ژرفای معانی آن نخواهد رسید و هر دلی وعاء (ظرفی) این معارف نتواند بود!» بتواند هر چه می‌خواهد در مورد معنای عمیق آن بیافد. اما اگر کسی با قرآن و احادیث معتبر پیامبر اکرم و ائمه (علیهم‌السلام) آشنا باشد به راحتی می‌فهمد که این جملات چقدر از لحن کلام پیشوایان اسلام به دور است.

در این زیارت چنین می‌خوانیم که او قاتلان امام را نفرین کرده و می‌گوید: «اللهم احلل بهم نعمتك وخذهم من حيث لا يشعرون» یعنی خدایا نعمت و عذاب خود را

بر ایشان فرود آور و آنان را به گونه‌ای که فکرش را هم نمی‌کنند [به عذاب خویش] مبتلا کن. گویا زیارتنامه نویس خبر ندارد که هزار سال است خدا ایشان را گرفته و مشمول نعمت قرار داده است!

به نظر می‌رسد که این غلو کنندگان و شیعه نمایان در دولت بنی عباس با آنان رقابت داشته و مورد ضرب و شتم آنان بوده‌اند و می‌خواسته‌اند مقابل بنی عباس مذهب و پناهگاهی به وجود بیاورند، و چون علویان مورد احترام اکثر بلکه تمام مردم بوده‌اند، این غلو کنندگان به نام آن بزرگواران هر چه توانسته‌اند از خود تراشیده‌اند که آنان را بزرگ کنند و زیر بیرق آنان سینه زده و دکانی برای خود باز کنند و عده‌ای را استعمار نمایند. در واقع برایشان هیچ اهمیتی نداشته است که یافته‌هایشان مورد قبول و رضایت آن عزیزان قرار بگیرد یا خیر. و با جعل این زیارات و روایات خرافی تا حدود زیادی در وصول به مقصود خویش موفق شده‌اند.

در دعای این زیارت می‌گوید: «فکن یومئذ فی مقامي بین یدی ربی لی منقذاً فقد عظم جرمی» یعنی روزی که در حضور محکمه‌ی الهی ایستاده‌ام مرا از عذاب نجات بده زیرا جرم من بسیار زیاد است. گویا نمی‌داند که خدا با استفهام انکاری به رسول خدا فرموده است: ﴿أَفَأَنْتَ تُتَقَدُّ مَنْ فِي النَّارِ﴾ [الزمر: ۱۹] یعنی: «آیا تو آنکه را که اهل آتش است نجات می‌دهی؟» یعنی تو نمی‌توانی او را نجات دهی. چنانکه در قرآن کریم آمده است نه حضرت نوح علیه السلام توانست پسر و همسرش را از عذاب الهی برهاند و به سعادت برساند و نه حضرت لوط علیه السلام موفق شد همسرش را از قهر الهی نجات دهد. در مورد تقاضای حضرت نوح علیه السلام خداوند او را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [هود: ۴۶] یعنی: «نادانسته چیزی از من نخواه».

و حتی به خود خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در مورد رخصتی که به برخی از منافقین داده بود می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۳] یعنی: «خدا تو را ببخشد، چرا به آنان اجازه‌ی (عدم حضور در جهاد را) دادی».

و در قرآن به آن حضرت چنین خطاب شده است:

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الانعام: ۱۵] یعنی «بگو اگر از پروردگارم سرپیچی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم».

و در احادیث بسیاری فرموده است که راه نجاتی جز عمل صالح نیست و از آن جمله در مورد خویش فرموده است: «لو عصيت لهويت» یعنی اگر عصیان کنم سقوط می‌کنم. و یا این‌که به دختر بزرگوارش حضرت فاطمه‌ی زهرا عليها السلام می‌فرمود: عمل کن و بدان که من نمی‌توانم تو را بی‌نیاز کنم. حضرت علی عليه السلام نیز در اواخر دعای کمیل عرض می‌کند: «اغفر لمن لا يملك إلا الدعاء فانك فعال لما تشاء» یعنی پروردگارا کسی را که جز دعا چیزی ندارد بیامرز، همانا که تو هر چه خواهی می‌کنی. و نیز می‌نویسد: «وانما هي نفسي أروضها بالتقوى لتأني آمنة يوم الخوف الأكبر، وثبتت على جوانب المزلق» یعنی نفس خود را به پرهیزکاری تربیت و رام می‌کنم تا در روز قیامت که در آن ترس بزرگی در پیش است ایمن باشد و بر اطراف لغزشگاه ثابت بماند. (۴۸)

مثل این‌که این زیارت‌ساز نادان خبری از اسلام ندارد، زیرا شفاعت به دست خدا است و دستگیری از مجرمین به دست زائر و یا امام نیست بلکه به اختیار خود خدا است. چنان‌که در دعای جوشن کبیر نیز در بند ۹ و ۶۹ به خداوند عرض می‌کنیم: یا شافع، یا شفیع.

و دیگر این‌که گوید: «یا لیتنی کنت معک وأبذل مهجتي فيك نفسي فداکم ولمضجعکم» یعنی ای کاش با تو بودم و در راه تو خونم را می‌ریختم جانم فدایت و فدای قبرت. این زائر خبر ندارد که جان را فی سبیل الله یعنی در راه خدا باید بذل کند نه در راه امام. امام خودش مجاهد فی سبیل الله است. به اضافه جان را فدای قبر نباید کرد. در

زمان ما روضه‌خوانان می‌گویند: ای عاشقان قبر حسین! ولی شاید ندانند که بنا به مندرجات کتاب مجلسی نه تنها عاشق قبر که فدای قبر هم می‌توان شد!

در این زیارت مکرر می‌گوید: پیشانی و طرف راست و چپ صورت را بر خاک قبر بگذار و التماس کن و از امام مهمان‌نوازی و شفاعت و این و آن بخواه. جای سؤال است که اگر امام زنده بود و مردم این کارها را با او می‌کردند از آن‌ها می‌پذیرفت یا خیر؟ در احادیث می‌خوانیم وقتی که خواستند دست رسول خدا ﷺ را ببوسند نگذاشت و حضرت امیر علیه السلام از استقبال مردم سابط مدائن منع کرد و ایشان را مذمت فرمود و در روایت است که اصحاب هرگاه پیامبر را می‌دیدند برایش بلند نمی‌شدند، چون می‌فهمیدند که از این کار خوشش نمی‌آید و حتی وقتی یکی از اصحاب عرض کرد: «یا رسول الله أنت سیدنا وذوالطول علينا» یعنی ای رسول خدا تو سرور و صاحب برتری و بخشش بر ما هستی، پیغمبر صلی الله علیه و آله رویش را درهم می‌کشید و می‌فرمود: «السید الله لا یتهوینکم الشیطان» یعنی سرور خدا است، [به هوش باشید] که شیطان شما را از راه به در نبرد. حال آیا امام از پیشانی روی زمین گذاشتن برای او خشنود می‌شود؟ خصوصاً اینکه که امام در دنیا نیست و از این عالم اطلاعی ندارد، پس این تملقات چه فایده‌ای دارد؟ ما قبلاً بیان داشتیم که جهان برزخ و سالن انتظار قیامت و عالم بی خبری از دنیا می‌باشد. آری به غیر از خدا هیچ ملجا و پناهی نیست نه برای پیغمبران و نه برای مردم دیگر. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «إنه لا یتغاث بی وإنها یتغاث بالله» یعنی شایسته نیست که از من درخواست پناه دادن شود، این خداوند است که از او درخواست پناه می‌شود.

زیارت ۳۱ از جابر بن عبدالله و مقایسه آن با روایات دیگر

یکی از زیارات این باب زیارتی است که علمای شیعه تماماً آن را قبول دارند و این زیارتی است که مخالف روایات دیگر است. و چون جابر بن عبدالله فردی معتبر است چند جمله از زیارت او را برای بیداری خوانندگان ذکر می‌کنیم:

اولاً آنکه جابر روز اربعین سر قبر امام حسین علیه السلام می گوید: «لقد شارکناکم فیما دخلتم فیہ» یعنی ای شهدای کربلا! و ای امام! ما شریک شمایم در آنچه شما شرکت کردید. یعنی ما چون به خلافت یزید راضی نیستیم پس با شما هم هدف و شریکیم. عطیه عوفی که همراه جابر بود از او می پرسد: چگونه ما شریک آن‌ها هستیم؟ ما که قدمی برای جهاد بر نداشته ایم و شمشیری هم نزدیم، اینان سر و بدنشان از هم جدا شده و از فرزندان و زنانشان صرف نظر کردند و همسرانشان بیوه شدند؟ جابر گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هر کس عمل قومی را دوست بدارد در عمل آنان شریک است.

اینک می پرسیم شریک بودن در ثواب در این روایت کجاست؟ و اینکه در برخی از روایات گفته شده هر قدمی ثواب چندین شهید را دارد کجاست؟ شریک ثواب در یک شهادت کجا و هزار مرتبه شهید شدن کجا؟ پس این حدیث آن احادیث را نفی می کند.

ثانیاً اینکه جابر پس از سلام سه مرتبه گفت: «حیب لا یحیب حبیبه ثم قال: وأئی لك بالجواب وقد شحظت أوداجك وفرق بین یدیک ورأسک» یعنی دوستی که جواب دوستش را نمی دهد، سپس گفت: و چگونه می توانی و کجا قدرت جواب داری که جوابم را بدهی در حالی که رگ‌های گردنت بریده شده و بین سر از بدنت جدا گردیده است. پس به قول جابر، شهداء و امام نمی توانند جواب بدهند، حال این که غلوکنندگان در زیارتنامه هایشان می گویند: «أشهد أنك تسمع کلامی وترد جوابی» یعنی شهادت می دهم که تو سخنم را می شنوی و جوابم را می دهی. نمی توان گفت که معرفت این غلوکنندگان کذاب بهتر از جابر رضی الله عنه است.

زیارت ۳۲ منقول از صفوان

صفوان از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده است که چون به در بارگاه بررسی چنین و چنان بگو. دروغ این راویان زمانی ثابت می شود که بدانیم در وقت حیات صفوان،

حائر در و دیواری نداشته است. و باز می‌گوید: امام فرمود چون به در گنبد رسیدی چنین بگو. راوی کذاب متوجه نبوده است که زمان صفوان ائمه گنبدی نداشته‌اند، چگونه امام به او گفته است چون به در گنبد رسیدی چنین بگو؟! مسلماً صفوان متحصر می‌ماند که گنبد چیست و چرا در اسلام قبر گنبد ندارد! جای بسی تعجب است که چرا علمای شیعه کتاب‌های خود را از این دروغ‌ها پر کرده‌اند؟ آیا اگر دروغی را شیخ مفید و کلینی و صدها نفر دیگر بنویسند تبدیل به حقیقت می‌گردد یا این‌که باید گفت آن بزرگان اشتباه کرده‌اند؟ چرا که خطای بزرگان بزرگ‌ترین خطاهاست!

در این روایت می‌گوید: پس از زیارت «اخرج ولا تول وجهك عن القبر حتی یغیب عن معایتك» یعنی خارج شو و روی خود را از قبر بر مگردان تا این‌که قبر از دیدگان تو غایب گردد! آیا مگر امام پشت گردن زائر را می‌بیند و به او برمی‌خورد و می‌رنجد؟! آیا مردم در زمان حیات ائمه علیهم‌السلام با آنان چنین رفتاری می‌کردند؟ زمانی که در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و نجف مشغول تحصیل بودم می‌دیدم که عوام از در مرقد و صحن عقب عقب بیرون می‌روند و پشت به آن نمی‌کنند، ولی هنوز نمی‌دانستم که این خرافات و اعمال ناموجه را از کتب زیارات علما گرفته‌اند!

زیارت ۳۳ منقول از شیخ مفید

شیخ مفید زیارتی مضر نقل کرده که نشانه‌ها و قراین کذب و جعل در آن بسیار است، زیرا می‌گوید: چون به در صحن رسیدی و چون داخل صحن شدی چنان بگو. و ما بارها گفته‌ایم که ائمه از این صحن و سراها بیزارند و در آن زمان صحن و سرایی نبوده است. و هر زیارتی که چنین باشد تقلبی است. در این زیارت لعنت کرده بر آنان که کتاب خدا را تحریف کرده‌اند. یعنی در معنای کلمات و جملات قرآن انحراف وارد کرده‌اند و برخلاف لغت عربی ترجمه کرده‌اند و این را تحریف معنی می‌گویند زیرا تحریف لفظی اصلاً در قرآن واقع نشده است، زیرا خدا حفظ

قرآن را تضمین کرده و فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] یعنی: «ما قرآن را نازل کرده‌ایم و بدون هیچ شکی خود ما حافظ و نگهبان آن هستیم». اما تحریف معنوی کار اکثر فرق اسلامی خصوصاً باطنیه و صوفیه و عرفا و مدعیان دروغین حبّ اهل بیت بوده است. مثلاً گفته‌اند: مقصود از بعوضه و یا ایل و یا دابّه و یا قمر و یا ناقه الله، علی علیه السلام است. پس لعن این زیارت شامل همه‌ی آنان می‌شود!

در این زیارت به امام می‌گوید: «فها أنا ذا وافد إليك بنصري» یعنی بدان که من یاریم را برایت آورده‌ام! شما را به خدا ببینید این زیارتنامه‌ساز خود را مسخره کرده است یا زائرین را؟ که به امام می‌گوید: اگر من نتوانستم و یا نبودم که روز عاشورا تو را یاری کنم اکنون یاری خود را برایت آورده‌ام! آیا خبر ندارد که امام سعادت‌مند شده و دنیا را ترک کرده و دیگر جنگی در کار نیست و احتیاج به نصرت ندارد! سپس می‌گوید: دست خود را بلند کرده و قبر امام را به خدا معرفی کن و به اندازه‌ی یک صفحه خطاب به خدا بگو این قبر چنین و چنان است و آنگاه رو کن به امام و بگو اگر مرا شفاعت نکنی و مرا تحفه ندهی و اکرام‌نمایی حسن ظن من نسبت به تو از بین می‌رود یعنی به تو بدگمان می‌شوم. شما را به خدا ببینید چه می‌گویند و چه بر سر اسلام آورده‌اند! بعد از این می‌گوید: «تفضل علی بشهوتي» یعنی خدایا لطف کن و میل و شهوت مرا آزاد نما! جالب است که اینان با این کلمات رکیک خود را از عارفین و مخلصین خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانند!

در قسمتی دیگر از زیارت منت بر امام می‌گذارد و می‌گوید: «أنتیک زائراً وبحقک عارفاً و...» یعنی به زیارت تو آمده‌ام و به حق تو آگاه هستم و تابع هدایت تو هستم. اما در واقع او تابع هدایت امام نیست و از قرآن و هدایت الهی خبر ندارد و گرنه این همه بدعت و خرافات به نام اسلام به وجود نمی‌آورد و به امام نمی‌گفت: «والمنة علی بجمیع سؤلی ورغبتي وشهوتي» یعنی ای امام منت بگذار بر من و همه حوائج و شهوات مرا برآورده کن. و تازه برآوردن حوائج و شهوات خود را از امام

می‌خواهد و امام را قاضی الحاجات دانسته است! اما علی علیه السلام می‌فرماید: «أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ... وأن المبتلى هو المعافى ... وليكن له تعبدك وإليه رغبتك» یعنی فقط از خدا حاجتت را بخواه زیرا عطاء کردن و محروم ساختن فقط به دست خدا است و فقط خداست که تو را از گرفتاری‌های می‌بخشد، پس باید تعبد و بندگیت فقط برای او و رغبت تو فقط به سوی او باشد.^(۴۹) وقتی خرافات پرستان و دکان‌داران، روشنگری‌های ما را می‌بینند غضبناک شده و ما را نعوذ بالله دشمن اسلام و یا دشمن امام معرفی می‌کنند و جهال را بر علیه ما می‌شورانند چنان‌که مکرراً چنین کرده‌اند!

در این زیارت پس از ذکر نمازها و دعاهایی که هم‌اکنون ساختگی است، زیارتی بدون سند برای حضرت عباس علیه السلام ذکر کرده و می‌گوید: به سوی ضریح بازگردد. که از این کلام معلوم می‌شود این زیارت بعد از قرن سوم و لا اقل در قرن چهارم و در زمانی که مرقد حضرت عباس ضریح داشته است، جعل شده است. به هر حال اگر کسی این زیارات را به عنوان دستورات شرعی بخواند مرتکب بدعتی شده است. در اوایل این زیارت جمله‌ای است که گویا نادانسته از زیارتنامه ساز صادر شده است و اگر زائر معنای آن را بفهمد دیگر این بدعت‌ها را مرتکب نمی‌شود. و آن جمله این است: «الحمد لله الواحد في الأمور كلها». یعنی خدا در انجام امور منفرد و متفرد است نه وزیر دارد و نه امیر و نه واسطه. پس درخواست انجام امور از غیر خدا دلیل اعتقاد بر عدم انفراد او در امور است!

زیارت ۳۴ منقول از ابن طاووس

این زیارت را ابن طاووس بدون هیچ سندی ذکر کرده است و دیگران نیز از او روایت کرده‌اند و قرائن جعل در آن نمایان و متعلق به زمانی است که مرقد ائمه گنبد و ضریح داشته است، زیرا در اول آن می‌گوید: «تقف على باب قبته الشريفة» یعنی

۴۹- نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

در مقابل در گنبد می‌آیستی. و «تدخل وتجعل الضریح بین یدیک» یعنی داخل می‌شوی و ضریح را جلوی خود قرار می‌دهی. و چندین صفحه را پر کرده از این که چنین و چنان می‌گویی. بعد می‌گوید: ضریح را ببوس! و یقیناً اولیاء و ائمه راضی نیستند که ضریح طلا و نقره‌ای که سلاطین و امرای جائر با اموال غصبی ساخته‌اند کسی آن‌ها را ببوسد. و احتمالاً این‌گونه زیارات به سفارش کسانی جعل شده که برای فریب عوام الناس برای قبر ضریح می‌ساخته‌اند. علاوه بر این بسیاری از جملات این زیارت مخالف کتاب خدا است. از آن جمله یکی از آشکارترین قرائن جعل زیارتنامه این است که متقلب، معنای آیه ۳۵ سوره‌ی شریفه‌ی المائده را درست فهمیده و با اشاره به آیه‌ی مذکور می‌گوید: «لم يتوسل المتوسلون إلى الله بوسيلة هي أعظم حقاً عنده منكم أهل البيت» یعنی هیچ متوسلی به وسیله‌ای که نزد خدا حقی بیشتر از شما اهل بیت داشته باشند توسل نجسته‌اند. اولاً بایسته است که بدانیم هیچ یک از مخلوقات خدا حتی انبیاء عظام صلوات الله علیهم نیز بر پروردگار حقی ندارند، بلکه این خداوند متعال است که بر همه منت دارد و اگر زیارتنامه‌ساز جاهل اندکی با قرآن آشنا بود و این آیات به گوشش رسیده بود شاید چنین جملاتی را از خود نمی‌بافت. در قرآن کریم آمده است:

﴿قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ أَعْبَدَهُ﴾ [یوسف: ۸۹] یعنی: «همانا که پروردگار بر ما منت نهاد».

و فرموده است:

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾ [الصافات: ۱۱۴] یعنی: «به راستی که ما بر

موسی و هارون منت نهادیم».

و می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [ابراهیم: ۱۱] یعنی: «ولی خداوند بر

هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد».

اما نکته‌ی مهم‌تر این‌که وی در این جملات به آیه ۳۵ سوره مبارکه المائده نیز اشاره کرده است. از این رو لازم می‌دانم در این جا نیز چنان‌که در کتب دیگر خود از

جمله «تابشی از قرآن» و غیره توضیح داده‌ام معنای صحیح آیه‌ی مذکور را که مرتضی مطهری نیز در «عدل الهی» معنای درست آن را ذکر نکرده است، بیان کنم تا خدعه‌ی این زیارت‌سازان و مغالطه‌ی خرافیین آشکار شود. آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ

تُقْلِحُونَ ﴿٣٥﴾ [المائدة: ٣٥] یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و برای رضایتش وسیله (منزلت) بجوئید و در راه خدا جهاد کنید تا رستگار شوید».

اولاً چنان‌که ظاهر است آیه خطاب به مؤمنین است و بنا به آیه ۲۸۵ سوره شریفه البقره، پیامبر ﷺ خود یکی از مؤمنین است و مسلماً ائمه (علیهم السلام) نیز مشمول خطاب آیه می‌باشند. اکنون می‌پرسیم وسیله پیامبر و ائمه به سوی خداوند متعال جز ایمان و تقوی و عمل صالح چیست؟ آیا وسیله‌ای که هم امام و هم مامومین باید آن را بجویند غیر از جهاد فی سبیل الله است؟ آیا احکام دین در مورد امام و ماموم فرق دارد و در مورد این آیه نباید مامومین از امام و مقتدای خود پیروی کنند و هر آنچه را که او به عنوان وسیله می‌گیرد آنان نیز بگیرند؟!

در واقع آیه کریمه پس از امر به جستجوی این وسیله، نمونه‌ای از آن را ذکر کرده و فرمان داده که «جاهدوا یعنی جهاد کنید» و بدین ترتیب بلافاصله منظور از جستجوی وسیله را توضیح داده است. به همین سبب اکثر مدافعین خرافات، آیه فوق را در خطب و کتب خود تا انتها ذکر نمی‌کنند و این مقطع آیه را نمی‌آورند!

ثانیاً آیه نفرموده است: «ادعوا الوسيلة یعنی وسیله را بخوانید» بلکه فرموده «بجوئید» و بدیهی است که «ابتغاء» غیر از «دعوت» و «دعاء» است.

ثالثاً از اواخر قرن دوم به بعد، دیگر ائمه در دسترس نیستند تا آن‌ها را بجوئیم و ارواح طیبه آنان نیز در عالم ما قابل جستن و قابل حصول نیست! چگونه ممکن است پروردگار، ما را به جستجوی موجودی غیر قابل حصول امر فرماید؟!

رابعاً این آیه حتی در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه‌ی بزرگوار نیز جز برای کسانی که در مدینه یا کوفه و ... می‌زیسته‌اند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممکن بود مؤمن مقیم یمن یا شام یا خراسان و ... ائمه را بجوید؟ (مگر اینکه بار سفر بسته و خود را به مقر ائمه برساند که این کار نیز برای همه میسر نبوده است) و گرنه از راه دور که امکان نداشت بزرگان دین را بجویند! (۵۰)

خامساً این آیات مفسر و مبین معنای وسیله است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ ۚ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾﴾ [الاسراء: ۵۶، ۵۷] یعنی «بگو آن کسانی را که غیر از خدا می‌پندارید [کاری از آن‌ها برایتان ساخته است] فرا خوانید، آنان نمی‌توانند زبانی را از شما بازدارند و نمی‌توانند [چیزی را] تغییر دهند، کسانی را که ایشان به دعا می‌خوانند، خود به دنبال وسیله‌ای هستند تا آن‌ها را به پروردگارشان نزدیک‌تر سازد و به رحمت حق امیدوار و از عذابش بیمناک هستند».

می‌بینیم که لفظ «أقرب» در آیه‌ی شریفه، قرینه‌ای است بر اینکه مراد از وسیله «منزلت» است که با التزام به اوامر و نواهی شرع حاصل می‌شود و کسانی که در پیشگاه الهی مقرب‌تر هستند نزد خدا منزلت می‌جویند.

۵۰- در «رجال کشی» (چاپ کربلا، ص ۲۵۳) آمده است: «لما لبى القوم الذين لبوا (أي قالوا: لبيك جعفر) بالكوفة، دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فأخبرته بذلك، فخرّ ساجداً ودق جؤجؤه بالأرض وبكى وأقبل يلوذ بأصبعه ويقول: «بل عبدالله قن داخر»، مراراً كثيراً، ثم رفع رأسه ودموعه تسيل على لحيته» مضمون این خبر آن است که چون به امام صادق عليه السلام که در مدینه اقامت داشت خبر داده شد که عده‌ای در کوفه گفته اند: «لبيك جعفر» بسیار منفعل و پریشان شد و به درگاه الهی سجده کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرمود: «بلکه بنده‌ی خدا و مملوکی خوار و سست هستم». سپس سر برآورد در حالی که اشکهایش بر ریش آن بزرگوار جاری بود.

دیگر آن که آیه به صورت ضمنی می‌فرماید آن کسانی که شما به دعا می‌خوانید خود جوینده‌ی وسیله‌اند و مسلماً کسی که خود به دنبال وسیله است نمی‌تواند وسیله قرار گیرد.

ساده‌تر: می‌پرسیم چرا مدعیان حب آل رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد این آیه به توضیحات ائمه اشاره نمی‌کنند و فرموده‌های آن بزرگواران را به روی مبارک نمی‌آورند؟! از آن جمله رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إلهي وسيلتي إليك الإيمان بك» یعنی پروردگارا وسیله‌ی من به سوی تو ایمانم به توست. و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله سبحانه، الإيمان به وبرسوله، والجهاد في سبيله، فإنه ذروة الإسلام، وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة، وإقام الصلاة فإنها الملة، وإيتاء الزكاة فإنها فريضة واجبة، وصوم شهر رمضان فإنه جنة من العقاب، و حج البيت» یعنی برترین وسیله‌ای که متوسلین برای تقرب به پروردگار به آن توسل جستند، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست که آن قلعه‌ی رفیع اسلام و کلمه‌ی توحید می‌باشد و آن مقتضای فطرت است، و اقامه‌ی نماز که [علامت] دین اسلام است، و پرداخت زکات که از واجبات می‌باشد، و روزه‌ی ماه رمضان که سپری در برابر عقاب است، و حج خانه خدا.^(۵۱) چنان‌که ملاحظه می‌کنید، در واقع آن حضرت مفاد آیه سوره مائده را تفسیر کرده است. هم‌چنین آن حضرت در دعایی عرض می‌کند: «قد جئت أطلب عفوك و وسيلتي إليك كرمك» یعنی آمده‌ام که طلب عفو کنم و وسیله‌ام در پیشگاهت فضل و کرم توست.^(۵۲) و فرموده است: «فقد جعلت الإقرار بالذنب إليك وسيلتي ... متوسل بكرمك إليك» یعنی اقرار به گناه را وسیله خویش به درگاهت قرار داده‌ام و در پیشگاهت به کرم تو متوسل می‌شوم^(۵۳) و فرموده است:

۵۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰.

۵۲- صحیفه‌ی علویه، دعاؤه في الاستغفار في سحر كل ليلة عقب ركعتي الفجر.

۵۳- صحیفه‌ی علویه، دعاؤه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في المناجاة في شهر شعبان.

«فإني أتوسل إليك بتوحيديك وتهليلك وتمجيدك وتكبيرك وتعظيمك» یعنی پس همانا در پیشگاهت به یگانه دانستن و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم تو، توسل می‌جویم^(۱) و فرموده است: «یتوسل إليك بربوبيتك» یعنی به ربوبیت تو متوسل می‌شود.^(۲)

بنا به قول سید بن طاووس، حضرت حسین بن علی علیه السلام در دعای عرفه عرض می‌کند: «ها أنا أتوسل إليك بفقرتي إليك» یعنی پروردگارا با فقر و نیازم به تو، به درگاهت متوسل می‌شوم.^(۳)

حضرت سید الساجدین علیه السلام نیز در دعایی عرض می‌کند: «اللهم إني بذمة الإسلام أتوسل إليك» یعنی پروردگارا در پیشگاهت به پیمان اسلام متوسل می‌شوم.^(۴) و می‌فرماید: «وسيلتي إليك التوحيد وذريعتي أني لم أشرك بك شيئاً» یعنی خداوندا! در پیشگاهت وسیله‌ام توحید است و این‌که چیزی را با تو شریک قرار نداده‌ام.^(۵) و با تاسی از جد بزرگوارش که می‌گفت: «اللهم إني أتقرب إليك بذكرك» یعنی پروردگارا! با ذکر تو به پیشگاهت تقرب می‌جویم،^(۶) عرض می‌کند: «بدعائك توسلي» یعنی با به دعا خواندنت به تو توسل می‌جویم.^(۷)

چنان‌که ملاحظه فرمودید، علی علیه السلام و دیگر ائمه بزرگوار حتی به منظور تعلیم و ارشاد مامومین در دعا‌های خویش به پیامبر اکرم و یا انبیاء سابقین علیهم السلام از جمله حضرت خلیل الرحمان و ابوالأنبياء ابراهیم علیه السلام توسل نجسته‌اند و همواره به ایمان

۱- صحیفه‌ی علویه، دعاؤه علیه السلام في الشدائد.

۲- صحیفه‌ی علویه، دعاؤه علیه السلام في ليلة الجمعة، علمه لكميل بن زياد النخعي. و مفاتيح الجنان، دعای کمیل. کمیل.

۳- مفاتيح الجنان، دعای روز عرفه.

۴- مفاتيح الجنان، دعای روز پنجشنبه.

۵- الصحيفة السجادية، دعاؤه علیه السلام في دفاع كيد الأعداء.

۶- الصحيفة العلوية، دعاؤه علیه السلام المعروف بدعاء كميل (دعای کمیل).

۷- مفاتيح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

و اسلام و جهاد و عمل صالح و صفات الهی متوسل شده‌اند و به هیچ وجه به بشری متوسل نشده‌اند. نمی‌دانم چرا مدعیان پیروی از آنان سخنان ایشان را نادیده گرفته و غالباً به امام یا امامزاده متوسل می‌شوند، در حالی که ائمه نگفته‌اند که در دعا، به ما متوسل شوید!

در این زیارت نکته‌ی دیگری نیز هست و زیارتنامه‌ساز هم‌چون دعای «ندبه» می‌گوید: «اللهم أبلغ سيدي ومولاي تحية وسلاماً» یعنی پروردگارا! درود و سلام را به سرور و مولایم برسان! معلوم می‌شود خداوند را حاضر و نزدیک، و امام را غائب و دور دانسته است که از خدای تعالی می‌خواهد به آنان سلام برساند! اینجاست که از او می‌پرسیم پس چرا در زیارتنامه‌ها امام را حاضر و ناظر دانسته و به دروغ می‌گویی: «أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي» یعنی شهادت می‌دهم که تو سخنم را می‌شنوی و جوابم را می‌دهی! این جاعلان، ضد و نقیض زیارات خویش را درک نمی‌کنند!

زیارت ۳۵ به نقل از ابن طاووس از قول مردی ناشناس

ابن طاووس از مردی بی‌آنکه نام او را معلوم کند، زیارتی نقل کرده است. وی می‌گوید که مرد مذکور مرکب خود را نزدیک سایه‌بان خوابانید، نزدیک ضریح امام آمد و به ضریح اشاره کرد و زیارتنامه‌ای ضد قرآن خواند، سپس صورتش را به ضریح مالید و گفت: آمده‌ام تا به گناهان خود اعتراف کنم و بخواهم که نزد پروردگار شفیعم باشی، سپس ضریح را قبله قرار داد و نماز خواند و مطالب بسیاری گفت و نشست و چیزهایی گفت که من نفهمیدم، سپس برخاست و سلام کرد و گفت: ای امام! مرا به یاد داشته باش، پس از آن بر مرکبش سوار شد و رفت!

آخر این هم شد مدرک دین؟ ابن طاووس از جمع‌کردن این زیارات با این کیفیت چه مقصدی داشته است؟ و دیگران که از او نقل کرده‌اند چه قصدی دارند؟ مرد مجهولی آمده گناهانش را به امام گفته، سپس کار باطلی کرده یعنی به جای کعبه

رو به ضریح نماز خوانده و خرافاتی نیز سر هم کرده است. شاید او هم مانند سایر خرافیین گمان کرده که امام پس از وفاتش، حاضر و ناظر است! زیرا گفته است: مرا در ذهن خود قرار بده. این‌ها چه ارزشی دارد که خواندن آن را مستحب دانسته‌اند. مگر احکام واجب و مستحب به دست این نویسندگان است؟ جناب ابن طاووس به جای آنکه انحراف او را از کعبه در هنگام نماز، نادرست و باطل بداند، و این کار را دلیل گمراهی و نادانی او بشمارد، خرافات او را برای ما ثبت کرده است!

زیارت ۳۶ به نقل از جابر جعفی

این زیارت را ابن طاووس و مجلسی و دیگران ذکر کرده‌اند، اما بدان که علامه حلی در رجال خود به نقل از ابن الغضائری می‌گوید: اکثریت کسانی که از جابر جعفی روایت می‌کنند ضعیف هستند! یعنی در واقع دروغ‌های خود را به او نسبت می‌دهند. و نجاشی نیز فرموده است: کسانی که از او روایت می‌کنند تضعیف شده‌اند. از این رو نمی‌توان هر چه را که به اسم جابر جعفی عرضه می‌شود پذیرفت. این زیارت نیز هم‌چون زیاراتی که تاکنون ملاحظه کردید، آثار جعل در آن هویداست و همان عیوب زیارتنامه‌های پیشین را داراست، زیرا می‌گوید: چون به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمدی دم در می‌ایستی! یا می‌گوید: با هر قدمی که برداری یا بگذاری ثواب شهیدی را که در خون خود غلطیده باشد برایت نوشته می‌شود! یا می‌گوید: زیارت آن حضرت ثواب هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و هزار بار جهاد با پیغمبر مرسل را دارد!

مسلماً این زیارت نیز چنان‌که بارها گفته‌ایم زمانی جعل شده که بر مرقد سید الشهداء بارگاه و گنبد و درهای متعدد ساخته‌اند و آن را به دروغ بر امام مظلوم حضرت صادق علیه السلام افتراء بسته‌اند و الا در زمان آن حضرت مرقد امام حسین دری نداشته است. در مورد ثواب زیارت نیز گفته‌ایم که با این ثواب‌ها، ثواب زائر از مزور بیشتر خواهد شد! هم‌چنین زیارت‌ساز جاهل می‌گوید: ثواب هر رکعت نماز در آنجا ثواب هزار حج است! گویا دعا‌های ائمه را ندیده که قبولی یک حج خود را از

خدا درخواست می‌کردند. برای مثال حضرت امیر علیه السلام عرض می‌کند: «أن تکتبني من حجاج بيتك الحرام المبرور حجهم» یعنی پروردگارا! از تو می‌خواهم که مرا در شمار حاجیانی که حجی نیکو و مقبول به جای آورده‌اند قرار دهی.^(۱)

آیا آن کسی که این گفتارهای غلوآمیز را نپذیرد و آن‌ها را از گفته‌های امام علیه السلام نداند منحرف است یا کسی که هر چه را به نام امام عرضه می‌شود می‌پذیرد و آن را از امام می‌داند؟! از امام می‌داند؟!!

زیارت ۳۷ به نقل از کفعمی

این زیارت را کفعمی که از علمای قرن نهم هجری است مستقیماً و بی‌واسطه از امام صادق علیه السلام که در قرن دوم می‌زیسته است روایت کرده است! آیا معنای روایت صحیح همین هست؟! به هر حال کفعمی گفته که هشت رکعت نماز، در حالی که راویان دیگر شش رکعت نماز را روایت کرده‌اند! آیا اختیار عدد رکعات نماز به دست کفعمی و امثال اوست؟ عجیب است که علما هر چه را کفعمی یا ابن طاووس یا ابوقره یا ابن المشهدی یا ابن قولویه و سایرین گفته‌اند حتی اگر بی‌سند بوده باشد، همه را بی‌تامل و بدون هیچ انتقادی قبول کرده و جمع‌آوری کرده‌اند، گویی که وحی منزل است! گویی این آیه‌ی کریمه را فراموش کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

مَسْئُولًا﴾ [الاسراء: ۳۶] یعنی: «از آنچه که بدان علمی نداری پیروی مکن،

همانا گوش و چشم و دل هر یک از آن‌ها مورد پرسش قرار خواهند گرفت».

سپس کفعمی می‌گوید: «ثم زر علي بن الحسين» یعنی سپس مرقد حضرت سجاد را زیارت کن. مجلسی که این روایت را آورده به عنوان توضیح می‌گوید: عبارت «سپس علی بن الحسین را زیارت کن» کلام کفعمی است نه کلام امام! شگفت‌انگیز

۱- الصحیفة العلویة، دعاؤه فی الیوم الثلاثین من الشهر.

است که مجلسی در اصل زیارت هیچ اظهار نظر و یا انتقاد و توضیحی نیاورده ولی درباره‌ی عبارت «ثم زر...» توضیح داده است!

زیارت ۳۸ که از سید مرتضی است

مجلسی درباره این زیارتنامه تصریح می‌کند که این زیارت منقول از امام نبوده بلکه آن را خود سید مرتضی علم الهدی^(۱) انشاء کرده است. زیارتنامه مذکور بسیار فصیح و بلیغ و مسجع و مقفی و از زیارات دیگر که به ائمه نسبت داده‌اند زیباتر است، و همین امر بطلان رای کسانی را اثبات می‌کند که می‌گویند چون عبارات فلان دعا یا فلان زیارت فصیح و زیباست پس فرموده امام است و فصاحت و زیبایی را قرینه‌ای بر صحت انتساب آن به امام می‌دانند، مثلاً درباره «زیارت جامعه» یا «دعای ندبه» که بسیاری از جملات آن‌ها ضد قرآن و یا کذب (و دروغ) است می‌گویند: چون عباراتش فصیح است لابد کلام امام است! حال آن‌که زیارت ۳۸ که انشای خود سید مرتضی است از زیارت جامعه و دعای ندبه زیباتر و فصیح‌تر است، در حالی که به هیچ امامی نیز منسوب نیست و اگر کسی منصفانه آن را با زیارت ۳۰ یا سایر زیارات که نمونه‌هایی از آن‌ها را در این کتاب ملاحظه کردید، مقایسه کند خواهد دید که عبارات این زیارت معقول‌تر و مقبول‌تر و به لحن روایات معتبر، شبیه‌تر بوده است و در آن از تعبیرهای عجیب و غریب و نامعقول اجتناب شده است.

گرچه زیارت سید کاملاً عاری از خرافات نیست ولی دارای نکات قابل توجهی است، از جمله در این زیارت مطلبی را ذکر کرده که در سایر زیارات وجود ندارد، و آن ذکر شهادت دو تن از فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی ابوبکر بن علی و عثمان بن علی علیه السلام می‌باشد که در واقعه کربلا به همراه امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند و سید مرتضی فضائل و مناقب آن دو بزرگوار را در این زیارت ذکر کرده است. اما زیارت‌ترایشان مغرض چون با خلفاء عداوت داشته‌اند، فداکاری و

۱- وی از فقهای مشهور شیعه و برادر «سیدرضی» گردآورنده‌ی نهج البلاغه است.

شهادت این دو بزرگوار را به این علت که با خلفاء همانم بوده‌اند نادیده گرفته‌اند! می‌پرسیم اگر شما صادقانه به شهدای کربلا و اصحاب سید الشهداء ارادت دارید و کتب و جزوات فراوانی را در زیارت و فضیلت آنان نوشته‌اید چرا یادی از شهادت دو برادر بزرگوار حضرت سید الشهداء علیه السلام نمی‌کنید؟! این کار خود دلیل بر آن است که این زیارات معمول هست، به دست اشخاصی مغرض انشاء شده است و از امام علیه السلام نیست.

مخفی نماند که این زیارت سید مرتضی، اکثر زیارات را رد کرده و مطالب آن‌ها را باطل نموده است، از جمله در این زیارت خطاب به امام می‌گوید: «وَأنتَ مجدِلُ علی الرَّمضاءِ لا تَسْتَطِيعُ خُطاباً و لا تَرُدُّ جِواباً» یعنی تو بر روی زمین افتاده بودی در حالی که سرت از بدن جدا شده بود، نه توانایی صحبت کردن داشتی و نه توانایی جواب دادن کسی را داشتی. این جمله مخالف جمله‌ای است که در زیارات دیگر به این مضمون آمده است: «أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي» یعنی شهادت می‌دهم که تو سختم را می‌شنوی و جوابم را می‌دهی.

دیگر اینکه سید مرتضی در سلام بر انبیاء معجزات انبیاء را فعل خدا دانسته است نه کار انبیاء، و این برخلاف عقیده اهل خرافات است. و دیگر این که تمام شهداء را امام دانسته و امامت را به دوازده نفر منحصر نکرده است، و در جمله خطاب به شهداء می‌گوید: «السلام علی الأئمة السادات» یعنی سلام بر امامانی که همه پیشوا و سرورند. و این جمله با قرآن موافق است، آن قرآنی که به ما تعلیم می‌دهد که شایسته است به عنوان بندگان خدای رحمن همگی از خدا بخواهیم که ما را امام المتقین و پیشوا و مقتدای اهل تقوی قرار دهد:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ... الَّذِينَ يَقُولُونَ... وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴]

یعنی: «بندگان خدای رحمان ... آنان کسانی هستند که می‌گویند ... و ما را پیشوای متقیان قرار ده».

مطابق این آیه هر کس می‌تواند از خدای خویش امامت و پیشوایی اهل تقوی را بخواهد و سعی کند با کسب علم و مجاهدت با نفس و التزام به اوامر و اجتناب از نواهی شرع، لیاقت پیشوایی و اسوه بودن برای اهل تقوی را کسب کند.

زیارت ۳۹ به بعد

مجلسی در ذکر زیارت سی و نه، نه سندی ارائه کرده است و نه اسم راوی را بیان کرده است، و همچنین از بیان کردن این که زیارت مذکور از کدام کتاب است نیز خودداری کرده است. بنابراین چنین زیارتی خواندنش یقیناً بدعت است، اگر چه سایر زیارات نیز بهتر از این نبوده‌اند!

اما زیارت چهلیم را مجلسی از کتاب مزار ابن المشهدی نقل کرده است، ولی او این زیارت را بدون سند در کتاب خود آورده است، پس آن نیز بدون سند و فاقد اعتبار است.

زیارت چهل و یک را مرسل از صفوان ذکر کرده است، اما معلوم نیست چه کس یا کسانی از صفوان نقل کرده‌اند، پس آن نیز بی اعتبار است. علاوه بر این از متن زیارت معلوم می‌شود که زمان جعل شدن آن وقتی بوده است که مرقد امام حسین علیه السلام دارای صحن و گنبد و بارگاه بوده است. آری به جای آن که دین حقیقی را به مردم عرضه کنند آمده‌اند برای مردم گنبد و بارگاه و ضریح ساخته‌اند و در عوض توحید و توجه به خدای یکتا، توجه به انبیاء و صالحین را به عنوان توسل به مردم یاد داده‌اند.

مجلسی در مورد زیارت چهل و دوم می‌گوید: آن را از نسخه‌ای قدیم نقل کرده‌ام که مؤلف آن معلوم نیست چه کسی هست و سندی هم برای آن ذکر نکرده است. ثانیاً متن آن نیز مانند اکثر زیارات گویای آن است که زمان جعل آن پس از ساخت گنبد و بارگاه بر قبور بوده است. ثالثاً در این زیارت برای هر دوازده امام صلوات و مدح و ثنا ذکر کرده است که معلوم می‌شود پس از زمان ائمه ساخته (و جعل) شده است. در اواخر آن می‌گوید: «ثم ضع خدك علی الضریح» یعنی سپس

گونه‌ی خود را بر ضریح بگذار. و مسلم است که ضریح را ستمگران ساخته‌اند و الا زمان امام ضریحی نبوده است، هم‌چنین موقوفاتی از قبیل باغ‌ها و زمین‌ها و خانه‌ها و مزارع و مغازه‌هایی که برای حفظ این ضریح‌ها وقف گردیده است تماماً در قرون پس از ائمه ایجاد گردیده است که آن را مفصلاً بیان کرده‌ایم و گفته‌ایم که وقف زمین‌ها و اراضی مفتوح العنوه باطل می‌باشد. و آن چنان‌که این وقف‌ها تماماً مرجوح و باطل است، نذورات بر قبور نیز مرجوح و باطل است. به هر حال زیارت چهل و دوم جمالات ضد قرآنی بسیار دارد!

باب الزیارة فی التقیة و تجویز انشاء الزیارة

مجلسی و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: «تقول عند قبر الحسین ما أحببت» یعنی نزد قبر امام حسین آنچه دوست داری و دلت می‌خواهد می‌گویی! در این‌جا امام تجویز کرده که با هر عبارتی که بخواهی انشاء زیارت کنی می‌توانی امام حسین را زیارت کنی! بنابراین تمام زیارت‌های بافته شده و مجعولات غلو کنندگان از این روایت سرچشمه گرفته است که انشاء زیارت دل بخواهی بوده و هر کس به دلخواه خود زیارتی جعل کرده و عقائد خرافی خود را در آن آورده و مردم را گمراه نموده است، و اخلاف ایشان پنداشته‌اند که این زیارت‌ها مستند و با مدرک است و این خود پایه و اساس فساد در دین می‌باشد.

ریشه تمام این کفریات و شرکیات و موهوماتی که در زیارتنامه‌ها جمع شده است همین عبارت «تقول ما أحببت» یعنی هر چه دلت بخواهد می‌گویی، می‌باشد. حاج شیخ عباس قمی و امثال او گمان کرده‌اند زیارات وجه شرعی دارد و آن‌ها را در مفاتیح الجنان و کتب مشابه آن جمع کرده‌اند.

ما برای نمونه به ذکر همین زیاراتی که نزد علماء مهم‌تر و مشهورتر می‌باشد قناعت می‌کنیم و با همین مقدار معلوم شد که متن آن‌ها بی‌اعتبار و در واقع جز افتراء و دروغ بر ائمه علیهم السلام چیز دیگری نیست.

البته سند زیارات نیز وضع خرابی دارد. این جانب در سند زیارات تحقیق کرده‌ام و سندی که معیوب نباشد ندیده‌ام، بلکه در هر یک از سندها حداقل یک یا دو تن از روایتش ضعیف و فاسد و مهمل و مجهول بوده‌اند!

زیارت جامعه

پیش از ختم کتاب، مناسب است نگاهی بیندازیم به «زیارت جامعه» که در میان عوام بلکه گروهی از عالم نمایان، از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار است. این زیارت را مجلسی از تالیفات شیخ صدوق نقل کرده است. استاد مجاهد جناب قلمداران در کتاب خویش در مورد سند این زیارت تحقیق کرده است و دیگر نیازی به بررسی سند آن نداریم، از این رو در این جا به متن این زیارت توجه می‌کنیم: مجلسی درباره این زیارت می‌گوید: «أفصحها لفظاً و أبلغها معنى» مقصود وی آن است که الفاظ و جملات زیارت جامعه از تمام زیارات فصیح‌تر و معنای آن رساتر می‌باشد.

اولاً چنان‌که سابقاً گفتیم سید مرتضی زیارتی تالیف کرده که مجلسی آن را به عنوان زیارت سی و هشتم ذکر کرده است و چنان سلاست و عبارات زیبایی دارد که خود مجلسی الفاظ آن را شافی خوانده است و می‌گوید: ظاهراً این زیارت تالیف سید مرتضی و شیخ مفید می‌باشد. و زیارت سید خیلی فصیح‌تر و زیباتر و تأثر انگیزتر و دارای مدح دلنشین‌تر می‌باشد. پس صرف فصاحت دلیل بر این که کلامی را به امام یا رسول نسبت بدهیم نمی‌باشد.

ثانیاً محال است امام متواضع و فروتنی که از خودخواهی و خودپسندی و مداحی نهی کرده است، بگوید شما بیاید چنین زیارتی که چندین ورق مداحی و اغراق و غلو دارد برای ما بخوانید تا ما از شما خشنود گردیم و برایتان شفاعت کنیم! **ثالثاً** می‌دانیم که حکومت صفوی بنا به مقاصد سیاسی، مایل بود که روح غلو و مبالغه نسبت به بزرگان، از جمله بزرگان دین شیعه، در میان مردم رواج یابد و

مجلسی علاوه بر این که در چنین محیطی پرورش یافته و رشد کرده است، خود نیز توجیه‌کننده‌ی حکومت افراد فاسد و نالایقی چون شاه سلیمان و سلطان حسین صفوی بوده و آنان را مدح و تمجید می‌کرده است، و مسلماً این کار نیز تاثیر منفی خود را بر روحیه‌ی او گذاشته و سبب شده که این زیارت نامناسب و دور از روح شرع را بپذیرد و در دیگاهش خوب جلوه کند. اما ما با اشاره به بعضی از جملات آن که مخالف قرآن و عقل و تاریخ است ثابت می‌کنیم که محال است امام هادی علیه السلام به خواندن آن دستور داده باشد:

الف) خطاب به امام می‌گوید: «موضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي» یعنی جایگاه رسالت و محل تردد فرشتگان و محل نزول وحی. در حالی که این وصف فقط مختص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و سایرین موضع رسالت و محل هبوط و نزول وحی نیستند. گرچه ممکن است غلو کنندگان متعصب با زور توجیهاات سرد و تأویلات سست، آن را از معنای صریح و واضحش منصرف کرده و احتمالات عجیب و دور از ذهن و معانی پیچ پیچی برای آن بیافند!

ب) به ائمه می‌گوید: «أقمتم حدوده» یعنی حدود خدا را اجرا کردید. در حالی که این مساله به وضوح برخلاف مسلمات تاریخ است و ائمه‌ی کرام جز حضرت علی و امام حسن علیهما السلام متأسفانه قدرت تسلط و حکمرانی نداشته‌اند و امکان و فرصت اقامه‌ی حدود الهی را نیافته‌اند.

ج) صرف نظر از اینکه مانند بسیاری از روایات و دعاهاى جعلی، ائمه را بقیة الله خوانده است و یا در مورد آن حضرات به آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی الأحزاب استشهاد کرده است که ما در تعدادی از تألیفات خود از جمله تفسیر تابشی از قرآن، نادرستی آنها را اثبات کرده‌ایم، مانند بسیاری از زیارات جعلی دیگر با ذکر عبارت «إياب الخلق إليك وحسابهم عليك» یعنی بازگشت خلق به سوی شما و حساب شان با شماست! ضد آیات قرآن سخن گفته است! آیاتی مانند:

﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ﴾ [الانعام: ۵۲] یعنی: «مقداری از حسابشان نیز با تو نیست». ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾ [الرعد: ۴۰] یعنی: «همانا وظیفه تو فقط ابلاغ است و حساب آنان با ماست». ﴿وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ﴾ [الانبیاء: ۴۷] یعنی: «این کافی است که ما حسابرس باشیم». ﴿إِنِّ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي﴾ [الشعراء: ۱۱۳] یعنی: «حسابشان جز با پروردگارم نیست». ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾ [۱۵] ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ [الغاشية: ۲۵، ۲۶] یعنی: «همانا که بازگشتشان به سوی ما و آن‌گاه حسابشان نیز بر عهده ماست».

دیگر آن‌که ائمه را حجت خدا خوانده است، در حالی که به صریح قرآن، انبیاء حجت الهی بوده‌اند و پس از رسول خدا ﷺ کسی حجت نیست، چنان‌که می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] یعنی: «پیامبرانی بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا برای مردم پس از پیامبران بر خداوند حجتی نباشد».

و هم‌چنین ائمه را صراط خدا دانسته است، در حالی که هر طفل ابجد خوانی می‌داند که پیامبر ﷺ و ائمه، خودشان سالک صراط مستقیم الهی بوده‌اند و اگر خودشان صراط می‌بودند نیازی نبود در نمازشان بگویند: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [۶] یعنی: «ما را به راه راست هدایت فرما». زیرا در این صورت معنای کلام آن‌ها چنین می‌شود که ما را به سوی خودمان هدایت فرما!

(د) آیا عالم‌نمایانی که این دعا را ترویج و خواندنش را به عوام توصیه می‌کنند، واقعاً این دعا را قبول و به مفاد آن اعتقاد دارند، یا خیر؟ در این دعا چنین آمده است: «ومن جحدکم کافر» یعنی هر کس شما را انکار کند کافر است! جای سوال است اگر جز شیعیان اثنی عشری و شیعیان اسماعیلی (هفت امامی)، تمامی عالم اسلام با وجود احترامی که برای ائمه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام) قائل

هستند، اما منکرند که آن بزرگواران در امر امامت و ولایت، منصوب و منصوب الهی می‌باشند، آیا چنین کسانی کافرند؟ و اگر کافرند، پس چرا شما غالباً از وحدت و اخوت گروه‌های اسلامی دم می‌زنید و شیعه و سنی را به اتحاد و اتفاق دعوت می‌کنید؟ آیا می‌خواهید با کفار متحد شوید؟!

امام صادق علیه السلام فرموده است: «عودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم و اشهدوا لهم و علیهم وصلوا معهم فی مساجدهم» یعنی بیمارانشان را عیادت و مردگانشان را تشییع کنید و [در محاکم] برایشان گواهی دهید و با آنان در مساجدشان نماز بخوانید.^(۱) حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز فرموده است: «صلی حسن و حسین علیهما السلام خلف مروان ونحن نصلي معهم» یعنی امام حسن و امام حسین علیهم السلام پشت سر مروان نماز می‌خواندند و ما نیز با آنان (خلفا) نماز می‌خوانیم.^(۲) اگر چنین باشد که شما می‌گویید آیا اقتدا به کفار صحیح است؟!

پدر امام هادی علیه السلام یعنی حضرت محمد تقی معروف به امام جواد، دامادی مامون عباسی را که منکر امامت آن حضرت بود پذیرفت، پس چگونه ممکن است فرزندش امام هادی علیه السلام منکران ائمه را کافر بشمارد! آیا ممکن است پدرش ازدواج با کفار را بپذیرد؟!

ه) می‌گوید: «فبلغ الله بكم أشرف محل المکرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لا حق ولا يسبقه سابق ولا يطمع في إدراكه طامع، حيث لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا داني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مرید ولا خلق فيما

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۲، حدیث هشتم.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۷۳، حدیث نهم.

بین ذلك شهيد إلا عرفهم جلاله أمرکم وعظم خطرکم کبر شأنکم وتمام نورکم
وصدق مقاعدکم وثبات مقامکم وشرف محلکم ومنزلتکم عنده!»

معنای جملات فوق این است که خداوند شما را به شریف‌ترین محل بزرگان
گرامی و به بالاترین منازل مقربین و بلندترین درجات پیغمبران مرسل رسانیده است!
این جملات همه‌اش دروغ محض است و هیچ دلیل شرعی ندارد، زیرا هر
امامی، خود باید مؤمن به مرسلین و تابع انبیاء باشد. خود امیر المؤمنین علیه السلام
می‌فرمود: «نظرت إلى کتاب الله و ما وضع لنا و أمرنا بالحکم به فاتبعته و ما استن النبي صلی الله علیه و آله و سلم
فاقتدیته» یعنی به کتاب خدا نگرستم و به آنچه که بر ما مقرر کرده بود و فرمان داده
بود که به آن حکم کنیم، از همان پیروی کردم و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت نهاده
بود، بدان اقتدا نمودم.^(۱) هم‌چنین آن حضرت در وصیت خود پس از ضربت خوردن
از ابن ملجم می‌فرماید: «أما وصيتي فالله لا تشرکوا به شيئاً، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلا تضیعوا سنته،
أقیموا هذين العمودين، وأوقدوا هذين المصباحين، و خلائکم ذم ما لم تشرعوا» یعنی وصیت
من به شما این است که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را
ضایع نکنید، این دو ستون (توحید و سنت) را برپا دارید و این دو چراغ را
بیافروزید و بر شما هیچ مذمت و سرزنشی نخواهد بود تا وقتی که (از این دو) دور
نشوید.^(۲) پس تابع، مقامش بالاتر از متبوع نمی‌تواند باشد. نمی‌دانم علما چگونه در
مقابل این زیارتنامه ساکت هستند، در حالی که ادعا می‌کنند ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از
ائمه بالاتر می‌دانیم، آیا دروغ می‌گویند؟!

هم‌چنین می‌پرسیم چگونه منزلت امام از تمام ملائکه‌ی مقربین بالاتر است، با
اینکه یکی از ملائکه‌ی مقربین جبرئیل علیه السلام است که خداوند وی را «کریم» و «امین»
و «مطاع» و «نیرومند» و «مکین یعنی دارای منزلت» خوانده است. (التکویر/۲۰) و او را

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۹.

معلم خاتم الانبياء ﷺ قرار داده و فرموده است: ﴿عَلَّمَهُو شَدِيدُ الْقُوَى﴾ [النجم: ۵] یعنی: «شديد القوی (جبرئیل) به او تعليم داده است». بنابراین جبرئیل علیه السلام معلم پیامبر و پیامبر به اقرار خود امير المؤمنين معلم وی بوده است، پس چگونه مقام و منزلت شاگرد پیامبر اکرم از معلم آن حضرت بالاتر است؟! بافنده‌ی این دعا از کدام آیه یا دليل شرعی فهمیده که خدا مقام یکی از پیروان پیامبر ﷺ را از مقام تمام ملائکه و انبياء بالاتر قرار داده است؟ آیا این کار افتراء به خدا و دین او نیست؟ مگر ندانسته که خداوند فرموده است:

﴿لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [طه: ۶۱] یعنی: «بر خدا دروغ نبنديد».

و فرموده است:

﴿تَاللَّهِ لَتَسْلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَقْتَرُونَ﴾ [النحل: ۵۶] یعنی: «سوگند به خدا که از آنچه بر خدا افتراء بسته‌اید، بازپرسی خواهید شد».

کجا خداوند فرموده است که مقام یکی از پیروان انبياء را از انبياء و رسل و ملائکه بالاتر قرار داده‌ام؟ چرا بر مزار بزرگان به خدا افتراء می‌بنديد؟ آیا از خداوند حاضر و ناظر خجالت نمی‌کشيد؟!

خداوند متعال چندین بار در قرآن کسانی را که نادانسته و بدون دليل چیزی به خداوند نسبت می‌دهند، عتاب کرده و این کار را حرام شمرده و فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الاعراف: ۳۳]

یعنی: «بگو همانا که پروردگارم حرام کرده است... که بر علیه خدا چیزی را بگوئيد که از آن هیچ نمی‌دانيد».

به نظر ما امام هادی علیه السلام خواندن این زیارتنامه را توصیه نفرموده است، بلکه شیطان راوی را بدین کار دستور داده است، چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانيم:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ

لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [۱۳۸] إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا

تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۸، ۱۶۹] یعنی: «از گام‌های شیطان پیروی نکنيد، همانا او

دشمن آشکار شما است، همانا او شما را به کارهای زشت و فحشا و گفتن آنچه را که بدان علمی ندارید بر علیه خداوند امر می‌کند». سپس می‌گوید: «شما مقامی دارید که هیچ کس به آن نمی‌رسد و هیچ کس به سوی آن سبقت نمی‌گیرد و هیچ کس طمع وصول به آن مقام را ندارد! حال می‌پرسیم مقام والای ائمه به فضل و جبر الهی بوده است یا به سبب ایمان و عمل و جهاد و کوشش خودشان؟ اگر بگویی به فضل و جبر پروردگار بوده است، در این صورت این فضیلت نیست زیرا آنان به ایمان و عمل خویش به جایی نرسیده‌اند، خدا هر رودخانه و هر درختی را خواه ناخواه معصوم قرار داده است، اما چنان‌که خودشان فرموده‌اند وصول به مقامات عالی و تقرب به درگاه الهی وابسته به عمل و سعی و تلاش خودشان است، می‌گوییم پس هر که سعی کند و پیروی از خدا و رسولش ﷺ کند ممکن است در شمار کسانی که خداوند به ایشان نعمت تقرب بخشیده است قرار بگیرد، چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹] یعنی: «هر که پیروی از خداوند و پیامبرش بکند با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت بخشیده است همچون پیامبران و صدیقان و شهداء و نیکوکاران، و آنان بهترین همراهان هستند».

هنگامی که مردی به حضرت رضا علیه السلام گفت که به خدا قسم تو بهترین مردم هستی، آن حضرت فرمود: سوگند یاد مکن، بهتر از من کسی است که باتقواتر باشد، سوگند به خدا آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ﴾ [الحجرات: ۱۳] یعنی: «همانا گرامی‌ترین شما نزد پروردگار، با تقواترین شماست»، نسخ نشده است.^(۱)

۱- عیون أخبار الرضا، باب ۵۸ (باب قول الرضا لأخيه زيد بن موسى...) حدیث دهم.

دیگر آن که می گوید: هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی و صدیقی و شهیدی و نه عالمی و نه جاهلی و نه آدم پستی و نه آدم با فضیلتی و نه مؤمن شایسته‌ای و نه فاجر بدبختی و نه ستمگر و نه سلطان بدخویی و نه شیطان متمدنی و نه مخلوقی که در این میان مشاهده شود نیست مگر این که خداوند جلالت امر شما و بزرگی شأن شما و تمامیت نور شما و راستی مسند شما و ثبات قدم شما و شرافت جایگاهتان و منزلت شما را نزد خود، به همه آنان شناسانده است!

حال می پرسیم آیا سلاطین و ستمگران عنود از قبیل چنگیز و تیمور و لنین و استالین و هیتلر و جانسون و ... همه مقامات و نورانیت و راستی مسند ائمه را می دانسته اند؟! و هر فرد پست و فاجر بدبخت و هر شیطان متمدنی عارف به مقام ائمه است؟! اگر چنین نیست پس چرا عالم نمایان این دروغ‌های شاخ‌دار را می خوانند؟ و چرا هر چه را امثال مجلسی یا ابن طاووس و ... نقل کرده اند، قبول می کنند؟ و اگر قبول ندارند چرا عوام را مطلع نمی کنند؟!

ایرادات این زیارتنامه بسیار بیش از این‌هاست ولی با حال و روزی که این روزها دارم و با عدم امنیت و بی خانمانی در عین ضعف پیری و عوارض زندان و تبعید، توان تفصیل بیشتر ندارم.

سخنی با مردم

باری، متأسفانه علماء نسبت به عوام دل‌سوزی ندارند و در مقابل خدای متعال احساس مسئولیت نمی‌کنند، عوام بی اطلاع نیز هر چه از معممین و عالم نمایان می‌شنوند بدون تأمل می‌پذیرند، با اینکه قرآن کریم مردم را به تفکر و تأمل در کتاب الهی دعوت فرموده است. البته در این مورد نیز علما فاقد مسئولیت نیستند زیرا آنان مردم را به تفکر و طلب دلیل و مدرک عادت نداده‌اند، بلکه از ترس جاه و مقام و احترام خویش، در مقابل عوام سکوت کرده و کمتر با انحرافات و خرافات آنها مخالفت کرده‌اند. از قدیم الایام وضع به همین منوال بوده است، مثلاً در تاریخ ابن الفوطی آمده است که: در سال ۶۴۶ هجری بیشتر مردم خصوصاً اطفال به امراض حلقوم و خناق مبتلا شدند و اطباء نیز کاری از دستشان ساخته نبود، روزی زنی ادعا کرد که در خواب زنی از جن به نام أم عنقود را دیدم که به چاهی اشاره کرد و گفت: بچه‌ی من در این چاه مرده است، ولی مردم مرا تعزیت و تسلیت نگفته‌اند، من نیز برای شما خناق آورده‌ام، این افسانه در بغداد شهرت یافت و مردم دسته دسته دور چاه مذکور خیمه بر پا کرده و نوحه می‌خواندند و سینه زنان چاه را طواف می‌کردند و از جن مذکور عذر خواهی و درخواست عفو کرده و شفاء می‌طلبیدند و اشعاری از این قبیل نیز می‌خواندند:

أي أم عنقود اعذرنا مات عنقود و مادرنا
مادرينا كلنا قد جننا لالا تحرر ديننا فتنقينا

که آن را چنین ترجمه کرده‌ام:

ای ام عنقود تو بگذر از ما که مرده عنقود جلوتر از ما
 ای ام عنقود برس به فریاد این جمع بیمار بنما دمی شاد
 اطفال ما را از باد خناق می‌ده رهایی این جمع مشتاق
 که در عزایت ما هم دخیلیم خناق میاور، تمام عللیم!

در ایران نیز در احوال «فرهاد میرزا» که از اولاد فتح علی شاه قاجار و مردی فاضل و دارای تالیفاتی از قبیل «زنبیل» و «مقام» می‌باشد نوشته‌اند: هنگامی که او ولایت خراسان را بر عهده داشت، روزی صدای نقاره خانه مرقد امام رضا علیه السلام به گوشش رسید، پرسید چه خبر شده است؟ گفتند: خبر خوش، امام معجزه کرده و کوری را شفاء داده است. وی دستور به احضار کور داد و از او پرسید: تو کور مادرزاد بوده‌ای یا بعدها کوری بر تو عارض شد؟ مرد پاسخ داد: من کور مادرزاد بوده‌ام، چند شب به امام متوسل شدم تا این‌که دیشب امام به خوابم آمد و بر چشمم دست کشید و اکنون بینا شده‌ام! فرهاد میرزا پرسید: حال به طور کامل می‌بینی؟ گفت: بلی، وی از میز خود کاغذی سفید برداشت و پرسید: آیا می‌بینی که این چه رنگی است؟ گفت: سفید است. بار دیگر اناری برداشت و از رنگ آن پرسید؟ مرد پاسخ داد: قرمز است، بار دیگر برگی را نشان داد و پرسید چه رنگی است؟ گفت: سبز است. فرهاد میرزا گفت: تو دیشب بینا شده‌ای و قبلاً کور مادرزاد بوده‌ای، پس چگونه این رنگ‌ها را شناختی؟! معلوم است که دروغ می‌گویی. سپس دستور داد او را شلاق بزنند تا راست بگوید. مرد مذکور پس از شلاق خوردن ناگزیر اقرار کرد که: من فقیری بودم و به خراسان آمدم و از خدام بارگاه کمک خواستم، یکی از آنان گفت: به تو پیشنهاد می‌کنم که به کوری تظاهر کنی و ما تو را دو شب به ضریح می‌بندیم و تو در شب سوم بگو امام مرا شفاء داده است، ما هم غوغای معجزه برپا می‌کنیم، آن‌گاه هر چه زوار پول برایت ریختند نیمی از آن را به ما بده، من نیز قبول کردم. فرهاد میرزا خادم مذکور را احضار کرد گفت: آیا اعتقاد داری که امام شما شفا می‌دهد؟ اما خدا انسان را کور می‌کند؟، آیا امام شما از خداوند، خیرخواه‌تر است؟! و فرد مذکور را از کار برکنار کرد.

این جانب نیز در سفری به بندر بوشهر، مشاهده کردم که روز اربعین شهر خلوت شده و مردم فوج فوج و سواره و پیاده عازم زیارت هستند، پرسیدم به زیارت کجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت امام زاده «سوز علی»! گفتم: در میان فرزندان ائمه، کسی به نام «سوز علی» نیست. گفتند: این آقا کشف و کرامات زیادی دارد، معجزه می‌کند، شفا می‌دهد و در بارگاه او نذر و نیاز و فرش و اثاثیه فراوان فراهم آمده و از صد فرسخی به زیارت مرقد او می‌روند. بسیار تعجب کردم و همان روز به دیدن عالم شهر موسوم به «سید ابوالقاسم بهبهانی» که اتفاقاً بیمار هم بود رفتم و پس از عیادت او از ایشان در مورد امام زاده سوز علی پرسیدم، گفت: نپرس که موجب دردسر است. گفتم: نترسید من در این جا زیاد نمی‌مانم و با کسی در این شهر از این راز سخنی نمی‌گویم، گفت: مأمورین انگلیس می‌خواستند از شیراز تا بندر بوشهر جاده‌ی شوسه احداث کنند، در مسیر این جاده با خرابه‌ای مواجه شدند که مردم منطقه احتمال می‌دادند کسی در خرابه مدفون باشد. شب‌ها مردی به نام «سوز علی» در این خرابه می‌خوابید، مأمورین انگلیس سنگ قبری تهیه کردند و در دو‌یست قدمی خرابه زیر خاک پنهان کردند و به سوز علی گفتند: تو خوابی را جعل کن و بگو که در خواب دیده‌ام که در این خرابه قبری نیست، بلکه قبر در دو‌یست قدمی آن‌جا است، خاک آن‌جا را بکنید تا سنگش ظاهر گردد. این خواب میان عوام منتشر شد، مردم با سلام و صلوات بیل بر دوش گرفتند و سنگ را از زیر خاک پیدا کردند، ولی نمی‌دانستند که آن قبر را به نام که بخوانند، ناگزیر به نام همان گدایی که آن‌جا می‌خوابید آن‌جا را امام زاده سوز علی نهادند و الان صدها هزار تومان آن‌جا خرج شده و محل شمع و چراغ و نذورات و امثال آن شده است!

کار خرافات و بی‌فکری عوام به جایی رسیده که فرد حقه‌بازی، سنگ بام غلطانی را به یکی از محلات مشهد آورده و بین مردم پخش کرده است هر که حلال زاده باشد می‌تواند این سنگ را بلند کند و مردم فوج فوج به دیدن سنگ می‌روند و سعی می‌کنند آن را بلند کنند!

این است نتیجه‌ی عدم انجام وظیفه‌ی علما و جهل و انحطاط و غفلت مسلمین، در حالی که هزاران آخوند و مبلغ در مشهد به نام اسلام، نان مسلمین را می‌خورند ولی مردم را از حقایق دین آگاه نمی‌کنند!

به یاد دارم در زمان اقامت در مشهد، هنگام خروج از مرقد، در میان رواق و در برابر جمعیت، جوانی جلوی مرا گرفت و دامن لباسم را در مشت گرفت و با گریه گفت: ای امام رضا! تا حاجتم را ندهی رهایت نمی‌کنم و با اصرار عجیبی از حقیر حاجت می‌خواست، گفتم حاجت چیست؟ گفت: ای امام تو خودت بهتر می‌دانی! هر چه از حاجتش می‌پرسیدم جواب می‌داد تو خودت بهتر می‌دانی، هر چه سعی کردم خود را از دستش خلاص کنم، نتوانستم ناچار خدام (خدمتگزاران) را صدا زدم که او را از من دور کنند و من به زحمت توانستم فرار کنم.

یک بار نیز در سفری به شیراز در نزدیکی «آباد» ماجرای برایم رخ داد که آن را در زندگی نامه خود آورده‌ام. آری این است حال عوام که نتیجه‌ی نشر خرافات است. علت این وضع تأسف بار آن است که مردم از حقایق دین و کتاب آسمانی بی‌خبرند و از معارف اسلامی و قرآنی اطلاعی ندارند و بزرگان دین را به درستی نمی‌شناسند و هر کفر و شرک و خرافاتی را که به نام امام نشر دهند، خریدارند و گروهی به نام مداح و روضه‌خوان و ... هر چه می‌خواهند به نام دین و امام به خورد مردم می‌دهند. این جانب از این وقایع تاثیرانگیز که نمونه‌ای از آن را در سطور فوق ملاحظه کردید بسیار دیده‌ام، از جمله در زمان سکونت در خراسان شتری را در خیابان رها کردند، شتر تا جایی که راه بود رفت تا این که به صحن امام رضا علیه السلام رسید (یا در واقع صحنی که توسط شاه عباس شرابخوار احداث شده و الا حضرت رضا علیه السلام صحنی نداشته است) در این هنگام گروهی از عوام به دور شتر جمع شده و هیاهو و غوغایی بر پا کردند که شتر به زیارت امام علیه السلام آمده است به حدی که گویا این خبر در روزنامه‌های آن زمان نیز منعکس شد. حتی کسی موسوم به آیت‌الله نمازی به من گفت: شما معجزه‌ی به زیارت آمدن شتر را چگونه می‌بینید؟ گفتم: چرا همین یک

شتر به زیارت آمده و شتران دیگر نمی‌آیند؟ گفت: این شتر شیعه بوده و دارای ولایت بوده و باقی شتران چنین نیستند! باری شتر را بسیار اذیت کردند و پشمش را برای تبرک کردند و حتی به دیگران نیز فروختند!

زمانی دیگر در مشهد سنگ‌های بزرگی را که مقابل ایوان طلای مرقد امام رضا علیه السلام قرار گرفته بود مشاهده کردم، گفتم: چرا این سنگها را بر نمی‌دارند؟ گفتند: این سنگها به زیارت آمده‌اند! گفتم: چگونه سنگ به زیارت می‌آید، گفتند: سنگ ایمانشان کامل است اما تو که باور نداری ایمانت ناقص است. آن وقت فهمیدم که ایمان کامل از نظر بعضی‌ها چه معنایی دارد؟!

به هر حال کار به جایی رسیده است که هر جا استخوانی در زمینی پیدا شود، تعدادی شایعه‌ساز جمع می‌شوند و قصه یک خواب را انتشار می‌دهند که این‌جا مرقد امام‌زاده‌ای است که شفا می‌دهد، حاجت مردم را روا و بلاها را برطرف می‌کند و به اندک مدتی مردم دور آن گرد آمده و پول‌ها و فرش‌ها و اثاثیه و مسافرخانه و اوقاف بسیار برای گور خیالی و مجهول الهویه فراهم می‌شود و گروهی مفتخور از درآمد موقوفات و نذورات و فروش قبر در اطراف مرقد به نان و نوایی می‌رسند. از جمله در آستانه‌ی گیلان، برای کسی موسوم به سید جلال‌الدین اشرف در نزدیکی سفیدرود، بارگاهی ساخته‌اند که در بین فرزندان ائمه چنین شخصی شناسایی نشده است، اما چه پول‌هایی که در ضریح او ریخته نمی‌شود!

به قول شاعر مصری احمد شوقی:

أحیاءونا یسترزقون بدرهم وبألف ألف ترزق الأموات!

یعنی: زندگان ما برای روزی خود به درهمی محتاج هستند در صورتی که هزاران درهم به اموات داده می‌شود. چنین می‌گویند که وی این شعر را در ایام قحطی سروده است، زمانی که زندگان در به در به دنبال یک درهم بودند ولی در همان حال هزاران درهم در ضریح اموات می‌ریختند!

نتایج شیوع خرافات

با شیوع این‌گونه خرافات و روایات و اخبار جعلی، مشکلاتی در جهان اسلام به وجود آمده که بر عهده هر مسلمان عالمی است که با تمام توان با آن‌ها مقابله کند، از جمله:

۱- کثرت کتب احادیث غیر معتبر و آمیزش حق و باطل و حیران شدن محصلین (طلبه‌های علوم دینی).

۲- تعصب مذهبی دین‌داران و از دست دادن عقل و انصاف و طرفداری از امور نامستند و ناموجه.

۳- ایجاد غرور و افتخار جهال به همین امور و قرار گرفتن آنان به عنوان ابزار دست توسط دکانداران مذهبی.

۴- اتلاف وقت و مال در نشر کتب خرافی و اوقاف بسیار برای مقابر و اسراف در این امور.

۵- نشر شرک و خرافات در میان مردم به نام مذهب و سوء استفاده از ائمه و اولیای دین.

۶- ترک اقتداء به افعال بزرگان اسلام و کمی سعی و تلاش در راه دین و جهاد فی سبیل الله و پرداختن به اعمال بیهوده از قبیل زیارات و نذورات مرجوح و باطل و گریه و زاری و تشکیل دسته‌های عزاداری و قمه زنی و ...

۷- اشاعه و نشر بدعت‌ها و شعائر ساختگی به نام مذهب و اسلام و اهمال در احکام حقیقی دین.

متأسفانه اگر کسی برای روشنی افکار مسلمین قدمی بردارد و یا قلمی بر کاغذ بگذارد پاسداران خرافات (یا پاسدران امام رضا) به بهانه طرفداری از ائمه و اولیای دین، وی را متهم ساخته و کافر و فاسق خوانده و فرصت نمی‌دهند که عوام، سخنان چنین کسانی را بشنوند.

هدف نگارنده از تالیف این کتاب آن بود که عده‌ای از مردم منافق و بی‌اعتقاد به خدا و رسولش ﷺ، به نام اسلام و به بهانه‌ی اظهار ارادت به اهل بیت پیغمبر ﷺ در طول مدت چند قرن هرچه خواسته‌اند به اسلام نسبت داده‌اند و آنچه کفر و شرک و ضد قرآن و عقل و موجب انهدام اسلام و انحطاط و تفرقه‌ی مسلمین بوده است، در کتب زیارات و ادعیه به عنوان حدیث و روایت ذکر کرده‌اند و اسلام را مجموعه‌ای از خرافات و موهومات و تملق و چاپلوسی از بزرگان اسلام معرفی کرده‌اند و مردم را به بهانه‌ی ذکر کرامات و معجزات و فضائل بزرگان دین از اصل دین و از قرآن دور ساخته‌اند و از معارف اسلام و قرآن بی‌خبر نگه داشته‌اند و آنان را به تعظیم و تمجید پیغمبر و امام مشغول کرده‌اند و برای رفتن به سر قبرها و مزارها ثواب‌ها و اجرهای بی‌حساب و غلوآمیز و ناموافق با عقل و قرآن تراشیده‌اند و مردم را به کارهای بیهوده سرگرم کرده‌اند و دین و دنیا و اموال آنان را ربوده‌اند و خرافات را به نام دین به مردم تزریق کرده‌اند، علماء نیز نه تنها مخالفت نکرده‌اند بلکه با سکوت خود به طور ضمنی تأیید آنان نیز کرده‌اند! ما در این مختصر برای بیداری مسلمین متن تعدادی از زیارتنامه‌ها را بررسی کردیم، به امید این‌که مردم ما از کید و مکر ایشان رهایی یابند.

سخنی با خواننده کتاب

خواننده‌ی محترم! به اجماع تمامی علمای اسلام، عبادت توقیفی است، یعنی هیچ عبادتی جایز نیست مگر آنچه را که خدای متعال تشریح و رسولش تعلیم کرده باشد. از این‌رو در مطالب این کتاب که شاید مطالب آن نیز برای شما مأنوس نبوده است، با دقت بیندیش و در اعمالی که به قصد تقرب به پیشگاه الهی انجام می‌دهی از نو تامل و تفکر کن و با توجه به آیه مبارکه: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الاسراء: ۳۶] یعنی: «از چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن»، از اعمالی که مدرک و دلیلی متقن بر مشروعیت آن‌ها در دست نیست، از جمله زیارت قبور با این خرافات‌ها و توسل به غیر خدا و نذر برای غیر خدا و ... بپرهیز.

امیدوارم که این کتاب لااقل شما را به تجدید نظر در اموری که بدون دلیلی متقن به آن‌ها عادت کرده‌ایم و آن‌ها را جایز بلکه مستحب پنداشته‌ایم وادار سازد. و ما توفیقنا إلا بالله و امیدوارم که خداوند متعال، این تألیف را در میزان حسنات این حقیر قرار دهد و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

خادم شریعت مطهر

سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

۱۳۶۸/۹/۲

قابل توجه خوانندگان

از تمامی کسانی که این کتاب به دستشان رسیده است خواهشمندیم، که برای این علامه‌ی شجاع، خدا ترس، و حق‌جو دعای خیر کنند. آنچه در این کتاب و کتاب‌های دیگر برقی به چشم می‌خورد، حق‌جویی، تواضع، اخلاص و شجاعت ایشان در بیان حق است که هر کسی هر کدام از تألیفات این علامه‌ی دلیر را بخواند درک خواهد کرد.

ناشر